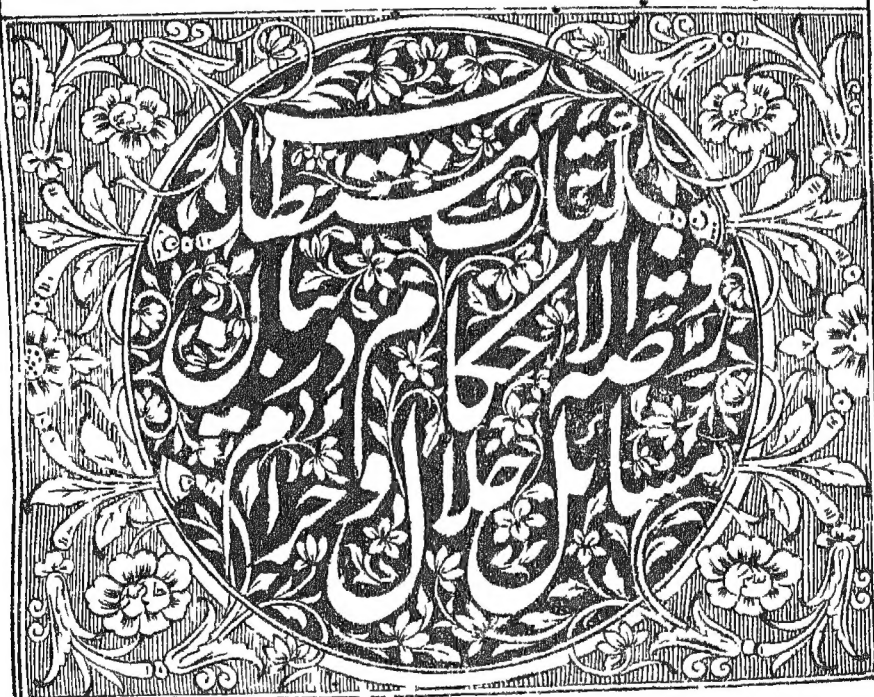




أنت في دينك فلاح

الحمد لله الذي جعلنا من جملة الخلق المفضلين على سائر الخلق في الدنيا والآخرة  
 يا ذا الجلال والإكرام أسوة للمتقين الفخام قدوة للمتحمدين خيرة المومنين  
 الكونين نبي محمد بن عبد الله بن عبد المطلب سيدنا محمد بن عبد الله بن عبد المطلب



بحسن وتوجيه نبينا فضائل ما جاء به من قول ومنقول جامع فروع وأصول من جملة الخلق المفضلين  
 الذي بعثه عليه السلام سيدنا محمد بن عبد الله بن عبد المطلب في فضل وعلاء الخلق المفضلين  
 والنهار والنبي الذي لا أطعمه من قرى قال امين بقوله سبحانه فان هذا دعاء شمل البشرية

سنة ١٢٦٣ هـ  
 في شهر ربيع الثاني  
 في يوم الاثنين  
 في شهر ربيع الثاني  
 في يوم الاثنين



# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله العليم القدیر والصلوة والسلام الكثير علی سید سله محمد النبیر  
 المذیر وعلی عذرتہ الذین نزلت فیہم آیۃ التطہیر اما بعد ایس ابن اسیر  
 بروضۃ الاحکام در بیان اکثر وجبات و شجبا و اغلب سائل حلال و حرام کہ بحسب اقتضای دل  
 شرعیہ در نظر اول الانام التمسک بالتقلید سید حسین عجمہ المدعین کل للو شین و کوراج و مستند انہا  
 ظاہر و واضع است و از مدت دراز جمعی از احباب ایمانی و اختلا روئے الناس بفتح تالیف آن نجی  
 لیکن بسبب ضیق مجال و قور شغال و توزع بالاسعاف و غیرہ من در شت است تا انکہ فضیلت آن  
 سعادت و نیالت تو امان جماعتی النساء الاخر لا یمسکون فیہ منہم و انما ہذا فیہ منہم و انما ہذا فیہ منہم  
 الا و حد زبدۃ الفقہاء و المسکین الخ المعظم محمد لازالت شمس فاد و اسباط طعمہ و آثار فاد و آثار  
 درین مخصوص استہام تمام در تحریر و استہار اوقات فرصت اول الانام مذکورہ بحث و تحریر این اثر  
 کردید و بتدریج الماسی بارہ مذمائل عبد الرجوع الی شطرنج الا و ال الدلیل بامہ اعانت مساک  
 احتیاط در مواضع تعارض و مجاہدہ استنباط سعی شکوہ بیان از خیر قوہ بفعل مدہ نفس اللہ  
 بہا و سائر المومنین و هو الموفق والمعین از اثر و تنصیف این رسالہ و تالیف





چه غرض از ایجاد انسان در آمدن او از کثرت مردم باین جهان استثال و التماس و فرمان رب العباد و عباد  
 پروردگار است تا ذخیره اخروی حاصل نمایند و آنچه برای حیات ابد بکار آید بعمل آورند چنانچه است که بعضی  
 از تکلیف عباد و عبادت باری عزوجل نمی توانند زیرا که او تعالی کامل بالذات و مستغنی از جمیع  
 بهات است پس ثمره آن اختیار بندگان و تمیز نیک بدیشان و ایصال ثواب بیکو کار است پس بعد  
 تصحیح اعتقادات صرف بهت بطاعات انهم واجبات است و چون اکثر احکام در این واسطه انبیا  
 بخلق نمی رسد و زمانه انبیا علیهم الصلوٰه و التنا الفراض باقیه چه پیغمبر یا که سید پیران خاتم انبیا  
 رخت مستی ازین جهان فابریستند و در عهد کرامت ممد آنحضرت رجوع خلق بان جناب بود و آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم علی حسب الحاجة تبلیغ احکام شریعت فرمودند پس در آن وقت قرآن و سنت سید  
 و ارجان مستند احکام و مخرج خواص و عوام بود و آنحضرت صلعم کافه حایا و برایا بعد خود نهاد  
 حدیث متفق علیه بن الفریقین انی ناکر فیکم الثقیلین کتاب الله و عترتی ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا بعدی  
 مامور با تبایع ثقلین فرمودند پس اوصیای اثنی عشر آنحضرت صلعم حافظان شریعت و مروّجان احکام  
 ملت و مخرج و ملاذ خلق بودند که هرگاه زمانه اکثر آنحضرت صلعم بانصرم رسید و امام العصر و الزمان از  
 بغی و حد و ان ظلمه غاکب شد رجوع خلق در اکثر احکام تجاب کجید و اخبار و آثار آنحضرت منحصر گردید  
 و فهم کلام حضرت ملک علام و احادیث حضرت خیر الانام و ائمه معصومین علیه و علیهم السلام بسبب عیبت  
 و اشتغال آن بر مطلق و معتقد و عام و خاص و حکم و متناهی و منسوخ و دلالت منطوق و مفهوم  
 و عارض و آیات بحسب ظاهر و تراجم و وجه مرجمه محتاج است بنظر و فکر و تتبع و تحری و اطلاع بر کلام  
 و مخالفه سلاطین طبع و استقانت فهم و این همه حاصل نمیشود در هر زمان مگر برای صاحب عقل  
 کامل و علم و افکره و حد ناس باشد تا بعد ابعان نظر و استقرا و مع رد و نه عمریه و خصوص مسئله  
 خلاصیه بعد تلخیص دلائل استنباط مسائل نماید و چنان نیست که جمعی از اخباریه بگویم که هر کس  
 قلیل از علوم ادویه فهم عبارت عربیه حاصل نموده حکمی از احکام را در حدیثی از احادیث معصومین  
 حکم بان تواند کرد و قیاس حال خلق در زمان غیبت بر حال آنها در زمان حضور چنانکه اخباریه میگویند

و اینان نیز کون نظر فرمایند

اینکه در این کتاب  
نویسند  
و در این کتاب  
نویسند

با وصف تماشایی از قیاس بر این قیاس القارور را با قیاس خفیه تم تجزیه  
زیرا که اعضا و اشکالی که درین میان غیبت نسبت استلزامی با آن خلاف روایات اختلاف انهمام و  
او با هم و داده محتاج میکند بطرف تجزیه تام و معانی نظریه فیه این احکام قرآن و احایث اهل فکر  
علیه الصلوٰه و السلام کار بر کس نیست بلکه مفاد حدیث که لیکن المرء فقیه یا حتی تفهیم معارضین  
ملاصفا جمعی است که تفهیم و ادراک صحیح و من یلم و راسی تقیم تصف باشد و یا ضعیف  
علیم کشیده و کلمات و قرائن انصاف بر هر طری که درین با دخل دارد اطلاع داشته و مواضع دلالت  
نظیر و معنوی را نشان میدهند و از اخلاط و وجوه اشتباهات با خبر باشند و کسیکه چنین مرتبه نرسود و از حد  
نیامد و بر مجتهد لازم است که کمال اهتمام در معرفت احکام نماید و خود را از مواضع تصدّد و مسابله  
جاه و ریاست منزه دارد و اخلاصا الوجه باشد و مسائل کمال کار در نگاه پنجم مفهوم شود و آن عمل نماید و چون  
حصولی این تبه که سبب نیست بلکه بر اکثر خلق معسر است بر بسیاری مستعد و تکلیف سا قنر نیست و نظیفه  
ایشان است که تقلید مجتهدین نمایند و رجوع بقول ایشان کنند و اخبار یا از اہم از آن گزینی  
نیست و تحقیق نشان بر هر علی سبب فهمیم تحقیق میکنند عوامشان با نهار رجوع میکنند اگر چه از لفظ اجتهاد  
و تقلید تماشایی میکنند و بصیر و سبب بر می نمایند و تقلید اخبار ابراموات ترجیح میدهند و قول اسکا  
خود را ساطح حکم میداند پس انکارشان از تقلید و رجوع بعالم دین بلکه مجتهدین مختص  
سالی است با آنکه جواز رجوع عامی بعالم مفاد آیات و روایات ثابت است  
قال الله عز وجل لا تجدون کفر من کفر طائفة منهم طائفة لیتفقوا فی الدین  
لینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم فاعلموا انهم یخذون وقال الصادق علیه السلام  
یظن الی من کان منکر و ید و حدیثنا و نظریه حلالنا و حرماننا و عرف احکامنا فایضا و ابه  
حکما فان قد جلّه علیه حکما فاذا حکم حکمنا فلم یقبل منه فاما استخیر بحکم الله و علینا  
والله لیسنا رد علی الله و رد علی الله علی حد الشرک بالله و لکن شرط است عادل و تقوی و سبب کار می تصف  
و چنان نیست که مرتبه عالیه هم و کمال داشته باشد بقول او اعتماد توان کرد چه با فسق

و فحور قول او محل اعتماد و وثوق نمی تواند شد چنانچه از خصیت نام محمد بن عسکری علی السلام نقل  
 است که عوام امت ما هرگاه بدانند از فقهای خود فتوی ظاهر را و تعصب شدید و کمال بر حرام  
 دنیا و حرام دنیا و اگر اکرام و اعانت دوستان خود در حقیقت قابل اذلال و اهانست باشند و اذلال آنها  
 قویکتر ایشان ابد گویند هر چند آنها قابل اغراز و اکرام باشند پس تقلید ایشان کنند مانند طایفه  
 یهود اند که خدای عز و جل ایشان اذم نموده بتقلید و اتباع علمای فاسق و فاجر <sup>تعالی</sup> اخل لا  
 اجبار هم اربابا من دون الله و اما هر کس که از فقها نفس خود را صیانت دهد و این خدا را حفظ  
 کند و مخالفت با بوی فتنه و طاعت حکم مولای خود نماید عوام است که تقلید او کنند و آن نمی باشد  
 بعضی از فقهای شیعه نیز جمیع شان انتمی دارند و آنکه من حربه کلام علیه السلام و این است صریح است و جز  
 تقلید صلحای علمای امامیه و همین است مقتضای ادله عقلیه و الا تکلیف محال لازم آید و مجتهد را تقلید نموده  
 و یکره می سجد حیا کان و وثیقا و عوام تقلید احمیا می توانند کرد و بالانفاق و اما آسمان پس در تقلید  
 اختلاف است با وصف امکان تقلید مجتهدی جمیع بقول است شکل است زیرا که جز از اتباع آن مجتهد  
 حق قطعی است عدول از قطع و یقین بغیر آن جائز نیست و چگونه مجتهد می تواند بود بر خلاف تحقیق  
 اجازت تقلید قول و یکره می که در نظرش بطلان آن ظاهر است و اندو از قابل هرگاه این را دانستی پس  
 بدانکه معنی معروف تقلید که اتباع قول غیر است بلا حجت و دلیل درین مقام مرا نیست بلکه مراد از آن در  
 ما نحن فیہ نیست که دلیل تفصیل بر سبکه را تقلید نمی تواند و نمی تواند یافت نه فاعلم و دلیل و معنی  
 دلیل اجمالی که از عقل و نقل در اجلاسی مراتب و ضوابط است و این است سوال علید در ما نحن فیہ از  
 راه توسع است و با حقیقت شرعیه و عرفیه و کسانیکه عبارت در یافته اند  
 و تبهات باطله علمی علام را مورد طعن ساخته اند و هر چه در این امر و ثانیه ضرر  
 است برای سر علمی از مبادی و اصول که در تحصیل سائلان علم در کار است و ضرر  
 است از برای علم فقه از علوم ادبیه و نحو و صرف و لغت و معانی و بیان این علم از  
 منطوق کلام از هر یکی بعد میگوید و فایحاجت فقیه تواند کرد و علم تفسیر آیات احکام و روایات

لکن در کلام از این جهت  
 تقلید احمیا و خلف  
 فی جودن تقلید احمیا  
 در صورت امکان بود  
 با جبار تقلید احمیا  
 استغفار نمودن در  
 مخالفت با بوی فتنه  
 لازم نیست که با جبار  
 فاضل عالم خارج  
 از جمیع ارباب باشد  
 مع اینکه از فاضل عالم  
 اجاب فاضل عالم نقل  
 فقه در میان استادان  
 می نمود و آن فاضل  
 است تا فاضل تقلید احمیا  
 بر سر نه و خلف از  
 دست نیست و بعد  
 امکان از هر یکی  
 از تقلید احمیا  
 بلکه از هر یک  
 مراد از جمیع در  
 مثل کمال است  
 از جمله علم

ایده نامه علی بن ابی طالب علیه السلام در بیان تقیید و معرفت مواقع اجماع و موارد خلاف و نزاع چه بسیار است که  
در ترجیح حدیث بر حدیث دیگر محتاج بآن میشوند و گاه است که روایات معارضه اجماع را ماول  
یا مطروح میدانند و ازینجا است که صاحب تفسیر نور الثقلین با وصف اخباریت در بیان تفسیر  
که حسن است که دوم سر حدیثی را که تعلق تفسیرش در و لیکن بعضی از آن که خلاف اجماع است  
نموده و اول را بر آن نهاده و از عمده مایه توقف علیه الفقه علم اصول فقه است و همه این امور از قبیل شرط  
اجتهاد است و قریه قدسیه که عبارت از طبع و قیاس و ذهن نقاد و ملکه استنباط احکام است اوله  
شماره یقین سلیم و فهم مستقیم علاوه بر همه آن جمعی از مدعیان اخباریت که سبب تحقیق رسیده محض  
نام اخبار را بر خود بسته اند عمل اصول را منافی عمل باخبار دانسته اند و در خاطرشان چنان جا گرفته  
کسیکه عمل باصول میکند عمل نخبه نمکند و عمل باصول را سیم عمل باخبار کرده اند و نه فهمیده اند که  
در علم اصول بحث از ادله شرعی و از کیفیت استدلال از قرآن و حدیث است و معرفت این علم مثل علم  
نحو و صرف در بصیرت و فهم مقاصد کتاب و سنت اعانت میکند و گسائیکه ترجیح بدرجه کمال نموده اند  
شرائط خید در استنباط حکم که واجبه و معتبر است فزوده طایفه توسط را اختیار کرده اند و میگویند  
سخن بسلک نجد این فنیک النجیر و کتب فقهیه شان مملو است از اکثر مسائل اصول کمالا یخفی علی من طالع  
المفاتیح و الحقائق و الدرر البغیة و ان اختلاف قاضی و ایام فی الجملة فائده ثانیة بدانکه بعضی اعلام  
فرموده اند که حدیثی معتبر و فقهی اعتبار اجتهاد و اتفاق قضات حکم است که هر حکم لاحتمال آن مستلزم  
سابق و ذات و اول است که در عمل تحقیق و اجتهاد خود جاری بکند لازم است  
اگر چه حکم او بر دیگری نافذ نباشد و این حکم ثابت است برای آن کس که برای او قریبه جهاد  
حاصل باشد و این حدیثی است که در علم و ادب از موجود و شد چه و میان خود خدا  
بجای است بعمل بر وفق تحقیق و توانی است که حکم و فتوی او بر مقلد نافذ باشد و این شرط  
است بهر جهت اجتهاد بر مقلدین و وضع برالت و تقوای او و عدم وجود او از تحقیق  
بشمار از اتباع او و حکم معتبر بر جهاد دیگر نافذ نیست که اعتبار قضا کما یاتی و ثالثا

که حکم او بر مجتهد دیگر منافذ نشود و آن مختص است بقاضی جامع الشرائع و در خصوص بعضی از فتاوی  
 و قطع دعای هرگاه این ادعاست پس آنکه در صورت تعدد مجتهدین جامع الشرائع بر تصدیق است و  
 مجتهدین مقدم نیست در تقلید کسی که از آنها خواسته باشد و بعضی هم میتوانستند بلکه بعضی که از  
 مجتهدی اخذ کرده و بر حکم آن داده عمل نموده نقص آن را ننویسند و اگر چه در مثل آن جوی  
 بر یکی میتواند کرد و اگر در علم فقه و مایه تعلق به مراتب متفاوت باشد باقی بماند و کرب  
 خواهد بود و ثابت میشود و اجتهاد و مراتب آن با اختیار است آنرا داشته باشند و این  
 و تصدیق فضلاء امصار و از عان علمای اخبار را اهل اعتبار هرگاه معارضی نداشته باشند  
 فائده را بعهده بیاورند و اخباریه دعوی حصول قطع و یقین بصدد اخبار موجوده در کتب  
 اربعه و مانند آن بنمایند و بر ترویج احادیث و تقسیم آن بصحیح حسن و وثوق ضعیف مجتهدین  
 بعمل می آورند زبان طعن میکنند بی خبر از آنکه علم اصحاب اخبار احوال بود و توأتر و  
 اکثر منفقود و انضمام قرائن هر گونه منفی قطع بصدد ورنه شده و اعتماد سبب بر قرائن و تحقیق  
 او برای دگر بی فایده قطع نمیکند و منتهای حسن ظن حجاج است علم عجیب آنست که محدث  
 کاشانی در وصف اخباریت و ادعای عمل و علم و تحقیق بصدد نقل اخبار که نشدن  
 رمضان از سی و زور و ایانیکه دلالت دارد بر آنکه راه بر صانع مثل سار شهوت کفیه که در  
 محل اشکال است بسبب تعارض اخبار مگر آنکه روایات او اسطاعت بظایر قرآن و تفسیر  
 واقع در آن بکلام امین پیری نمی ماند بعد است که از خطای چنین کلمات صدور یافته باشد بلکه  
 بوی وضع و اختلاف از آن بشام جان میرسد استحقاق حصول کلام بقدر حاجت پس نظر بر اصل ملاحظه  
 که با وصف آنکه این روایات را اساطیر اخبار و اخبار شیوخ و تکیه کرده اند محدث کاشانی  
 در آن مظنه وضع و اختلاف را راه داده پس قطع و یقین بصدد جمیع اخبار را از این راه علم  
 کجا باقی ماند علاوه اینکه در راه تنگ بدو تسلیم و تقیم اندک نمایند بکتب الرجال و در او  
 بنود پس احتمال مخالفت واقع بکذب عوام یا سهوا و درم را دینی مانند آن از خط

نقل الله عن طريق خواجہ ابوبکر بن ابی شیبہ کہ چونکہ قطع بصدور توان نمود وثقۃ الاسلام محمد بن یعقوب  
کلینی سند خود را بطریق حسین بن علی روایت کرده کہ بخدمت جناب امیر علیہ السلام عرض کردم  
کہ من از سلمان بن مقداوہ ابو در رضی اللہ عنہم بعض کلمات در تفسیر آیات و احادیث چند را  
کہ از حضرت رسالت روایت نموده اند شنیدم کہ مغایر تفسیر وحی نبوی بود کہ در دست دیگران  
تقدیر کلمات سلمان بن مقداوہ و نظر اسی اورا نمکذبت بگزارا شنیدم آیا کان میفرماید  
مردم پیرہ من استبرخہ خدا روغ می بستند و قرآن حسب حاجتشان معنی میکردند حضرت  
فرمود کہ ہر گاہ سوال کردہ پس باید کہ جواب بگوشت دل شنیدہ بفہمی بگو کہ در دست مردم حق  
بہل و صدق و کذب ناخ و منسوخ و عام و خاص و محکم و متشابہ و حفظ و ہم ہم مخلوط گردیدہ  
و بدستیکہ در عہد کہ ہست ہمدان حضرت ہم مردم برخضر دروغ بستند تا آنیکہ حضرت و تکیست  
بر خاست و خطیبہ بدایمضمون او فرمود اسی کردہ مردم بدستیکہ کثرت دروغ بستہ اند مردم  
بر پس بدایند کہ ہر کس کہ دروغ بنذرین باید کہ جای قرار خود در ہنرم میاد آگاہہ کنند  
و بعد آن ہم مردم دروغ بستند بران حضرت و جز این نیست کہ روایات بشمار جبار  
رسیدہ کہ قسم بخم خدا و اہل مردی است کہ منافق بودہ است کہ انظار اسلام میکرد و در زبان  
بان متفقینودہ و از دروغ گفتن بر رسول خدا باکی نہ داشتہ و آنرا اثم و گناہ نہ میدانستند اگر مردم  
میدانستند کہ تنہا منافق و دروغگو است قول اورا قبول نمیکردند لیکن انہا گفتند کہ ہمراہ  
صحبت ہستہ و آنحضرت را دیدہ کہ کلام حضرت شنیدہ ہیں بخت و اگر فتد از زبان سبکہ  
از حال او آگاہ ہنودند و حال آنکہ خدای تعالی خبر دادہ بود و با حضرت با نیچہ خبر دادہ و حوف  
کردہ انہار ابانچہ و صفت کردہ پس فرمود حق تعالی کہ وقتیکہ می بینی انہار خوش می آید چہم  
و صورت انہا بہت آنیکہ صورت اسی خود را بہیئت مومنین مجملین از ہستہ اندہ اگر کلام  
نہ کنند کہش چہ می بین ای شان تا آخر آید بعد از ان تا بی اندہ انہا بعد رسول خدا و انقبض  
یان صلا اللہ دعوت کنندگان بسوی ایشان و نزاع برور و بدخان کذب پس جبارہ

[illegible]



۱۱  
 در این کتاب ده امیر آئینه است که روایت از ترک میکرد مولف گوید که این قسم را وی نیز اخذ حاصل  
 بزمان نبوی دارد و بعد از او و پس از ایشان مثل طبعیت ثانیست برای ایشان پس در اهل زمان این احتمال  
 راه دارد و از این است که شیخ الطائفة شیخ ابو جعفر طوسی علیه الرحمه که مصنف و کتاب است از کتاب  
 حدیث در مذنب الاحکام جایجا در روایات مختلفه احتمال هم را وی ذکر فرموده و بر تنبیخ خیر آن  
 نسخا اهدی و من ثار فلیرجع الیه علاوه بر سهو و عدم احتمال خطا در فهم هم در هر راوی که  
 منقول است و بجوای نقل بالمعنی در احادیث وارد است چون و اوه معصوم نبوده اند و وقوع خطا  
 از آن مانع نیست پس چگونه منقطع الصدور تواند بود و آری در زمان غیبت بغیر از رجوع روایات  
 امیر ائمه علیهم السلام و الصلوة بعد تحقیق حال و اوه در عایت مرجحات و قرائن محسب سبع  
 و طاقت چاره دیگر نیست پس تحقیق و تنقید بر کس لیاقت آن دارد لازم است و لهذا اعلی اعلام  
 بتحقیق حال و اوه اهتمام تمام بکار برده اند باز آمدیم بر سر ترجمه حدیث باز در بیان قسم سوم فرمود که  
 سیوم مردی است که شنید از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله خبری را که امیر آن میفرمود و آنحضرت بعد از آن خبر  
 نمی نمود و این کس افغان نبی بی خبر است یا شنید آنحضرت را که نمی میرد باید و بعد از آن آنحضرت امیر آن  
 فرمود و این مرد از آن آگاه نشد پس منسوخ را بخاطر داشت و ناسخ را نیافت و اگر میدانست  
 که این حکم منسوخ شده بر آئینه آنرا ترک میکرد و اگر مردم میدانستند که آن حکم منسوخ را  
 روایت کرده اند آنرا ترک میکردند و هر چه هم گوید که آن حکم مختص است باخبار نبوی و شیخ  
 احکام و بعد از آنکه در رسالت و منسوخ است و آنحضرت از پنجمان زرقه است مگر  
 بعد از آنکه این و تمام است پس به احکام را بوسی بر حق و جانشین مطلق خود اغنی حضرت  
 امیر المؤمنین علیه السلام که در آخر این روایت می آید و هر یکی از امان بعد از آن مطلع بوده  
 پس نسخ حکم و اخبار ائمه علیهم السلام نمی تواند شد آری برای اخبار ائمه هدی و وصی دیگر برای  
 اخوان است که اختصاص باخبار ائمه دارد و در احادیث نبویه مثل آن جاری نیست و اگر  
 از آنرا است و آن احتمال تهیه است چه بعد حضرت سالتاب هرگاه دشمنان این



بیرون آمدند و نصیحت حق الهیست علیه السلام پروردگار خدای تعالی است که در حق خود مقهور گردید و در حق  
خوف جبار است و از هر افعی حاضرت ترسان بودند و اثر اوقات کار بندگی می شد  
و اینجاست که در بعضی روایات مثل مقبوله عمر بن خطاب که در ترجیح اخبار ما ذکر شده وارد  
است خدا با خاندان العامة و دع ما و افقرهم باز آنحضرت در بیان قسم بر این قسم  
روایت فرموده و چهارم کسی است که دروغ نه نسبت بر رسول خدا می دهد و ششم  
دروغ را بجهت خوف خدا و تعظیم رسول خدا می گوید و هفتم کسی که در بکریه را می گوید است بجهت  
گرفته پس و این میکند آنرا بر هیچیک شنیده است یا نه کم کند و آن دو میان مانع و منسوخ  
و ادیه بدستیکه قول رسول خدا صدم مثل قرآن مجید یا منسوخ و عام و خاص و محکم و متنبیه  
و گاه است که کلام نبوی و محمل سید را تا آنکه فرمود پیش تبیین شود و اگر و ناقص است طلب  
که خدا و رسول او صلعم مراد گرفته و نبوی و جمیع صحابه و سوانح اصلی اند علیه السلام و کلام که افشاید  
را که از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پرسیده اند و بعضی مردم می پرسیدند و طلب فهم  
جواب آن حضرت را نمی کردند تا آنکه دوست می داشتند که اعرابی تازه بر آید پس بی تکلف  
از آن حضرت به پرسد و اینها بشنوند بعد آن حضرت امیر علیه السلام باین فرمود که  
من بخدمت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در خلوت و جلوت می رسیدم و هر روز  
و هر شب نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم می رفتم و بی نهایت تعلیم می گفتم و بسیار  
که آن حضرت مرا شرف می ساخت و هرگاه نزد آنحضرت تعلیم می کردم و جلوت می رفتم و در منزل  
خود را بنشیند از نزد من و هرگاه نزد من قدم به میزد و فایده می بیند و این علم را از  
نزد ما بر می خیزد پس هیچ چیز را از آنچه خدا به پیغمبر خود تعلیم فرموده که گفته است که آنکه بنشینم  
و دعا که برای کن جلوت مرا از علم و حکمت و نور پر کند پس فرمود که در روزی که آنحضرت در منزل  
فرموده و به ای من هیچ چیز را از آنچه خدا به پیغمبر خود تعلیم فرموده که گفته است که آنکه بنشینم  
را که در روزی که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و امیر علیه السلام روایت این امر را

[illegible]

صاحب دارالافتاء دارالعلوم  
دعوت اسلامی

آنحضرت اند پس حکم واقعی همان است که نزد آنحضرت است و رسیدن تحصیل آن بسیار دشوار است  
ما آنرا از کلام آنحضرت می فهمیم اگر مطابق مراد حضرت باشد صواب اگر خلاف آن باشد خطا  
پس حکم واقعی که اصل حکم است احتمال خطا ندارد و حکم فقیه غیر معصوم محتمل خطا و الصواب  
یکی عین دیگری نمی تواند بود و همچنین هرگاه قصوری در تتبع یا غفلتی واقع شود و تغییر اطلاعی  
بر شخص هم نرسد و از رجحیت نظر بلفظ عام که در روایتی دیده حکم کرده باشد حاکم حکم کرده  
خواهد بود نه حکم واقعی چه مقصود آنحضرت در نفس الامر تعیین نبوده است و بحث فی تحقیق این علم  
بعد محض نمی شود لان عدم الوجود ان لا یلید علی عدم الوجود و اینست که گاه است که نحو  
فقیه و گاه غیر او متنبه بر محض می شود و از حکم سابق عدول میکنند و تتبع مفید علم بحکم عام است  
و علاوه بر آن بقا قرآن حالی مقامی که در اکثر جایها معین بر فهم مقصود میباشد سبب تفهیم  
امارات و نقل بالمعنی که از طرف شارع مازون فیست نیز معلوم پس حکم نیز عمومی قطع و یقین  
میتوانند کرد و حال آنکه بر اکثر عموماً عمل میکنند پس مطابقت آن با حکم نفس الامر معارضه یافته  
الامر فقیه درین عمل عموم معذور خواهد بود لکن حکم اصلی آنرا نمیتوان لغت و ایضا هرگاه در روایت  
تقیه و غیر مقام تقیه سبب عدم اطلاع بر موفقت مذکور عامه چنانکه اکثر فقهاء اتفاق افتاده عمل  
نموده باشند چگونه حکم شانرا حکم مطابق واقع توان گفت و حال آنکه حکم را در غیر عمل آن جاری  
کرده اند با جمله انکار خطا محض خطاست و از اجای بدیهات و معذورت خاملی و جواز  
عمل بر حکم ظاهری بحسب شرع دلالت نمیکند و اقصیست آنست که چنانکه جاهل مسئله  
اگر جای معذور باشد حکم حقیقی را نسبت با وجهی از آن گفت و ایضا علم معذور است  
او خلاصه آنکه حکم واقعی اصل تکلیف شرعی را میگویند و آنچه در وقت تغذیه علم بآن بآیا  
مصلحتی و بیکر بجای آن در شرع جائز باشد حکم ظاهریست که در صورت علم بکمال احکام  
برطبق آن و نیست و حلال محمد صلعم حلال الی گویم القیمه حرامه حرام الی گویم القیمه  
حکم اصلی و دشره است نه باعتبار حکم ظاهری ایامی بین که اگر ایام قائم شود

در کتب معتبره است علی الخصوص از و می توان کرد پس قصاص جاری خواهد بود و  
هرگاه در حدیثی که حکم منع از قصاص جاری خواهد شد و همچنین هرگاه حدیثی در باب  
وجوب پیری با وصف تبع بار رسید حکم بوجوب می توانیم کرد و بلکه مقتضای اصلی  
نهی وجوب تکلیف من بعد هرگاه حدیثی ظاهر الدلالة بهم رسید حکم بوجوب میکنم و هرگاه در حدیث  
از این طریق است و در عدول از آن میکنیم پس این اختلاف بحسب حکم ظاهر است حکم  
اصلی ازین جهت نجاست طهارت و اقصیه و ظاهر بر صاحب حدائق نجاست و  
طهارت را از تنکام علامه خارج میکنند و در واقع نجاست و طهارت را اصلی ندانند و فرقی  
در میان حکم وضعی و حکم شرعی نگردیده و ظاهر است که بدون علم نجاست حکم شرعی نجاست  
که وجوب اجتناب است جاری نمیشود و ازین لازم می آید که اصل نجاست هم قبل آن  
واقعی نبوده باشد و از همین جاست که علم متأخر گاه است که باعث فساد عمل تقدم  
میشود مثل آنکه اگر منی بعد از آن در جای خود بیاورد یا در وقت نماز بعد نماز طلع نجاست  
مسئله شود صورت اولی آنکه در صورت ثانیه علی قول حکم با عاده نماز کرده میشود  
نجاست از وقت علم مقتضی است پس این حکم صورتی نباشد پس اتصال نجاست بوجوب تکلیف  
نجاست طاقی است و چون بوجوب تکلیف علم شرعی مانعی موقوف بر علم است اول ازین لازم می آید  
که نجاست عین علم نجاست باشد که علم البتة در مردم خارجی است دیگر بدانکه هرگاه دانشی که  
اختلاف احکام و مدارک خطا اختصاص بحدیث اصول اخبار ندارد پس طعن یکی بر دیگری  
و خصوصاً آنکه نظریه اختلافی نجاست تا وقتی که بهر کار ضرور نشود برو جهیکه کنجایش اشتباه  
و تاویل صحیح نباشد باشد با حال کسانی که زبان خود را بنده علمای اعلام آشنا ساخته اند  
و علمای این نسبت عدول از طریق اید علیهم السلام نسبت باتباع عامه دهند حاشا ختم  
ذات و درین مقام حضرت ربانی فاضل مجزائی جاده انصاف را پیموده میفرماید که الیو الحال  
از این جهت علمای فربه حق اید هم اسد سلفا و خلفا بر طبقه ائمه دین صلوات الله

علیه السلام بداند چه ورع و تقوی و جلالت لسان ایشان که بجز تواتر  
 از خبر و ج از طریق مستقیم مانع بوده لکن گاه است که بعضی از علما از آن تجاوز  
 نموده اند خواه اخباری باشند و خواه مجتهدان از راه غفلت باشد یا توهمی یا قصور  
 اطلاع یا کج فهمی لکن این معنی موجب قبح و تشیع نمیتواند شد و جمیع این مسائل  
 که از انماط فراق قرار داده اند ازین قبیل است زیرا که ما می بینیم هر یک  
 از مجتهدین و اخباریین را که با هم مخالفی میکنند بلکه گاه است که شخص خاص خلاف اوقات  
 مخالفت قول خود مینماید و رئیس اخباریین صدوق و بعضی از اقوال غریبه دارد که هیچیک از مجتهدین  
 و اخباریین در آنها با موافقت نموده اند باین سبب کسی در علم و فضل و تقوی او قبح نمیتواند کرد  
 و این کج آداینها شیوع نیافته مگر از زمانه صاحب فرائد مینه که زبان تشیع را بر مجتهدین دراز  
 ساخته و تصباتی که لائق تبارک انشال او نبوده بعمل آورده اگر چه در شطری از مسائل حق و صواب  
 رسیده باشد و نسب ای و آن بود که برای علما محمل نیک قرار میداد چه اینها در اقامت دین  
 و احیای سنت حضرت سید المرسلین کونانی نموده اند خصوصا آیه الله علامه علی بن محمد بن حسین  
 آجنداب کج قاطعه و بر این ساطعه علمای مخالفین را ملزم ساخته عیث ایمان جم غفیر گردیده و  
 و کبر و شریف و حقیر سعی شکور او در دین حق داخل شده اند و کتابهای مستحقیقات و محو  
 بر بدقیقات تصنیف فرموده که تا آخرین خوشه چینی از آن کرده اند و از دریای تحقیق شان بهره  
 گردیده و این همه حق عظیمش بر گردن تمام علمای فرقه ناجیه حتی صاحب فرائد ثابت گردیده  
 و باین سبب مستحق مدح و تحسین و تکریم و تعظیم و تحبیل است نه لائق مذمت و نسبت بکفر  
 دین چنانکه جبارت کرده است بر آن قلم صاحب فوائد در باره علامه و غیره و از  
 مجتهدین انتهی حاصل کلام و آنچه افاده نموده بجااست مگر آنکه نسبت اصابت حق  
 فوائد مینه در شطری از مسائل که باعث طعن او بر علمای اصول گردیده خلاف آنست  
 که امر و یاتی الاشارة الیه فائده خامسه بدانکه او اشهر علمای اصول پارکاشین



روایت میکنند که کسیکه معتقد باشد پس بود هرگاه وارد شود بر کسی پس باید برای آن شهادت  
خدا یا از قول رسول خدا و الا بکذا برید از بر روایت کننده آن و بعضی اخبار آمده که بخلاف قرآن است  
نیزند و در بعضی فو زخرف و اینهمه عرض کتاب مجید در روایات بسیار وارد است اگر قرآن مجید بود  
المنفی تا پس عرض بر قرآن صورت نخواهد داشت چنانچه در دست و تخصیص بان ندارد و بطریق انراست  
بطور ابراهیم و از آنجمله آنچه در حدیث وارد شده که شخصی عرض کرد و بخدمت حضرت صادق علیه السلام  
بروم و مغنیات و بهای غنای میکند پس گاه است که جلوس اطول میدیم برای استماع حدیث ایشان پس حضرت  
فرمودند هیچ یک نمی آوری بگویم میرسد حضرت فرمودند آید شنیده که حق تعالی میفرماید ان التمسع والبصر الفؤاد  
کل اولک کان عنه مسؤل یعنی بدینیک گوش و چشم و دل از هر یک ازین پادشاهش خواهد شد تو بر اثر غلبه قلبی  
نموده گفت کویا شنیده بودم لاجرم ترک کردم و تو به نمودم آیا نمی بینی که حضرت تعجب و انکار نمودند  
بر او که مگر آیه کریمه را شنیده اگر قرآن محبت نمی بود این تعجب و انکار چگونه متوجه می شد و امثال این احادیث  
است من شمار فیلرجع الی اساس الاصول اخبار و الیه اختصاص علم قرآن بحضرات دلالت نمیکند مگر بر  
جميع علوم قرآن بحضرات که هیچ چیز از ظاهری و غیر ظاهری محکات و منتهایات و علو ابر و باطن و باطن باطن  
باطن باطن باطن و علم بر ایشان مخفی نبود نه علم علو ابر و خاصه نه علم محض و بیانات بحکامات همه بر  
بود که بدون رجوع بحضرات انحلال آن نمی توانست شد و همواره اهل بیت علیهم السلام و صحابه و علمای و دین  
و دشمنان حجاج بان میکرد پس اگر علو ابر محبت نمی بود و احتیاج بان نمی داشت احتمال الزام با انکار  
بجابه خصام وارد و در اکثر مقامات از سیاق کلام بسیار بعید است کما لا یخفی علی المتتبع من مدینه طه

اول نیکو ظاهر کتاب مجید و دوم نصوص و ظواهر سنت یعنی احادیث سوم جماع علمای شیعه  
 که کاشف از قوای معصوم میباشد چهارم دلیل عقل و محبت اینها ظاهر است اما کتاب مجید  
 پس محبت نصوص آن متفق علیه است و محبت ظواهر آن نیز ظاهر اگر چه از دعیان اخباریت  
 جمعی ظاهر کتاب اجحت نمیدانند و محبت شان ظواهر بعضی از اخبار است لکن جناب بسیار  
 بنویسند و علمای اخبار معارض آن است و نص کتاب جماع اصحاب فرج این احادیث است  
 و دیگر اقوال شان خالی از انصاف و اطمینان نیست کما صرح به المحدث البحر و تحقیق فاضل مذکور  
 درین مقام غیب است و تفسیر با حادیش و ادله این اقوال تفصیل این مباحث موکول به  
 کتاب دستار است اما اصول و تشریح کتاب صدانی است من شان فلیرجع الیهما و آنست  
 پس کلام در سنت نبویه علی السواء و بها الف الف تسلیم و نتیجه قریب است بکلام در ظواهر کتاب  
 مجید و اما نصوص و ظواهر احادیث اینده معصومین خواه حکایت قول آنحضرات باشد و خواه  
 حکایت فعل و خواه تقریر شان پس حجت آن استغنی از بیان است و اما اجماع پسین جمیع  
 آن بقول معصوم کفای شفاعت قوای محبت آن نیز واضح است و لکن در اجماع بعضی علما که  
 اصول و اکثر علمای اخبار کلمات متشککه دارند جمعی میگویند که علم با قوال جمیع علما که  
 در اصدار و اعصار منتشر اند حاصل نمیتواند شد و لهذا علم با جماع را مخصوص میکنند بزبان  
 ظهور و حضور معصوم علیهم السلام و که با فهمیده اند که در اجماع علم تفصیلی در کار است و چنین  
 نیست بلکه علم با جمالی که از تطایر و قرائن اشتها و قرائن بسیار حاصل میشود کفایت میکند  
 و در ضروریات دین و تهیج حصول این عسل و واضح است تا آنکه عوام هم آنرا میشناسند  
 و جزو یگانگی اند که در این مرتبه و ضووح رسیده است گاه است که برای  
 خواص که قریب است به ائمه در روز و شب در مطالع کلام فقهیه میسر میکنند و غایت  
 وضوح میباشد که نسبت با ایشان آنرا ضروری بنویسند و آن گفت و اگر ضروری نباشد نظر  
 الی الحکم است و ازین جهت است که قضاای اخباریین نیز جای نفی خلاف می نمایند



حتی کلینی در کافی ادعای اجماع نموده و جمعی در کشف آن از فروعی معصوم تأمل کرده اند و اظهار نظر  
 که قول اتباع کاشف از قول رئیس میشود و فاضل محدث بجز این در مجمله کاح حد این اعتراض  
 بآن نموده پس علمای اعلام و نقله احکام که در صد و ناسی این نام نمی باشند هرگاه اطباق نمایند  
 بر حکمی از احکام جزم حاصل میشود باینکه قول مطاع ایشان بهمین بوده است چنانکه لا تشبیه قول  
 ابو حنیفه را از اقوال خفیه و قول شافعی را از اقوال شافعی می شناسند عجیب نیست که شیخ یوسف  
 بحرانی علیه الرحمه فرموده است که هرگاه در کسی قدیمی بخیرین مثل صدوق و غیره حکمی را  
 فرموده باشند ما جزم میکنیم که روایتی مستند خود و از نزد کواثر نقل کرده باشند پس هرگاه اتفاق  
 از یخضرات کاشف از قول معصوم باشد قول جمع کثیره قول ایشان نیز در این مندرج باشد چگونه کاشف از قول  
 و جمعی تهافت و تعارض دعای اجماع را دلیل بر جزم عبرت بآن میگردانند و نمیدانند که این امر اگر قاج  
 باشد قاج نخواهد بود و مکرر اجماع منقول متحقق بآنکه تعارض در روایات هم موجود است و اجماع منقول  
 بجز آحاد هم در حکم اخبار آحاد است و چنانکه تعارض روایات باعث نمیکرد بر اینکه بالمره از احادیث  
 دست بردارند همچنین از مطلق اجماع منقول هم دست نمی توان داشت بلکه در اجتماعات منقول که متفق  
 باشد مثل اخبار تحقیق تقیید لازم است جمعی میگویند که اگر اجماع از یخضرت حجت است که کاشف از  
 قول معصوم است پس قسم نیست نخواهد بود و اعتبار آن فائده نخواهد داشت و این معنی در عایت سقوط است  
 لانه کلام فی وضع الاصطلاح و لا مشاعیه علاوه آنکه وجه این تخصیص ظاهر است چنانکه در از حدیث  
 بحسب متعارف کلامی است که از معصوم منقول بواسطه ما بلا واسطه منقول گردیده باشد و قول معصوم که با  
 درمی یابند علم و جد است و آن را روایت نمیتوان گفت کوفی المعنی از روایت قوی باشد و لازم نیست  
 که مورد اجماع خالی از خصوص باشد تا حاجت بآن نادر باشد و بحث از آن قلیل النفع چه در مقابل  
 روایات وارد باشد اعتضاد آن با جماع عیث قوت آن میشود چنانچه در حدیث وارد است خدا  
 بالجمع علیه بین اصحابک و دع الشاذلنا در بلکه نزد اصحاب معمول بودن عمده اسباب حج است لفظوله  
 علیه السلام فان الجمع علیه لاریب فیه و از اینجا لایح میشود که خبر که جمیع علیه نباشد محل ریب میتواند شد



روایتی باقیه الی یوم القيمة در دارالایمان که اصلا گذشته از اهل عهد و این نیستند  
درست بجای آورده و از شرائط و محضات این چیز غیر و بر مخالفت اهل خرد مصر و باطل اند  
بالغفره بآنکه عمل هر خبر خلاف طریقه احتیاط است که ادعای آن از نزد کیفا کان بعضی عمل  
با احتیاط را سلفا لازم میدانند و این تکلیفی است که خالی از تکلف مستغنی عنه نمیشد و ظاهر است  
که عمل احتیاط در مقامیکه بحسب تشعیر جانی بهم رسد اولی است واجب جایگاه اولیه  
در نظر معتمد مشاخص بشهر رعایت آن واجب و بعضی از علما در صورتی مستحب میدانند  
آن خالی از تامل نیست اما دلیل عقل پس بگوید قول الکاظم علیه السلام ان الله علی الخلق حجتین علی  
عباده حجة ظاهرة و هو الانبیاء و حجة باطنة و هی العقل حجتین آن واضح است بآیات  
و روایات کثیره و سیرت سلف صالح ثابت کما یظهر من الرجوع الی مناظرات اصحاب الایمه  
علیهم السلام مع المخالفین و الغائی آن معنی فی الاصول الکلامیه کما اتفق للمحدث احرار العالمی  
در علم کلام و دفع شبهات مخالفین باین نصوص ایضا نام را شرط دانسته بجاست و کلام و کلام  
است طاسری که عند التامل بطلان آن ظاهر است و روایت مناظره هشام با عمر بن عبدیه که در آخر  
آن آمده است که امام حق ناطق حضرت جعفر صادق بعد استماع تقریر هشام سرور و خند  
شده ارشاد کردند من علمک هذا قال قلت یا بن رسول الله حجی علی لسان فی فقال  
یا هشام هذا والله مکتاب فی صحف ابراهیم و موسی و روایت مناظره هشام با یحیی بن  
خالد که در آن مذکور است و وردت علی مسئله لکن سئلت عنها قبل ان لا احدث  
لها جوابا فذکر قول ابن عبد الله یا هشام لا زال موید ابرو ح القدیر ما مضی  
بلسانک فقلت لا اخذ من الجواب فی الحال و مانند آن صراحت برخلاف آن دلالت  
دارد و چگونه چنین نباشد حال آنکه شبهات مخالفین بویا فیوما تازه می شود و اقتصار بر نصوص  
ماثور و قد باب حضرت دین و دفع شبهات ابوالسنا فقیه میگوید چه جواب آن محتاج است  
باختار تازه و اقامت بر این واضح و اگر علما دین مواضع از دفع شبهات و کشند و باند

سلسله  
 که در آن بنیادین یعقوب مستکبر و زوی در مدت حضرت صادق جاعلی از اصحاب آنجا حاضر بودند و در آن  
 جمله حران بن عیین و مومن الطاق و هشام بن سالم و محمد طیار و جمعی دیگر از صحابه حضرت بودند و در آن میان  
 هشام بن الحکم بود که غفوان شهابی است پس حضرت صادق با و فرمود که ای هشام کنت لبیک یا بن رسول الله  
 حضرت فرمود آیا خبر میدی که چگونه فرمود و بنی و بن عبدیه و کیفیت سوال تو با و چه بود هشام گفت فدای تو شوم  
 ای فرزندی رسول خدا صلی الله علیه و آله بدستیا که من جایگزینم و زبانه در حضور اقدس تو یاری دگر این را در حضرت فرمود  
 که مرا که شمارا بخیر میگویم پس از آنجا او را پیشام عرض کرد که من حال عمرو بن عبدیه را آنچه بود شنیدم که در مسجد  
 بصره می نشیند و یاد و کوی میکند و مردم را و مجتمع میشوند و رجوع با و مینمایند و این معنی بر من دشوار اند و  
 او بر آن آدم و در وقت شب بصره در آمدن ناکاه دیدم که جمعی حلقه بسته اند و از عمر و این عبدیه سوال میکنند  
 یحیی مردم را شکایت می نماید و میگوید در نصف آخرین ششم با و کفتم ایها العالم من مرکز و مسافرا  
 آیا اجازت میدی مسئله از تو بر پرسم گفت پرس کفتم آیا چشم داری گفت ای سیرین چه سوال است کفتم رسول  
 من همین است گفت ای سیرین اگر چه سوال تو احقانه است کفتم جواب بده مراد من مسئله که آیا چشم داری  
 گفت بل کفتم پس آن چه کار میکنی گفت الوان اشخاص را با من کفتم آیا بینی داری گفت آری کفتم آن  
 چه کار میکنی گفت بوی باران میبویم کفتم آیا زبان داری گفت بل کفتم آن چه کار میکنی گفت بویان سخن میگویم  
 آیا گوش داری گفت بل کفتم آن چه کار میکنی گفت آن آواز باران می شنوم کفتم آیا دست داری گفت بل کفتم  
 چه کار میکنی گفت آن خبر یار میگیرم و نرم و سخت را با من شناسم کفتم آیا پا داری گفت بل کفتم آن چه کار میکنی  
 گفت آن از مکانی بگانی میروم کفتم آیا دهن داری گفت بل کفتم آن چه کار میکنی گفت لذت و اطعمه میخورد  
 میفهمم کفتم پس که آیا دل داری گفت بل کفتم آن چه کار میکنی گفت سرخسری که بر این اعضا و جوارح مذکوره  
 می شود آنرا بدل خود میگویم که این ارجح کوره است غنا از دل اندر و گفت نه کفتم چگونه چنین شد و حال آنکه این  
 اعضا صحیح و سالم اند گفت ای سیرین که این اعضا در چیزی از چیزی نیکو شنیده یا دیده یا پوشیده باشد شک کننده بر آن  
 نیز آن بوی قلب رجوع میکند پس که بوی قلب تعین آن حاصل نمیکند و شک باطل میشود کفتم پس حقیقتا قلب ابرای رفیع  
 شکمائی که بر این اعضا وارد شود قائم فرموده است گفت بل کفتم با چار است از قلب و که اعضا را تعین بر چیزی حاصل نمیشود  
 گفت بل کفتم آن فلان بدستیکر حتی تکما اعضا و جوارح مردم را و انکه است تا نیکه بر این ایشان را می آید و در  
 که تصحیح صحیح و ابطال شکایتان نمایند و این کثرت و غنم را و حال است شک و اختلاف کمال ایشان و انکه در

امامی از ایشان نصب نمود که برای رفع شک و اختلاف و بسو او رجوع تو اند نمود و بسو او رجوع تو اند نمود و بسو او رجوع تو اند نمود  
 است که شک و اختلافات ایشان او عرض نمائی پس عمر و ابن عبدساکت و بسوین ملقت شده گفت که آیا تو  
 هشام گفتیم گفت بمصاحبت رسیدیم گفت نه گفت از کجائی گفتیم از اهل کوفه گفت پس تو هشام پس را بکنار خود نشاند  
 خود نشانید تا و تشکیش او بود و منی زبان را و درین حضرت صادق علیه السلام با جماع این قصه بتبیین نمود و فرمود که ای  
 هشام این لائل را که بتو بخشیدم و گفتیم تا این سوال العبد بر زبانم چنین جا شد حضرت فرمود که ای هشام قسم بخدا که این در خصم است  
 و موسی گفت بخت ۱۲ اندک طلا که در مجلس شیخ مفید مسطور است که سوال کردی و می بیند بر یکی از هشام بن علی  
 و حضور رسید عجب که بگوئی هشام که حق در دو وجهه مختلف هم می باشد هشام گفت نه می گفت تجربه من این حال  
 و کس که با هم سازند و خاصه نمودند در امر دین یا سر و محو اند یا بر دو مطلق یا یکی محو و دیگر مطلق هشام گفت  
 از سر و کس یکی محو و دیگری مطلق جائز نیست که بر دو محو باشد چنانچه پیشتر گفتیم که حق در دو وجهه مختلف نمی باشد  
 گفت پس خبر ده من این حال علی عباس که با هم خاصه در میراث کرده پیش از این گرفتارند و که اقامت نمودند و کلام  
 بر باطل هشام گوید که من فکر کردم در اینجا اگر بگویم که علی مطلق و کا فر می شود و از منب ویر و روم و اگر بگویم که  
 عباس مطلق و در شیعیه که منم نند و در آن حال او را در شیعیه منم نند که کاهن از آن کسی سوال کرده بود و جوابی از آن  
 پیش من رسیده و پس یاد کردم قول عبداللہ که منم نند و که ای هشام تو همیشه مؤید خواهی بود و روح القدس  
 یاری کنی را از زبان خود و از یاد آمدن این قول استم که منم نند و خود خواهم که دیدم ساقی وقت جوابم  
 رسید پس بگویی گفتیم عجب که علی عباس بر خطابو در یکدیگر او شان محو بودند و بر این محو است که قرآن  
 ناطق است در قصه او و حقیقتا میفرماید لکننا انهم اذ سورا و المهراب تا قول و کلام و خصمان یعنی سید بن  
 وقتیکه رو آوردند بطرف محرابیکه او در آن بود و تا آخر این کلامی بگویی که از سر و فرشته که ام بر خطابو و که با هم  
 بر صواب پس اگر کوئی سر و بر خطابو ندیند و بگویند جواب است پس بگویی که آن دو ملک مطلق بودند  
 میگویم که هر دو صیبت بودند و با هم در تحقیق خاصه می نمودند و در حکم اختلاف نکردند و خصوصیت اختلاف که با هم ظاهر کردند  
 تا تشبه نمایند و او در بر خطای او و به نمایند با حکم او و وقت کردند و از حکم هشام گوید که من گفتیم پس معنی علی  
 و عباس در حکم اختلاف نمودند و خاصه نکردند در حقیقه و خصوصیت و اختلاف که با هم ظاهر ساختند برای این  
 که تشبه ابی بکر نمایند بر عظمی و واقف کردند و از خطای او و آگاه نمایند و از این نظر که در میراث بر او نمودند  
 امر خود و صاحبان شک نداشتند و اختلاف ایشان مثل اختلاف آن دو فرشته بود و پس بگویی بن خالد

نص شدین بالبره ضعیف شود و از اینجا است که علی بن محمد علیهما السلام میفرماید لولا من یبقی  
 بعد غیبه قائما من العلماء الداعین الیه والدالین علیه والدالین عن  
 بحج الله والمنقذین لضعفاء عباد الله من شبک ابلیس و مردته و من فحاح الکنا  
 لما بقی احدا لا ترد عن دین الله لکنهم میسکون از مرقه قلوب ضعیفاء الشیعة  
 کما یسک ضیا السفینه سکاها اولئک هم الافضلون عند الله یعنی اگر نه آن  
 که علمای دین بعد غیبت حضرت صاحب الامر موجود اند بجهنم میگردند دعوت میکنند مردم را بسوی  
 آنحضرت یا بسوی خداوند عز و جل و این را میگویند بر او و دفع میکنند شبهات را از دین و بجهت  
 خدا و نجات دهنده اند ضعیفای مذکور از ایشان خدای از شبکه های ابلیس و سرکشان اتباع او و از دامهای او  
 برانیه باقی نیامد کسی مگر اینکه از دین خدا بر میگشت و لکن علمای امامیه را امامی ضعیفای شیعه را  
 محکم میکنند که از طرف حق و کردار نشود چنانکه صاحب سفینه سگان آنرا محافظت میکند  
 ایشانند افضل از همه نزد خدا تعالی و تفصیل آنرا در مقدمات عماد الاسلام جناب امیر حرم مکرانه  
 سعیده واحله الله در المقام مشروح الباطن آورده اند و نیز فی الجرح البیاد و انکار عقل سحر غیر ضعیفه  
 اشاعره است و علمای شیعه بجهت آن بر هستند بعضی در عقل فطری و غیر فطری  
 فرق میکنند و این امر است که رجوع بسلامت طبع و عدم اعوجاج میکند و لا عاقلیه فی حسن و قبح عقلی اند  
 ضروریات مذہب شیعه است باین معنی که عقل سلیم کافیه عقل حاکم است باینکه هر چیزی قطع نظر  
 حکم شارع حسنی و قبحی دارد که بحث میشود شارع را بر امر و نهی و چنان نیست که اشاعره  
 اهل سنت اعتقاد دارند که حسن و قبح تابع امر و نهی شارع است و این علم اجمالی  
 مدرک آن عقل است و عقل بر عاقلی حکم میکند باینکه شارع ترجیح بلامرجع بعمل نماید و اگرچه  
 در هر چیزی از جزئیات احکام بلکه در اکثر افراد احکام بمعیه عقل اباد را ک مصلح و مفاسد  
 باشد پس نمی شود که هرگاه حسن و قبح عقلی باشد باید که عقل ادراک حسن و قبح هر چیزی تواند کرد  
 و حال آنکه چنین نیست چه کسی از عدلیه بادر اک جمیع احکام بمعیه بحر عقل قائل نیست آدمی

ادراک بعض احکام عقل استقلال دارد و کما فی حسن الصدق النافع وقع الکذب اقتدار بر جا که عقل  
سلیم ادراک حسن و قبح نیز باید حکم بوجوب و غیره می کند و از همین جا که می گویند که حسن عقلی  
و جوب امر شرعی است صاحب اندیشه از امامیه و صاحب علم از اتریدیه پس در قبح عقلی اعتبار  
دارند و از استلزام انکار و لیس نیست و هرگاه این را دوستی پس بداند که ازین بابت است که عقل  
سلیم حکم است که تکلیف بالایطاق محال است و تکلیف بر چیزی فرع علم است و مادامیکه علم خبری  
حاصل نشود و تکلیف شرعی بان تعلق نمیکند و نص شرعی هم موجد آن است صاحب الله غفر العباد  
فهو موضوع عنهم و همین معنی اصل برات است و بدل علیه کل شیء مطلق چنین  
پرد فیه امر او همی پس قبل و شرع و بعد آن تا وقتیکه نص شرعی که اثبات و جوب آن تواند  
وارد نشود و یا بعد متبع بر ظاهر نشود و احتیاج باصل برات میتوانیم کرد و همچنین اصل اباحت  
قبل از شرع علی الاظهر فیما لیس للعقل الی ادراک حکم فی سبیل علی جهة التفصیل و حکم باصالة خطرو  
تحريم یا توقف وجه و جهتی ندارد و بعد از شرع با اتفاق علما حتی الصدوق که اخباریانی ایشان  
را بر طریقه خود میدانند اصل در شیوا اباحت است اینمضمون در سبک اعتقادات مسلک  
ساخته اند و هرگاه بدلیل عقلی و نقلی درین آوان سبک با صلیق ثابت شد لایح کردید که انکار  
بعضی از منتسبان اخباری حتی است دوران کار و التفصیل موقوف الی المطولات الکبار و از  
اینجمله است استصحاب آن بر چند نوع است بعضی از انواع ان بالاتفاق محبت محمدین  
استر ابدی مانی مبانی اخباریت در فوائد خود میفرماید بلکه از استصحاب و نوع بالاتفاق است  
معتبر است بلکه میگوئیم اعتبار آن از ضروریات دین است یکی اینکه صحابه و غیره شایسته استصحاب  
میکردند بر حکم نبوی را تا وقتیکه نسخ آن وارد نمی شد و دوم آنکه با استصحاب میگوئیم که از احکام  
شرعی مثل آنکه آدمی مالک زمین خود است و شوشر فلان زن است و غلام فلان کس است و راه طریقت  
است و یار چه و پاک است یا حسن و قبا یا شیب یا روز و شتغال و نه ایشان نمازی یا طواف  
تا آنوقت که یقین حاصل شود بوجود امری که بسبب نقص آن حکم است انتهى پس انکار استصحاب





و آخر باستنباط علیت شرک طغیانی اتفاق علمای شیعه باطل است و این نحو قیاس از خصائص است  
 و کتب علمای اعلام از مذمت آن معلوم است و اما قیاس با ولایت پس نیز اولویت که از رضایت  
 فحوی و مفهوم موافقت استفاد شود محل کلامی نمیتواند شد و رجوع الی الضرر کما فی استفادة  
 تحریم العزب من آیه التالیف و استفاد عدم جواز اخذ القرین من الماد من النهر من اخذ القطرة من  
 العرف بذکر کما فی سائر الدلالات و هو اسمی بدلالة التنبیه کما اعترف به الکاشانی و محسن اولویت  
 قطعی و تحقق علت حکم که علت آن تحقق شد با قوی الوجوه عقلا و اقلا کما فی قوله تعالی **وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ**  
**أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ وَلَقَوْلِهِمْ اتَّوَجَّعْتُ عَلَيْهِ** و انچه  
 و لا فوجون علیه صاعا من ماء و چنان نیست که هر اولویتی مقبر شد و از نیجات  
 که البیس لعین در قول او خلقی من نار و خلقه من طین مطر و حضرت رب العالمین باشد با آنکه قیاس او  
 در مقابل نص بوده است آن قطعا جائز نیست مع ذلك اولویت در حقیقت در اینجا مستحق نبوده  
 و انما کان کذلک بزعم الفاسد پس قیاس صحیح بر قیاس فاسد اول مرتب قیاسی است مختل  
 الاساس و اما قیاس منصوص العله پس رجوع آن منصوص ظاهر است احتمال علیت ناقصه فادح در الال  
 نیست چنانکه تعلیل دلالت بر استقلال سکینة تا وقتی که خلاف آن به ثبوت نرسد و ایضا ظاهر منصوص  
 که علل شرعی از قسم معرفات است و از علامات حکم پس باید که مطر باشد الا ان مثبت مایعارضه  
 هو اداب الظواهر کما و از جمله انواع قیاس تنقیح المناط است که علم علت از قرائن و یا تتبع نص  
 بهم رسد و این قیاس مقبول فریقین است و اخبارین هم آن قابل اندیش قیاس مذموم قیاسی است  
 که علت حکم در آن منصوص شد و نه قطعی و نه مستفاد از دلالت تنبیه فحوی قیاس مطر محمول  
 فرد متعارف متنازع فیه است نه غیر آن و ان استحسن بعض من لاندل بالاجبار من جهة  
 الاطلاقات عما استعمله علماء و اما الاخبار و لکن کاه است که بسبب اشتباه بعضی علمای طرفین  
 را که مقبول نباشد در محل احتجاج آورده باشند و کاه است که بعضی از علماء بسبب عدم فهم مقصد  
 صحیحش بزعم قیاس طغیانی خلاف واقع کرده باشند کما قال الصدوق للفضل بن دان **و ان تعظی**



اعلیٰ الله در جبهه میگردید که اجتهاد و معنی مذکور که علامه حلی و دیگر علمای اصول فقهی میگویند  
اصحاب اربعه بر آن معنی اجتهاد میکردند و اذن در آن اثنان حاصل بوده لکن انضباط قواعد و  
مسائل و بانیو با تحقیقات متجزه زیاد شده و این امر اختصاص بصاحب فقهیه را و بلکه در سایر علمای  
نحو و صرف تفسیر هم همین حال مشاهده است فائده سا و سه بر گاه این دانشی پس آنکه اعتقاد ما در  
اخبار این آنست که ایشان در معظم مسائل که با علمای اصول مخالفت ازند خطا هستند و طریقی ایشان  
فاسدست و طعن ایشان بر علمای اصول بجاست کما اثرنا الیه لیکر کسب که خطای از انصاف ازند و  
از مثل شیخ یوسف بحرانی و شیخ حسین غوری مخالفت ایشان در اکثر جایگاههاست مخالفت علمای  
فقهیه با ائمه مورد طعن نیست و ما ایشان از زمره علمای مقبولین میدانیم اگر چه در طریقی از اصول مسائل  
اهمات ملاحظه خطای ایشان است تنبیه بر این لازم تا باعث اشتباه فکری آن جد و اما کاسینکه تصحیبا  
و تعقیبات بجا از حد گذرانیده پس آنها را مقتضی خاطر لکبه جاسی میدانیم و آنکه از اینها نیز تجاوز نموده  
در طعن و تفسیق و تضلیل علمای دین مبالغه نموده اند و مخالفت ایشان با نجار ضرورتیاریسیده اگر دهن نشان  
مستوی شبهه نباشد پس هیچ در آنها بیشتر منب با جمله مخالفت در ضروریات مذنب ضرورتیاریسیده  
خروج از اسلام و ایمان است از اینجا است که هر که از صاحب علم از جاد مستقیمت بضا یا بیرون نه  
او را پیدا کنیم هر چند از صحابه کبار یا شایسته علمای انداز باشد و لازمست که مردم را متنبه سازیم بر  
خطایش و این امر از راه نصرت دین و حمایت شرع متینست از راه حسد و عناد و خصومت و لاد  
بر چند بعضی معاصرین از مدعیان اخباریت در سائیه و از روی طعن بر علمای اصول نوشته که ملا محسن  
را بجهتم اخباریت صوفی قرار داده اند و شیخ بهار الدین عا را بجهت اخباریت و بجهت حکم حکام  
از اعداد صوفیه خارج نموده اند پس این دو طعن صاحب سالز است ان بعضی اطن ثم و اقلیل  
نورسی البعب است چنانکه در یک صحتی بصاحب سالز بخورد کم گفته که آیا کتاب علم البیتین عین  
ملا محسن کاشی از نظر سامی گذشته گفت ندیده ام گفته ملا حجه لمن لا یعلم علی بن ابراهیم با جمله آن نزد و کتاب  
و فساد عدل است بر خروج ملا محسن از طریقی حق و صواب حیث قال فی کتاب علم البیتین و جود المکملات

[illegible]

[illegible]

قولہ از این است که جمیع درستی این عصا در حقیر سید بن ابی طالب و از این جهت است که  
شیخ احمد حنبل و دیگران کلمات نامر بوطه که بطوریکه بواسطه آن مخالف شریعت عز است بر زبان می رانند و آن  
علم است از اینست که در کلام ماقتله است و از آن است که حضرت است این قوم فاسد است اصل  
در کلام است که ظاهرش محبت باشد و شایع که بظاهر می بیند و کلام ظاهرا قیاس بر سبیل نیرت لایق قصد واقع  
میشود و آنکه بنای کلام خود مثل اطلاق بر مقتضای است که از این جهت است که در متنش قرآن حدیث آنکه  
آنکه آن از جمله استعارات و مجازات شایع است که از این جهت است که در متنش قرآن حدیث آنکه  
مقتضا و تقلا علی اراده خلاف الظاهر و از این جهت است که در متنش قرآن حدیث آنکه  
قیاس بر مقتضایات در روایات و از این جهت است که در متنش قرآن حدیث آنکه  
مقتضایات قرآن و حدیث قیاس بر مقتضایات در روایات و از این جهت است که در متنش قرآن حدیث آنکه  
از این جهت است که در متنش قرآن حدیث آنکه از این جهت است که در متنش قرآن حدیث آنکه  
سلب و انقیاد از این جهت است که در متنش قرآن حدیث آنکه از این جهت است که در متنش قرآن حدیث آنکه  
از این جهت است که در متنش قرآن حدیث آنکه از این جهت است که در متنش قرآن حدیث آنکه  
کردید و از این جهت است که در متنش قرآن حدیث آنکه از این جهت است که در متنش قرآن حدیث آنکه  
است که از این جهت است که در متنش قرآن حدیث آنکه از این جهت است که در متنش قرآن حدیث آنکه  
مبطل است که از این جهت است که در متنش قرآن حدیث آنکه از این جهت است که در متنش قرآن حدیث آنکه  
مردم در این جهت است که در متنش قرآن حدیث آنکه از این جهت است که در متنش قرآن حدیث آنکه  
بر و از این جهت است که در متنش قرآن حدیث آنکه از این جهت است که در متنش قرآن حدیث آنکه  
که مثلا حضرت از این جهت است که در متنش قرآن حدیث آنکه از این جهت است که در متنش قرآن حدیث آنکه  
اراد و خلاف آن است که از این جهت است که در متنش قرآن حدیث آنکه از این جهت است که در متنش قرآن حدیث آنکه  
و در حدیث کلمات از این جهت است که در متنش قرآن حدیث آنکه از این جهت است که در متنش قرآن حدیث آنکه  
پس از این جهت است که در متنش قرآن حدیث آنکه از این جهت است که در متنش قرآن حدیث آنکه  
شیر و از این جهت است که در متنش قرآن حدیث آنکه از این جهت است که در متنش قرآن حدیث آنکه  
بر و از این جهت است که در متنش قرآن حدیث آنکه از این جهت است که در متنش قرآن حدیث آنکه  
از این جهت است که در متنش قرآن حدیث آنکه از این جهت است که در متنش قرآن حدیث آنکه  
راه و از این جهت است که در متنش قرآن حدیث آنکه از این جهت است که در متنش قرآن حدیث آنکه  
کوشه و از این جهت است که در متنش قرآن حدیث آنکه از این جهت است که در متنش قرآن حدیث آنکه  
او از این جهت است که در متنش قرآن حدیث آنکه از این جهت است که در متنش قرآن حدیث آنکه  
ذکر و از این جهت است که در متنش قرآن حدیث آنکه از این جهت است که در متنش قرآن حدیث آنکه  
و دیگر و از این جهت است که در متنش قرآن حدیث آنکه از این جهت است که در متنش قرآن حدیث آنکه  
فرمود که از این جهت است که در متنش قرآن حدیث آنکه از این جهت است که در متنش قرآن حدیث آنکه  
است قبول نمی کند و از این جهت است که در متنش قرآن حدیث آنکه از این جهت است که در متنش قرآن حدیث آنکه  
ذکر کرده که از این جهت است که در متنش قرآن حدیث آنکه از این جهت است که در متنش قرآن حدیث آنکه  
است قضی که از این جهت است که در متنش قرآن حدیث آنکه از این جهت است که در متنش قرآن حدیث آنکه

اذون فی توفیق و در باطن فیض معصوم اندر پس اگر از روی حق متوازن شد خلاف از او می ماند اما معصوم  
 دیگر که سرگاه خجرات و مقالات است و در نوعی نشانی است از کمال ایشان خاصه بنابر اخبار که اینها را می خوانند و دیگر که سرگاه  
 نزاعی در میان و کس از عیار و درضا بطریق شرعی نیست که اگر قول مدعی مقرون با نماند مقبول باشد یا اگر مدعی حجت  
 شود اخبار منکر سمع می شود پس در هر جا که باطنی اخبار میان این بعض اخبار و حجت شرعی نخواهد بود بلکه جمیع ضوابط شرعی  
 لازم خواهد بود و بخلاف المنازع مع المعصوم دیگر آنکه در تفسیر سهل بن زیاد از محمد بن اسحاق بن محمد بن عبد الرحمن  
 از سمع بن عبد الملک از حضرت امام جعفر صادق روایت کرده که در تفسیر جناب امیر علیه السلام حکم می فرمود در باره ی  
 و تفسیر کواپی می دادند بر زندق و در کس از عدول مقبول ناگفته از حسن برات او شهادت و تفسیر کواپی و سایر  
 قبول می نمود و کواپی از کس از روی می رسد بود و علت آنکه زندق درین مقدم است پس بنظر انصاف  
 ملا حظ باید کرد که آیا حال اینجا مشبه است بر وایت سابقه یا وایت لاحق الی کار اهل بیت زندق و طافا سمع  
 زندق و تفسیر بدعات بسیار درین مقام و جرم داده فساد در اصول اعتقاد لازم است و در خط و اند سرگاه در  
 علمای عصر درباره ایشان اختلاف فزاع بسیار واقع شده برخی از علمای قدیم در تفسیر و تفسیر ایشان می فرمایند  
 و ثبت با تجار صد که در حقیقت کلمات مخالفه دین و دانش از ایشان نقل کنند و بعضی بر حقو ایشان و کواپی  
 شانرا نقل کنند که امیر این برود مقدم خواهد بود حال آنکه مشهور است که هیچ مقدم علی تعدیل است این  
 فی الطعن جلیهم و دونه کی تفسیر و نحوه فی از برزم و پس بعضی نقل کنند و لا تعویل و اگر نقل کنیم از  
 است که اهل دین و دین از اتباع و اوقاف می طریق ایشان حسن بن ابیانی است کشند و دین خود را از شهادت  
 مخصوص دارند و بکلمات عوام فریبان کوشش می دهند و امر دین را از امر دنیا سهل می دانند و بعد از توفیق و انچه بعضی  
 از روی او منام از اجازات علمای اعلام و فقهای عالی مقام مستند برات یا علو در حجت و بیان میکنند حال آنکه  
 که اولاً بحجت منام محل کلام است کما صح به الاعلام خصوصاً ازینجا گفت با شروع و شسته باشد چگونه مستند می اندوزند  
 باطل ایشانرا حق و اند ساختن تا بنا برگاه خود مدعی آن هستند بر دیگران محض دعوی ایشان خجرات محض نمی دانند و  
 این عربی نیز در دنیا بعضی محکم ادعای ویت جناب نبوی در مقام و انحضرت بتالیف کتاب موصو که اشتغال  
 ان بر باطل و اکاذیب غایت وضوح است نبوده که محل عن الاعتبار اما اجازات علمای اخبار پس تقدیر شوق  
 چه لازم است که بعد طور این امور شرف حد و یافته شد میاست که آدمی را بر اندازی حال بطریق مستقیم باشد و  
 خوض و کواپی باطل فاسد به سبب عدم سلامت رویه اعراض کرده از حق باطل جریع میکند و با سبب کمال  
 بر طریق غیر مستقیم میباشد و اعراض از بعد انظار صحیح از باطل حق رجوع میکند پس اصل جانشین باطل است نموده که در بکلیت اجازات  
 مجمل بر عدم اطلاع مجرب فساد و حال نماز خواهد بود که به علم رجال اطلاعی دارد و می تواند از اخبار و اخبار و اخبار و اخبار  
 منتقل شده اند و غیر حال امر را بدست نهد در رویا خبر او یا ان شخص را بشناخت و اوقاف فقیر و فساد و اخبار و اخبار و اخبار  
 بنهاد انظر الی ما قال و لا انظر الی من قال محط انظار محصلین اقول قائلین انک نه اشخاصشان که بر طریق مستقیم باشد  
 المطلوب الی الفاسد و برات از ان مطلوب الی الحق شیخ در فهرست اسما شیخ و مصنفین ان که در این کتاب  
 بر طریق مستقیم بود بعد ان حاش می فرماید و قول انظار و بطور رسید خبر و در باره او یا او در حال استقامت جماعت  
 ابو جعفر باو بعین ابیه و غیر ذلک است که علی ابن احمد الواقف الکوفی منزه باشد از حقیقه علمه و درین کتابها  
 نوشته از انچه است کتابا لا و حیا بعد از ان خلط کرد و در تفسیر که اختیار کرد که انما می گویند و انما می دانند و در  
 هیچ کس است سلما انکه مقدار او در عمار و عمر بن ابی حمزه و باره تصنیف کرد بر طریق غایبان در فلو و تحلیط و طریق  
 و مقاله عمر سیده بداع کرد که کار می از او بر حق همان با مانده اش را این است که انظر الی من قال که در این کتاب





نفس الله می بیند و باز در صد و تا دلیل بر می آید خواه بخوف علمای دین باشد که دیوار کرمش  
وارد و خواه و نفس الامر غلط در تشبیه و تعبیر واقع باشد و گاهی تاویل عدم استقلال الهی  
را خالق و راز می گویند و گاهی علل اربع خلق عالم قرار میدهند و میگویند که ایشان اند فاعل و جاعل  
و ماده و صورت سایر اشیا و علت غائی آنها و کاشی مجبض علت غائی که بفاد و لولا که خلقت  
الافلاک و غیر سایر الناس صانع لنا ثابت است اکتفا میگردند و گاهی میگویند که اگر خالق  
نیستند لکن ابد خالق بهم و تاویلات و دور از کار بر و کار می آید و گاهی میگویند که فعل الهی  
جوهریت است نقل الوجود حادث قائم بذاته که حق تعالی بدون توسط او بر خلقت هیچ خیر و امانت  
و اورا اراده الله و قدرة الله و علم الله نام نهاده اند و از علم ازلی الهی اشیا را حادثه انکار میکنند  
و در عینیت صفات بسبب عدم فهم مرام طرفه غلط و خط بکار برده چنان نمیده اند که مضمی الله عالم  
الله است و معنی الله قادر الله است و معنی الله محی الله و همه صفات از الفاظ مترادف و مشتق  
و از کلامشان نفی علم و جهل که مقوله باطنیه غلاة است لازم می آید و مثل صوفیه بآیات احادیث تشبیه  
و اخبار احوال و تشاذه و محلات غیر مبنی نیست می نمایند و انما یقتضون ما تشابه منه ابتغاء  
الفتنة و ابتغاء تاویل و مثل صوفیه و عانی کشف و شبهه و علم باطنی و علم باطنی را می نمایند  
لهم ذلك و انما هو خصال الصلوة لاظهار و برکس که از غیر معصومین صلوات الله علیهم معین بطریق  
ادعای آن نماید بحجت خود ابد و وجه کشف شیطانی است و روحانی و علم باطنی اسرار را بطریق کشف  
شناخت و بنا بر اعتقاد و اخبار آحاد و توان که نیست و قد فسدنا في الکلمة في القلوب بحسبیه العفا  
الذینیر من شایع علیه جمع الیها و از اینجا که شیعه تصوف و غلاة و موقوفه بر ایشان بر عوام بلکه خواص شیعه  
مستقیم است و شرانیا که دشمن خلیفه هستند بسبب عانی و لا اله الا الله علیه السلام ان الا اله الا الله  
النها مخفی است تعرض بحالشان لازم گردید و لا باس بالانصر من لشطن من اقوالهم و من ویران  
و ممولار المطعونین فانه ثورت لرضا و رضا العالمین با ما و فیه ازین اهل ضلالت اند و خالق  
مخلوق اند و درین عارف و خواه بهر شدن او تعاضد از بنو قیام که نغایر و تقیابین بودند

وخواه بودت وجود با نفعی که به و مطلق هست و وجودات خاصه ممکنات و فرق اعتبار  
و این قول مختار تصدیق نشان است و تشبیه نیست با عالم را با سواج و کاسی خدار اباکل و مخلوق  
بکوزه و کاسی و تنگ را به ابد و خلقی و مجز و غیره و این که در پایین سواج است کل عین کوزه و بد  
عین ج و ف و فرق اعتباری است و بجز اینها در این سخن فوایح میدی که گوید که حضرت سید  
میگوید که تشکیکی است اینها ظاهر و در تشکیک است از آن خداوند در یک کره ظهور کند و  
گفته بیزارم از آن که کسی در تشکیک کرده است و این تشکیک اقول که واضح و مفصله فاضح است  
و درست است اینها را و میساج قال النبی صلی الله علیه و آله الساعه حتی یخرج قوم من امتی اسمهم الصوفیه  
ایسوا باسمهم و اینها را از آن است و در تشکیک است اینها را و میساج قال النبی صلی الله علیه و آله  
فی حدیث طبرستان الصوفیه کلام من منافعنا و طریقه منایرة لطریقنا و انهم نصاری و مجوس  
الاقامه الحیث غیر الرضاء الله الا یقول الله بالصوفیه الاخذة او ضلال او حاقه و روی قال جل  
من احببنا للمساء و جبر مجز و قد ظهر فی هذا الزمان قوم یقال لهم الصوفیه فاما نقول فیم قال انهم  
احد اقسام من یقال لهم فوایح و بجز اینها در تشکیک است اینها را و میساج قال النبی صلی الله علیه و آله  
انما یقال لهم باولون اقول الله انما یقال لهم فوایح و بجز اینها در تشکیک است اینها را و میساج قال النبی صلی الله علیه و آله  
بین دینی و اینها را و میساج قال النبی صلی الله علیه و آله و اینها را و میساج قال النبی صلی الله علیه و آله  
که اینها را و میساج قال النبی صلی الله علیه و آله و اینها را و میساج قال النبی صلی الله علیه و آله  
آنها را و میساج قال النبی صلی الله علیه و آله و اینها را و میساج قال النبی صلی الله علیه و آله  
تصور و تشکیک است اینها را و میساج قال النبی صلی الله علیه و آله و اینها را و میساج قال النبی صلی الله علیه و آله  
اقتضای اینها را و میساج قال النبی صلی الله علیه و آله و اینها را و میساج قال النبی صلی الله علیه و آله  
را خدا میداند و اینها را و میساج قال النبی صلی الله علیه و آله و اینها را و میساج قال النبی صلی الله علیه و آله  
موده چنانکه بر عقل بصورت حسیه کلینی و تشکیک است اینها را و میساج قال النبی صلی الله علیه و آله  
باشد و اینها را و میساج قال النبی صلی الله علیه و آله و اینها را و میساج قال النبی صلی الله علیه و آله

می باشد که پیغمبر و امام را خالق و رازق علی الاطلاق میدانند و اینهمه که هست از حضرت امام صلی الله علیه و آله  
 که غالیان کافر طلاق اند و مفوضه شرکین اند کسیکه بآنها مجاست تمغشینی کند یا بآنها خلط و محبت نماید  
 شان چیز بخور و یا بسیار یا صله نسبت با ایشان بعمل آرد یا بآنها مناکحت کند یا آنها را امانت و امانت  
 دهد یا امانت آنها را از خود و نگهدار و یا حدیث آنها را تصدیق کند یا اعانت آنها نماید اگر چه چنانکه  
 یا بعضی کلمه پشت از ولایت و دوستی خدا و غرض و جل و ولایت سونند او ولایت مابدر می و روشن  
 جلیل محمد بن بابویه قمی در اعتقادیه خود از زمره روایت کرده که عرض کردم حضرت صاحب اوق  
 بدینیکه از اولاد عبد الباقی است که قابل تقویض شده فرمود تقویض چیست عرض کردم میگوید که او  
 عالم محمد و علی صلوات الله علیهما را آفرید پس بآنها ایشان امر عالم را پس این دو بزرگوار عالم را خلق  
 و روزی دادند و زنده کردند و میرانیدند پس آنحضرت فرمود دروغ گفت شمر خدا مرگاه باز کردی  
 بسوی او بخوان بر او این سوره را **عَصَاكَ اللَّهُ تَكْرًا خَلَقُوا خَلْقًا فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ**  
**عَلَيْكُمْ قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ** پس شمر بسوی او گفت و با آنچه آنحضرت  
 بود پس سکت شد گویا سنگی را در دهن او قندام و ازین روایت روایات دیگر لایح میکرد و که مفوضه حضرت  
 خالق مستقل یعنی علی الخالق نمی دانند بلکه مخلوق و محتاج بخال میدانند و تقویض و اقدار الهی خالق  
 و رازق می نمایند و با وصف آن حضرات ایشان انشک فرموده اند پس کسیکه حضرات یا غیر حضرات انا  
 مستقل یا غیر مستقل یا علت فاعل صنع عالم داند از دایره شرک بیرون است آری خداوند عالم بابر تصدیق  
 و وصی حجرات را بروقت حاجت در مواد جزیه بر دست ایشان جدا میکند و دعا ایشان را در احوال و  
 منجای بگیرد و اندکافی التوفیق الرفیع عز صاحب العصر و الزمان ان الله هو الذي خلق الاجسام  
 و قسم الارزاق انه ليس بحجم و حال في جسم ليس كمثل شئ وهو السميع البصير فاما اكمية  
 فانهم يشعرون الله فيخلق و يسألونه فيرزق و يحجبون كسبهم فيفعل الله احوالهم و قدرته ان  
 و از اوده الهی نامد و ماعد او را از تمام مافی العالم از زمین و آسمان و جن و انسان مخلوقش قرار میدهد  
 میکند که محال است که از خداوند عالم بی توسط او چیزی صادر شود و تاویل طلیل عدم استقلال خود را

از حق تعالی میسر یازند قول او قبولیت باطل است بل قوا حکما فلا یصلحوا احد لا یصدر عنه الا امر احدی خدا  
تعالی در خلق هیچ چیز محتاج آید و واسطه نیست در خبر محمد بن عمر و از حضرت امام رضا منقول است  
قال قلت لرضا علیه السلام هل احد الاشیاء القدره ام بغیر القدره فقال علیه السلام لا يجوز ان  
یکون خلق الاشیاء بالقدره لانک اذا قلت خلق الاشیاء بالقدره فکأنک قد جعلت القدره شیئا  
غیره وجعلتها آلة لتأدی الیه و باسیر که برای خداست و الاضافه بیکر آنکه حضرت امام رضا علیه السلام  
در اثبات قدرتی که غیر ذات خدا باشد هیچ قدره تمام در منع فرموده اند که کلامیکه نظریه  
آن بود جائز است پس هیچ شیئی که با او بر و کما مراد از اثبات رساند و در بعضی روایات  
آمده که اثبات اکثر است و انوار با آنکه این می تواند بود که هیچ چیز از خداوند  
قدرت بیرون است و غیره اینهاست هم خوانند پس بدانکه در خرافات اینجهت بسیار است و لکن قدر  
که نوشته اند برای تنبیه غافلین کافی است بیکر باید دانست که صوفیه تشیع و خلاه و مفوضه صنع  
و شمنان خالی است و آنچه از امام است که از دشمنان می پرزد و باشد چه اینها در پرده و لکن  
اهلبیت شیعیان را کول می بیند و می بیند که بنا بر هیچ صدوق علیه الرحمة کی از طلمات غا  
است مردم را و این را نقل می کنند و با او می گویند و می شود که رحمانی و شیطان می باشد بل صوفیه  
علم مخالفت با آنکه در حدیث آمده که انی لیس فی البینین الشیخین و داعی و شیخ سلمان بنیامین و در  
لوح علم ابی ذر مافوق قلبه شان اختلاف است و در حدیث نبویست بخودشهای نفس محلی بر آن بطور خود  
می بیند و بین ایشان اختلاف است و در حدیث آمده که در یکشند و غالیان با اوست علی علیه السلام  
و مفوضه شیخ شهاب الدین در حدیث است و حال آنکه محلات اصلاحت احتجاج ندارد و اخبار احاد و  
احوال اعتقاد و بکار اینها در مخالفت با جماعات ضروریات باشد و این عیبه را اخبار و  
تروی کرده و اصول است و اخبار احاد گذشته اند و فضائل اهل بیت علیه السلام کما  
گفته اند که مرید و ایتی که یکی از روافه شوبان حضرت ساخته باشد انکار آن نمی توان کرد و متنا  
نوه هم شان نیست که در چندین روایات آمده که انکار فضیلت کفر است و این معنی مسلم است

و تخصیص فضائل ندارد بلکه انکار هر حکم آنحضرت همین حکم دارد لکن غرض آنحضرت از دنیا قیام و حکم  
را بتوهم انداخته اند که هیچ وجهی قابل انکار نمی باشد و نفی می کند که انکار فضیلت اصدیه کفر است و تضاربت  
جعلیه و حکم تنزیه و آیات غلا مصرح است بتکذیب ابطال علم عجم و از نیماست که یونس بن  
عبدالرحمان که بر طبق ارشاد معصوم سلمان مان بود و بتصحیح کشتی اکثر روایات دارد و انکار میکرد و از  
مروج الزهراء بن حکم مرویست که او بنیاد امام بنی ناطق حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که میفرمود که من بعد از من  
میست پدر من و میگردند اصحاب که خود را و اصحاب آن حضرت مخفی ساخته بودند از آنحضرت  
را پس میگردند بغیره و او داخل میکرد اندک و تدلیس در اکتب کفر و زندقه خود را و هشاد میکرد از برای  
پدر من من بعد پس میداد آن کتب او بر میکرد و اینند بسوی اصحاب آنحضرت و امر میکرد و ایشان که نسبت  
سازند از او میان شیعیان پس چه از کلمات غلو و کتب پرین باقیه شود از انجمله است که سینه  
آرا سندرج ساخته بود در کتب شان و در حدیثی آمده آن کتب را جل منار جلا بیکد علی بن  
اعتماد بر سر کوفه دست توان کرد با آنکه اخبار احاد در اصول اعتقاد از پایه اعتماد با اتفاق امامیه  
است و از نیما لایح کردید که توسع در قبول ستر و اصول و فروع با از جاده احتیاط بیرون نیاور  
بلکه تطبیق اخبار احاد با اصول ثابته متعلقه اعتقاد لازم است الا سبیل تجدد و توقف است انکه ترویج و  
تفسیر متشابهی را بتفسیر خود مایه افتخار و علم توحید و معرفت اسرار قرار دهند و مردم عوام از راه  
و خطبه البیان مانند آن که بصرح علامه مجلسی مختص است غلا دارد از او سخنان خلق و رزق و آنحضرت  
سازند و باز خود را از اعتقادات فاسد بری شمارند اگر چنین و بقا و چه نه که خود را مومنین و عالم با بر و بول  
می پندارند و دیگر از عالم علم ظاهر و از اظهار اسرار خود و خوف آنکه دیوار کوش و دیوار از میان می آیند و میگویند  
للیطمان اذان اگر مراوشان فرماد و دیگر علمای کیهانیه الفاظ ظاهر کفر و زندقه را شعار و دمار خود قرار دادند  
لکه اعتقادات صحیح را بعبادات محکمه نظام و طینش از صحت تفسیری باشد بقرینه اندک و هرگاه این روشی بر  
مسائل اختلافیه غیر ضروری و فیه ضرورت باشد در میان علما اصول فیماییم یا علمای اخبار فیماییم و آن  
اختلاف واقع است خصوصاً در جری مسائل عالم واحد را در وقت بحسب اختلاف فهم و اطلاع

حاشیہ متعلق صفحہ ۳۵

[illegible]



علی الم یطعن علیه اولاد و دهنش طعن می تواند بود امریست بین که خطا از غیر معصوم واقع میشود  
 پس اصل الامر اینست یعنی احد القولین خطا و دیگری بر صواب خواهد بود پس تغیر حکم و خطا و عدم نقص  
 بتجدید نیست که این طعن اختصاص با نشان است نه باشد اگر این امر بناطعن باشد مشترک خواهد بود اما  
 تاویل اخباری که اختلاف یا اختلاف اخبار میگردد پس قول ما عین قول معصوم است و عمل بر  
 عمل بر قول حضرت است نه تقلید غیر معصوم پس غیر موجب است چه ضرر در آن مجروح و لا معصوم الا ان  
 عصمه الله و غایه ما فی الباب اگر اختلاف حدیث باشد خطا در ترجیح خواهد بود و آن قسمی است از خطا  
 پس انکس خطا معین خطاست چه در خطا از طرفین از بدیسات است و فرق در حکم اصولیین مدعیان اجاب  
 می بیند است که آنها خطا معترف اند و اینها با وصف اصرار بر خطا انکار خطا میکنند الا ان من منهم علی ذلك  
 او را با حقیقتا نه بلکه اگر بگویند که انکار خطا میکنند و لکن حکم و فتوی بر طبق حدیث معصوم میسر و قول انحصار  
 محفوظ از خطاست از جهت اتباع ما و باشد حکم و فتوای مجتهد که مبتنی بر ظنون است خطا در آن جایز خواهد بود  
 گفت که انیک کتب اخباریین موجود است بنید و بنظر انصاف نیکو ند که آیا بر نقل و آیا انکفا میکنند یا  
 کلام و مقاصد و مهمام را مستنبط میکنند و در میان مختلفات اخبار طریقه جمع ابر و ترجیح میدهند  
 خود را حاکم نمایند و وجه بر وجه تصور اگر بالفرض خطای نمایند تقدیم و تاخیر آن ترجیح و یا تخیر را پس فهم خود را  
 بعمل می آورند و اکثر جاها عمل بر طبق این الفاظ حدیث نمایند و فهمشان جایز از خطا و خطای دیگر را  
 در فهم مقصود و در ترجیح کاشف از وقوع خطاست پس تبصره مقلد و تابع کلام و بصیرتی اند و هرگاه  
 خطا و ظهور اختلاف میان علماء امتکر باشد و گاه احدی از صفی حضرت و علماء حدیث بغیر تخطیه بگوید  
 جرح و نقیض نکرد و بهر عنوان چنین خطا یا عدم قبح آن مرتب علیه فقها از سبب سلف صالح قدما و  
 حدیثا و ضحی کردید شیخ صدوق و جابا تخطیه فضل بر شاذان میکند لکن از فضل فضل شیخ نمی کاره قال  
 ابن ابویوفی الفقیه انه اذا ترک الرجل ابوی ابن ابی نبتة فالما للابویین للام اثبات و للاب الثالث  
 لان ولد الولد انما یقوم مقام الولد اذا لم یکن سنک ولد و لا وراثت غیره و الوراثت هو الاب الثالث  
 و قال فضل بر شاذان بخلاف قولنا فی هذه المسئلة فخطا قال ان یک ابن نبتة و نبتة ابن



و ابوبن طلحون السدسان باقی بر فلک فلائنه الابن النشان و الابن الابنه من کسائل  
 یقوم ابنه الابن مقام اسباب و ابن الابنه مقام امر و هذا مما زان قدسه عن الطريق استقیم و هذه  
 سبیل من یقین و متاخرین بسجد و قد تعصبات می نمایند و خطیه او با و از بند می سرانید و در بیان  
 عدل و کمال فضل ایشان نقصانی رو نمیداد اگر این حضرات معذور اند پس علمای اصول چه قصور  
 کرده اند که مورد طعن باشند چشم الضاف بصیرت در کار است تعصبات افکار و از اینجا واضح شود  
 که ادعای علم و یقین در خبریات احکام در اکثر مقام دعوی بانی است اگر عمل بر یقین میگردید خطا  
 در آن است نمیداشت قال شیخ الطائفة فی اصوله فان تجاسر من تجاسر علی ان یقول کل مسألة  
 مما اختلفوا فیہ علیہ دلیل قاطع و من خالفه محطی فاستق یزین ان یفتی الطائفة یا جمیعها و یضلل شیوخ  
 المتقدمین کلمه فانه لا یمکن ان یدعی علی احد موافقة فی جمیع احکام الشرع و من بلغ الی هذا الحد  
 لا یحسن بکامله و یحب التغافل عنه بالسکوت انتهى یعنی شیخ الطائفة ابو جعفر محمد الطوسی رحمه  
 الله در کتاب اصول خود فرموده پس اگر جرأت و جسارت نماید تجاسری و بگوید که بر سر مسئله  
 خلا فی دلیل که قاطع مفید علم تواند شد موجود است و سر که مخالفت آن دلیل کند خطا گفته فاستق  
 است پس چنین کس لازم می آید که تمام طائفة محقه را تفتیق نماید و علمای معتدین را العیاذ بالله  
 منسوب بضلالت و کما یرید که ممکن نیست که او ادعای موافقت خود در جمیع احکام بر  
 کسی نماید و کسی که مرتبه عدم فهم او باین حد رسد کلام کردن با و خوب نیست و است اعراض چنین  
 کس بسکوت و صمت و هرگاه این اداستی پس بدانکه این است حکم سائل فر و عیه خلا فیة یا مخالفت  
 بکلام در اصول دینی و ضروریات یقینی منجر شود پس طعن و افکار چنانکه گذشت ضرور است  
 چه در اصول اعتقاد عمل بر اخبار آحاد نادر است و دلیل قطعی و کار عقلی باشد یا نقلی یعنی  
 است یا حدیث متواتر اللفظ او المعنی هرگاه از محکمات باشد و متشابهات و الا و الب و غیره  
 چنانکه آیات قرآنی و حدیث معتصم از انبیاء و اصحاب و ائمه الطائفة النجباء که سبب رضایان عقل  
 و نقل ما و است علماء دین بر هر یکی از ویلات صحیح و در کتب معتبره و اینها الدیون قلم فیه من فقیهون شیخ الطائفة

مقصود اول از عبادات است و آن شش است بر شش باب اول در بیان طهارت  
 و این دو نوع است یکی از اجتناب یعنی در کردن نجاست و دیگری رفع حدث که مشروط است  
 به نیت و از اینجا که نوع اول مقدمه نوع ثانی است تقدیم آن نسب است و اکثری از علماء را با  
 الله بهم نوع ثانی را مقدم داشته اند بعلت اینکه طهارت را اسم مخصوص آن میدانند و بحث  
 نوع اول است طهارتی که در آن محل نظریست و بعد از آن سببیت است و اینها حق بالتقدم است  
 فصل اول در طهارت تبعی از آن نجاست است چونکه معرفت نجاست مقدم است بر معرفت  
 مزیل باین نجاست را مقدم داشتیم بر ذکر مطلات و این فصل را مرتب ساختیم بر چند بحث  
 بحث اول در ذکر نجاست که اتفاقی است یا بنا بر مختار و در نتیجه آن اقوال هر وجهی را  
 بیان میشود بحث دوم در احکام نجاست است بحث سوم در بیان مطلات بحث چهارم  
 در کیفیات تطهیر و وجوب از آن نجاست بحث اول در بیان نجاست است آن بنا بر مشهوره  
 خیر است اول دوم بول غایط است از حیوانیکه گوشت آن نخورند و خون و شبهه باشد  
 غیر ماکول الاصله باشد مثل که به خواه بعارض باشد جلال کما صرح بعضی اصحاب در اصل این  
 خلافی نیست مگر در و چیز کی فضله بطور دیگر بول صبی شهر است که نجس است و بعضی دعوی  
 اجماع نموده اند لیکن از ابن ابی عقیل و صدوق در خصوص فضله طهیر قول الطهارت نقل شده و  
 فاضل علامه خراسانی در ذخیره و رساله قاضی عین قریب اختیار کرده و شیخ فرق کرده در فضله  
 شسته و غیر او و قول مشهور است از ظهور نیست به قال الفاضل المعاصر که شسته و در خصوص  
 رضیخ این چند علیه الرحمه خلاف کرده ماسکامیکه خدا نخورد آن شسته است و نجاست این کیفیت  
 و ریختن آب آن کافیست و مدار آنکه بر نخوردن حد است و اگر نخورد پس غسل آن مثل نجاست دیگر  
 لازم خواهد بود و شرط نیست و آیه یا زید خدا بر تو موم و آیه الحلی اگر نهایت قلیل باشد نجاست  
 بخورد از خور حسانچه اید و بعضی مقید ساخته اند آنکه را با نیک طفل از حد ضاع بیرون زفته باشد  
 و ظاهر است که طفل شیر پیدا و خردمندان کم دارد لیکن بول دختر شستن اشهر و احوط است و هرگاه

این دوستی پس اینکه از مفهوم کلام سابق دریافت شد که فصد و بول حیوان با کول اللحم است  
و درین حکم نیز خلافتی نیست مگر در وجایک بول فصد است و الاغ و دیگر فی فصد مرغ حاکمی حکم  
و اشهر اظهر در سرد و جواهرت است خلاف مقام ثانی تا دوست و ستندان نهانست فی  
در مقام اول روایات متعارض است الاجتناب فی احوط خصوصا از بول حیوانات مذکوره  
احمدار و سیلی در زنده فروخته است که حیوانیکه کرده است بیست و سه سال و سرکین او کرده است  
که مستند قول نجاست یا که است احتمال تقیه دارد و شوبت که است هم شکل است نیز از آنچه گفته  
ظاهر کردید که فصد غیر ذی نفس نیست و خلافتی در آن ظاهر نیست مگر از بعضی فاضل شد و مفهوم  
میشود و چشم ظهوری ندارد موم منی از حیوانیکه خون چنده داشته باشد خواه حرام گوشت باشد  
حلال آن حیوانیکه نفس ناله داشته باشد و آنچه از روایات دلالت بر طهارت منی دارد اگر چه از  
افسان باشد مگر است سبب احتمال تقیه در خصوص مذکور بشهوت خارج میشود و روایات مختلف  
است و اظهر اشهر طهارت و همچنین آب غلیظیکه بعد بول آید مگر که بعد استنجایا بر طوبی و صحت  
خالی از صحت نجاست بهایاک است چهارم منته چنین حیوان خواه مرده انسان باشد غیر مقصوم و شهید  
و خواه غیر انسان باشد و قول نجاست حکمی ضعیف است لیکن نجاست انسان تکمیل اغسال و زال  
می پذیرد و میت غیر انسان پاک نمی تواند شد اگر چه داغست کنند و در حکم میت است اجزای آنکه حیوان  
حلول کرده باشد و اجزائی که اندکی در حال زندگی آن حیوان و جدا شده باشند مثل دست و پایاره  
و اجزای پخته که اکثر اجزای انسان منفصل میشود و کما هو الظاهر و تعدی نجاست میت موقوف بر  
رطوبت است و تعدی آن در حال سوختن ثابت نیست خصوصا در میت غیر آدمی احوط تطهیر طاقی است  
اگر چه پس باشد و بنای نجاست بر موت است حصول برودت اگر چه موجب غسل نیست و نجاست  
بر برودت و اعتبار برودت و نجاست ضعیف و هرگاه این دوستی پس اینکه نجاست میت است  
که میت در آن حلول کرده مثل ششم و مژده و بر و استخوان و شاخ و سم است و بال زنده  
بیضه مرغ در حالیکه پخته بالایش سخت شده باشد بلکه در صورت عدم هم حکم نجاست  
خال

از تامل نیست و مستثنا کرده اند از آنچه که برای حیوان غیر از معدود انسان است و این نیز باید در تقدیر  
اول حکم بطهارت شکل است بر تقدیر ثانی سبب ایجاد حکم بطهارت آن می تواند شد که سطح ظاهرش کلا  
بسیار است حکم بطهارت بودن آن شکل است لکن عموم تصور لالت بطهارت میکند و بالاتر از آن این است  
که در حدیثین و آیات از دستوره که غیر و سبب آن متی پاک است و این نجاست که جمعی از محققین قائل  
بطهارت آن شده اند بلکه بعضی خبیث کرده اند و این که نجاست تیه مستدی نیست مطلقا و این نه خالی  
اشکال نیست و همچنین شکست که آنکه مذکی باشد و فی الجمله تفصیل انقیادات در وجوه را تو و تعلیقا  
آن بیان کرده ایم هر چند شار فلیحج البیه و جرم و گوشت نافه که از دست مسلمانان باید از بلاد اسلام که  
مسلمانان این غایت باشد گرفته شود و حکم مذکی است اگر چه حالش معلوم نباشد و آنچه از دست  
کفار گرفته شود و حکم نیست تا وقتی که معلوم التذکیر نباشد و در نزد کسانی که مخالفین از حکم کفار سبب  
گرفتند این چیزها از دست آنها نیز خارج خواهد بود و لیکن اشتهر است که برای اهل خلاف درین جهان حکم  
مسلمانان جاری است و هو الطاهر لکن آیا فرقی است میان استحلال میده باغ و غیر استحلال یا عموم  
اکثر روایات و اقوال بر اخیر دلالت دارد و خالی از قوت نیست لکن مما لکن احتیاط اہم است  
بعضی علی جمہول را ملحق بذکی ساخته اند و آن معارض است باصل عدم تذکیر بعضی در حدیث مقام  
اصولین میکنند آنرا من ابل است بدانکه استعمال متبوع و اجزای آن جائز نیست مگر اسرار و بعضی غل  
چیزی گفته اند که آنچه غیر از اصل است شایع پی منید و شش کردن چراغ هم از آن جائز نیست و آنچه مانع  
بالمعنی از حیوان است از آن حیوان نیست و زیر آسمان زیر سقف هم منع قیوت نمیرسد این هم حیوان  
و بعضی است که حیوان را نفس سالک از او میگویند آن پاک است قول شیخ نجاشی عقیب علیا شایع است  
چیز خود از حیوان است و نفس سالک از او میگویند آن پاک است قول شیخ نجاشی عقیب علیا شایع است  
بدانکه گوئی که اگر جسم حیوان مذکی نفس بیرون آید نجس است خواه حیوان جریان بیرون آید و خواه  
آنچه بعضی از معاصرین تصریح کرده اند که خون باطن بطوب باطن او آنچه را که از خارج بدن رسیده بدون تلوث  
آید نجس نمیکند و تفصیل آن در احکام بطون خواهد آمد انشاء الله اما خوانی که از او بجز خارج و تفصیل دارد و

از بنجیه در وقت بزج مسفوح میشود و بکثرت جاری میشود بالاتفاق نجس است و آنچه باقی میماند در کوزه  
 گوشت پس جانور حلال پاک و حلال است آنچه از خارج داخل شود و خون دل و جگر هم پاک است مگر در وقت  
 آن تا بل است خصوصاً هرگاه بالا نفرا د خورده شود بلکه در خونیکه در اجزا گوشت بیشتر است در صورت اجتماع  
 آن افراد هم اشکال است اگر آید باشد و در جانور غیر ماکول که لایق تکیه باشد مثل شیر حکم حلیت صورت ندارد و در حاکم است  
 و نسبت خون حیوان غیر انسانی که پست و نجس است و همچنین خون تا حلال بلکه حلال هم است فی المسافر و کلام  
 الیه در خون منجد یا غیر منجد که در تخم مرغ بهر سدا اختلاف است احوط اجتناب است خون حرام نجس اگر چه در  
 معشوبه علی تفصیل با انشاء الله تعالی و دریم و رطوبتی که خارج شود نجس است تا وقتی که خون در آن مخلوط نباشد  
 و خونیکه در جامه یا بدن یا دیگر جا بنشیند معلوم شد که خون نجس است یا پاک محکوم بطهارت است ایدود شرمیک  
 منقسم خون و نجاست غیر از این بر دو اتفاق است در آبی خلاف است احوط اجتناب است و ظاهر اشهر  
 آنست که اجزای لایحه الحیات از نجس العین نجس است خلافاً لیسید و سنده محتمل للنجاسة شتم کا و است  
 کفایت پست و آتش پست سائر اصناف شان کافراصلی باشد یا غیر نجس اند مگر در اهل کتاب که بود  
 و نصار و مانند شان بشند اختلاف است اشهر اظهر نجاست شاست و هر کس یکی از ضرورت یا دین اقوال  
 یا فعل یا کفر نماید کافر است و در کفر و نجاست مخالفین خلافت تا وقتی که بحد نصبت و اعلان عدالت است  
 علیهم السلام رسند و الا نجس اند بود قولاً و احوط و اشهر در صورت اول طهارت است و سید ترضی علیه الرحمة  
 یوسف بحراره و منجد و خدوها قائل نجاست است اند و خصوص مختلف است لیکر قول اول است و اولاده غیر  
 کفار در نجاست تابع ابویند علی الاشهر بل اختلاف فی لایجاد یظهر و اگر احد الا بوی سلم و مومن است و کفر  
 خواهند بود و اگر حلال اوده باشند و اگر از زنا متولد شده باشند پس محل تا بل است اگر چه طهارت حاکم است و  
 مطلقه در ملک مسلماً داخل شود و در وقت که محکوم بطهارت باشد اگر چه ابوی او کافر باشد نجاست بلکه سکر مانع الاجامه  
 یعنی چیزی که در حال سیلان سکر در آن بهر سدا نجس طاهر است هر چه حرام است چه سکر حرام است یا نجس یا غیره کثیر  
 باشد یا قلیل قلت آن مانع سکر باشد یا نباشد تنها باشد یا مزوج در دو یا خد مگر سکر غیر مانع در صورت  
 استعمال با عت حرام است نخواهد شد بخلاف مانع و حرام است و ختن سکر است و خمرید آن الا غرض صحیح

[illegible]

در عرض نجاست آن چیزی که طهارت آنرا داشته است خواه شک کند و نجاست چیزی که  
عروض آن معلوم باشد مثلا جامه یا پاک کرده است و الحال شک می کند که بول آن متصل شده است یا نه  
یا پیدا کند که رطوبتی بآن رسیده است لیکن بنیداند که آیا بول است یا آب یا خونی یا جامه رسیده و نیز اینکه  
خون نجاست مثل خون انسان خون پاک است مثل خون پشه یا خون اخل فیہ یا فضله حیوانی یا از اجزای  
آن حیوان ماکول است یا غیر ماکول حضرت امیر المومنین علیه السلام میفرماید که ابائی که  
اصحابی نام ماء اذا لم اعلم و لقوله كل شیء طاهر حتی تعلم انما قد روبر خیر خلا  
است تا وقتی که خلاف آن ثابت نشود پس نجاست و حرث ثابت نیست و ذکر بعلم یقینی و ثبوت  
عدلین بلکه خبر عدل واحد علی الاظهر و مطلق ظن در آن اعتبار ندارد و خبر ذمی البیاد اگر اعتبار  
میکند و در صورتیکه وثوق بر خبر او حاصل شود اعتبار آن نیست الا در نظر حقیر محال  
است چنانکه از تصحیح طهارت عدول بجا نمیکند و صورت یقین باطن معتبر همچنین بعد علم نجاست  
حکم طهارت نمیتوان کرد تا وقتی که علم طهارت باطن معتبر حاصل نشود و خبر عدلین بلکه عدل واحد  
خبر موثق کافی است بلکه احتمال اجماع نیست که هر گاه مسلمانی را ماسوره تطهیر سازند و بدینند که در  
آب کشیده است چونکه افعال سلیمین محمول بر صحت است کافی باشد پس کافی که پارچه را بشویند و گاه  
را ماسوب پاک ساختن را چنانند و بعد شستن صحت نجاست نباشد طهارت آن محل تا مل نخواهد بود  
و چنانکه اصل شستن معلوم نباشد بر محض اخبار خبر اعتماد مشکل است الا آن که بوی قوی معجود و هم در احکام نجاست  
و آن چند امر است اول آنکه حرام است در صورت اختیار خوردن آن تا میزدن نجس که در حد و صحت نجاست  
مبکر و نماز گذاردن لباسی که این معصوم و هم خلافی نیست در آنکه معصومیت در حال نجاست  
کلاه و ازار و مانند آن که سار و زمین شده اگر چه نجاست مخلوط باشد لیکن علامه علیه الرحمه مقتید است اندک حکم  
را بگوید در چیزی از آن در محل خود و سید مرتضی علیه الرحمه لباس مقتید فرموده و صدوق علیه الرحمه نجاست  
عامه را نیز معفو دانسته اند و آن در صورتیکه لا یم فیہ الصلوة نباشد محل اشکال است و بعضی تصریح کرده اند  
باستجاب تطهیر چنین لباس معفو است سخن کمتر از در هم خواهد و جامه باشد و خواه در بدن علی تا مل فی عدم

مکرور و این عفو از خون مقدار اقل از حصه یعنی نخ و که بدن رسیده و از دست و اندام عفو هم  
 و این روایت را که دلالت بر مقدار عفو دارد حمل است بحال کرده اند و بعضی گفته اند این عفو  
 خوانده که بعضی از حصه است مانند و برده و حیثیت پس عمل مشهور شکل است مگر آنکه اجماع بر آن جایز  
 جمعی عامه و انداخته اند و آنرا در تمام هم و لیا میفوسست یا فوسست که کمتر باشد تا آن حال  
 بجهان نیست و اینست که در وقت عفو در تمام بدن که با معفو است یا به خلافت میان علم این  
 خصوصیات است و در عفو است که در تمام بدن باشد شهر الاظهر و فوسست است که در تمام  
 میان زن مرد و اطفال که در آنجا است و آن محل مایل است خصوصاً استیفاء  
 احوال است آیا محال است که معفو است یا محال است و احوط عدم عفو است و احوط  
 نظر بانکه معفو است و اگر معفو است پس باز در معفو که در جلد و بول و هر چه بود  
 است مگر معفو است و اگر معفو است پس باز در معفو که در جلد و بول و هر چه بود  
 اعلم و در معفو است و اگر معفو است پس باز در معفو که در جلد و بول و هر چه بود  
 تو در جلد و بول و هر چه بود و اگر معفو است پس باز در معفو که در جلد و بول و هر چه بود  
 از خون غیر و در معفو است و اگر معفو است پس باز در معفو که در جلد و بول و هر چه بود  
 جعل فی غیره و در معفو است و اگر معفو است پس باز در معفو که در جلد و بول و هر چه بود  
 شد و مثل رشم یا کی ندارد و تا وقتی که در معفو است و اگر معفو است پس باز در معفو که در جلد و بول و هر چه بود  
 یا خون محلول است یا در معفو است و اگر معفو است پس باز در معفو که در جلد و بول و هر چه بود  
 معفو است یا در معفو است و اگر معفو است پس باز در معفو که در جلد و بول و هر چه بود  
 مظهر باشد و اگر معفو است پس باز در معفو که در جلد و بول و هر چه بود  
 نری از حدیثی که در معفو است و اگر معفو است پس باز در معفو که در جلد و بول و هر چه بود  
 و در گاه خونی و جاده بدن باید و یقین باشد که خون نجس است یا خون پاک پس اصل



طهارت سرگاه ندانند خون معفو است یا غیر معفو نیست علی الرحمة میفرماید که حکم معفو و دونه خون  
و حال از قوت نیست لان الاصل عدم المنع قابل چهارم معفو است خون جروح و قروح و  
نیت در نیکه هرگاه منقطع نشود معفو است با جماعا و لکن تحریر از تعدی و بستر بار چه که مانع  
شیوع نجاست باشد علی الظاهر ضرورت نیست لقوله و انما انبأ الله بالرسول آری از تعدی و ان  
بأنجا که منقطع تعدی نباشد احتیاط لازم است اگر منقطع شد لکن مصلحت تا زیاد در آن صورت هم  
معفو است و بعضی مطلقا معفو میدانند اگر چه خون منقطع شود و دعوت نماز بدست آید بلکه بالمره  
خون آمدن موقوف شود تا وقتی که مقام موقوف صحیح یابد و در روایت موقوفه حتی برابران تا  
دارد لکن بعضی احتمال کرده اند که مراد از برای انقطاع خون و به شد و حاکم از بعد نیست و لکن  
میشود اگر در تضرع و حرج و مشقت کما یشرع بعض الانبار و سوء الاقرب و ظاهر است که پانچ خون  
و جروح معفو است متضمن خون هم معفو است مثل ریم و موصرح و بعضی الروایات و مثل  
عرق که خلوا انسان از آن کمتر اتفاق شود کما نص علیه فی الذمیر و بلکه طوطی متجسس بالدم و  
یعلم و در شبانه روزی یک مرتبه تطهیر ثوب او نیست و تبدیل ثوب برای بر نمازی لزوم ندارد و تخم  
اختلاف است در نیکه عمل نجاست در حال نماز با من از ثوب بدن و جامه مطلقا نجاست یا نه  
بعضی از اصحاب جزم بطلان کرده اند و بعضی بخوار و حجت و دلیل قوی بر آن منع نیست  
مگر بعضی روایات شعاری بآن دارد پس احتیاط در اجتناب است پس نه بوی که مشترک آنرا  
ساخته باشد اگر ظاهرش اظهار ساخته در حال نماز یا خود دارد بطلان نماز تا به طهارت آید  
احتیاط بهتر است ششم و حجت گاه داشتن مسجد از تلویف نجاست و خلای درین  
نیت و در داخل کردن شیئی نجس یا المینی از تعدی اشکال است و ظاهر جواز آن است اما احتیاط  
متعدیه پس منع از آن واضح است و تفرقه در میان زمین و دیوار مشکل است و بعضی  
فرض مسجد را بآن احاق نموده اند و آن احوط است و از آن نجاست از مسجد با انکسار  
و قدرت بر آن فوراً واجب است و تاخیر در آن غیر جائز و دعوی جماع بر آن کرده اند



استعمال ظرف به معنی استعمال ظرف و طلا و نقره و کمال نیست در اینکه ظرف که مصداق  
 است استعمال آن کلمه ختم آن و فروختن و خریدن آن حرام است اما مطلق ظرف مثل ظرفی که طلا  
 پس است آن ثابت نیست بلکه در خصوص اشکالی که ظرف نکیند و معونی که ظرف ذرات نصدق و لا یتجرأ  
 رجحان او و هم چنانچه اجتناب از نجس در طهارت واجب است همچنین چیزی که مشبه به نجس است هرگاه مصدق  
 نه آنچه غیر محصور باشد بلکه بعضی محصور است و چون اجتناب نیست لکن خالی از اشیاء نجسه است لکن همان مشبه به نجس  
 که آنکه جمیع نجاست محصور است با شمولش در اینند و هر یک که احتمال طهارت با استعمال یکی از آن حاصل شود  
 یا از هم بترک است که در صورت انحصار جادریک یا کمره تطهیر آن واجب است دیگر بجا آن بیفوس است جهت آنست  
 که زنی غیر از یک پیرهن بدن او و بر او و طفلی است بول میکند بر آن چنانچه فرموده که هر روز یک مرتبه باید و هرگاه  
 و طفل باشد بطریق اولی نامایل در آن چنانچه بعضی اعلام فرموده اند واضح نیست بعضی حکم را مخصوص صبی گفته  
 و بعضی صبی را هم همین حکم داده اند و بعضی تخصیص ببول نموده اند و بعضی تخم نموده اند و اقتضای عموم و لایع  
 است و عاقل و هم دانستی که در لباس نجس نمی توان که داری اگر مطلع از نجاست نباشد و بعد از آنکه  
 نماز مطلع شود نماز صحیح است ظاهر نیست که حاجت با عاده در وقت و قضاء خارج وقت ندارد و اگر دانستی نماز  
 نجاستی در جامه یا بدن خود یا بد پس اند و حال بیرون نیست یا اینکه میداند که نجاست مقدم است بر نماز  
 یا نمیداند بر تقدیر اول نقص صلوة استیفاء احوط است بر تقدیر ثانی جامه او و روی اندازد اگر کسی  
 باید و یا از او میکند اگر ممکن شود و مستلزم فعل نشو و نما فیما بین نجاست و الا استیفاء کند این معنی در  
 وقت است اگر قطع و استیفاء بسبب وقت ممکن نباشد بر هر دو تقدیر محظوظ و یا از او بگذری نیست اگر  
 و از او مستلزم فعل منافی باشد یا ممکن نشود یا نجاست نماز او را می کند و احوط آنست که هرگاه طهارت بر  
 باز قضا کند و اگر نجاست از پیشتر معلوم باشد در حال خواندن نماز سهو کند پس این هم از دو حال بیرون  
 نیست یا اینکه بعد از فراغ بخاطرش آید و یا نشاء بر تقدیر اول است قول دارد یکی عاده در وقت و قضا بعد  
 دوم قحوط عاده قضا سوم عاده در وقت و سقوط قضا در خارج وقت و ستان این اقوال را و یا استیفاء نیست  
 و اشبه و احوط قول اول است بر تقدیر ثانی نقص نماز میکند از سهو کرد و وجوب کما بر الطاهر و اگر کسی از سهو

[illegible]

ریخته شود و ندانند که آیا برنی چون آن شکر کرده یا نه در صورتی که حکم نجاست بخاست باشد آری اگر بقدر آن مقدار حاصل شود  
 انقدر خون انقدر آب غیر مستحکم از آنست که نجاستی از آن با آنست که بقدر حکم نجاست است و در صورتی که در آن  
 با آن نخواهد بود چنانکه در باب نجاست متبرینست و اگر احتمال کند که بعد از آن نظر و جمع قرائن آن خطئه نباشد  
 فکر در آن لازم نخواهد بود و چه بسا نظر و بحث در زیاب منوعست چنانچه برتبع احادیث مخفی و خلاف است  
 مسدود الصفا اعتبار تقدیر و جوی ندارد و در صورتی که با بقدر نیست اگر تقدیر واقع شود و بر همین و اعتبار  
 باید کرد و الا فلا و البیوم اقلیل که کمتر از یک شب و آن نجس شود بجز در اوقات نجاست است و اگر خطئه نشود و فلا  
 در آن شاذ است و اقلیل باطل است مثل آب مضاور و عن حال نجس برنجس بقدر که کلمه است از نجاست نجس  
 و هرگاه برنجاست و اگر در مثل آنکه تفرقی نجس باشد و آب آن نیز نجس باشد فلا با بعضی الا صفا بدانکه اقلیل حال  
 اتصال آن مایه که حکم کثیر دارد خواه در حمام باشد خواه در غیر آن تقوی اسفل با در صورتی واضح است و همچنین  
 احد المتساویین برنجاست و اتصال و اتحاد عجب تلک شود و مجموع کثرتی باشد و کثرتی باشد اقلیل مایه که اگر در هر مجموع  
 بعد که برنجست پس کار را مایل نیست چه کار آنکه با نجس زد و تقوی اعلی با سفلی در صورتی که اتصال فوق در تحت است  
 مثلاً آبی را از سبوی سوزش بریزند هرگاه دست نجس یا دست نجس نجاست آن آب بنشیند و اگر از آن سبوی سوزش  
 شست هرگاه که باشد مثل آنکه سبوی بالا و سبوی دیگر پایین نهند و آب نوبه در میان آب باشد پس ظاهر است که  
 که حکم آن حکم و عوض قلیل مساوی که جوی در میان آب باشد و مجموع بعد که در سبوی که باشد تفریق است و اتصال  
 بتنهائی از آب است آن گشت مثل آنکه مزج شود و چیزی محسوسه است با آن در اطلاق اسم از نوم به هم شامل شود و با آن  
 آن آب افشرد از اجسام مثل آب یک در خنان فواکه و عرق از دو آب کشید و مثل کباب آن آب نصف است  
 لیکن پاک کننده نیست و بجز ملاقات نجاست اگر چه کثیر باشد نجس و طهارت عین آن و علی الاظهر  
 و ذکر آن در ضمن طهارات است و همچنین در اقسام آب نجاسی و طهارت افادت اعلی شود  
 در آب و در زیاب مختلفه و بعضی از علما قائل شده اند نجاست جوار سبوی آن مشهور است از قوت  
 و پاک کننده طهارت عین عمارات از غیره و اگر جمله منقول است فقط حصیه و بویار و اگر قبل آفتاب وضع  
 نجاست شاک شود و بعد از آن آفتاب پاک نشود آری اگر از ترکند و آفتاب نشکند پاک و اگر از ترکند و آفتاب نشکند

که در آفتاب یا شمس مطهریت و اگر بر یک و پنج باشد و آفتاب یا بطرف دیگر بم یک خوانند اگر آفتاب  
 اجزای آن متعین باشد مثل دیوار خاتم دیوار تیره و اگر اصل دیوار یک باشد هر دو و آن پنج و خشک و آفتاب  
 یکی از جانبین باعث طر طرف دیگر نخواهد شد و هم چنین است آن یک میکند چیزی که خاکستر کند و حکم ادین  
 در این صفا می یستوان است علیهم بیت فرق نیست این که در این کافیه کافیه بود و شود که در دو در  
 پنج شمس علیه الرحمه خلافت و ده اند و تیره را نیست که در این استعال عبت تصا اجزاء و نیست و قبل آن  
 تسعین و غیره آن که است خاکی که در این است و در میرا که بطریق در این و خلاف است  
 و در کشت قبل از آفتاب و در کشت در وقت طلوع است و آن وایت مختلف دارد شده احادیث  
 حکم کننده به این است که در این است و در کشت در وقت طلوع است و آن وایت مختلف دارد شده احادیث  
 چندین عین باینست که در این است و در کشت در وقت طلوع است و آن وایت مختلف دارد شده احادیث  
 و در این است و در کشت در وقت طلوع است و آن وایت مختلف دارد شده احادیث  
 اند و در کشت در وقت طلوع است و آن وایت مختلف دارد شده احادیث  
 فیروزان حلال شود و کام که در این است و در کشت در وقت طلوع است و آن وایت مختلف دارد شده احادیث  
 باعث غیر حکم است اصل و منقلب الیه طهارت است که باینکه دلیل بر سجا قائم شود و هر چیزی که تجاله باک شود  
 نجس است و اگر عمل آن نجس به باشد بجا حال اگر تندی خلاف افلاک انهم نوعی از سجا است  
 شایسته که عرف آنیم که اگر نجاستی ظاهر نیست شایسته و چون که بآن علاج تدبیر افلاک کند اگر چه علاج  
 لازم است که باقی است بجا الله و سجا را در طرقات شمس و آن سجا نیست از تبدل نجس بالطاهر  
 و اگر در آن سجا را در طرقات شمس و آن سجا نیست از تبدل نجس بالطاهر  
 مشمول است که در این است و در کشت در وقت طلوع است و آن وایت مختلف دارد شده احادیث  
 و در این است و در کشت در وقت طلوع است و آن وایت مختلف دارد شده احادیث  
 و در این است و در کشت در وقت طلوع است و آن وایت مختلف دارد شده احادیث

که شیخ شده مظهر خواهد بود و آن هم از تقصیر است لکن می توان گفت که قدر بخیر خارج شود با یک است  
تقوی کا به مثل عصیری بخوشدن چنان شدن آن و قابل نجاست آن فتن و فتنه آن صورت  
می بندد و اما لا الفضا گفته اند که پاک شدن این پاک میشود و فاعلات طبع و طبخ و جامه و وسایل  
نسخ مقدرات شرعی از چاه پاک نمی شود و درین و لو و دست کشنده و کنازهای حاجه از اینجا که اصل است  
عصیر خوش داده نبوت غیر سیدین و فروع این سکه کلام چندان فائده ندارد و تقصیر اسلام است که پاک نمی کند  
اومی از اینجا که شیخ علیه الرحمه می فرماید که کافر پاک نشود بسبب اسلام جامع اگر چه از ایداد فطری کشته باشند  
چونکه از ابرطوبت که در دو جامه که بر بدن او باشد و در از احمد علیه الرحمه شریح لمعه ضحالی پاک شدن آن را فائده  
و هر چند در نیست لکن قول اول احوط و اشهر است و بعضی اسلام اقریم استحا را داخل کرده اند و آن همی چند از تقصیر  
زمین است کلام در انقیاد بخیر تعلقی در اول انکه در زمین مندرج میشود خاک و ریک شک به اینها در چه  
ارض داخل است در یک و خوف و خست تا مل است و همچنین کل و لا و بعضی تعین نموده اند مسیح اهریچیک باشد که  
فیل از نجاست شود کافی دانسته و حد صحیح بر آن لالت از لکن حل آن به معنی و خوف که زمین باشد و در  
و فاقا للفاضل الحار که خصو قطریا که اکثر اخبار مخصوص برین دو نکته است شریک بودن زمین یا اعتبار  
بیوت احوط است لکن بر او ضعیف می رسد و سوم آنکه طهارت زمین شریک است یا پس هم پاک میکند جمعی قابل عموم شده  
ظاهر است که اگر زمین پاک با فعل طوبت داشته باشد طهارت زمین طاست و اگر سر و شک باشد نجاست هم با  
ندارد و احوط اجتناب است چهارم خبری که برین پاک نمی شود فعل نموده با جماع بلکه در قیام قرار داده  
اگر چه از چاه باشد و در این اسفل عصا تل فل فی طاهر است اسفل قدم پاک میشود و تا مل در آن وجه است  
است پاک میشود و بسیار مذکوره از فتن بر روی زمین و بد لک و مسج و شید که عین ازل کند اگر نجاست  
داشته باشد بلکه گاه اثر آن نرزد و رشود و ظاهر امر ادا از اثر و انقیام است و انقیام است و زک بود در  
و اصل نیست و از این خبری منقول شده که او پانزده ذراع راه رفتن بر او حصول طهارت شرط می آید و بعضی  
الروایات و حمل آن بر حال ضرورت که دور شدن سجده بدون آن نشود یا بر استیجاب اقراب الصلوات است  
شرط نیست بودن کفش و مانند آن نه بر شستن نجاست خلافاً لبعض العامة بلکه بر کوبیدن سجده که باشد و کلاه

[illegible]



مسلمین محمول بر صورتی که حکم بظاهرش آنکه در احتمال سهو غفلت که مرجوح قابل  
 اعتدالی باشد والاقتدا با امام جمعه و جامعیت احتمال بقای نجاست جائز نباشد کما صرح بالفاضل العزیز  
 رد اعلی الکاشف بحجت چهارم در کیفیت تطهیر است کلام در بقیام و سبب وضع آتیه و اول آنکه  
 کلاما مستحاط تطهیر این متصل با خنثی است بجز بعضی مترایح انحراف پیدا و در القاء که غیره را تطهیر میکند و انحراف  
 تا نیست بلکه ظاهر است که اتصال کافی باشد عملا بعموم ظهوری المار و اما اینکه کیفیت تطهیر این منصوص نیست این قدر  
 دقیق متفق علیه اقتضای لازم شد کما افاد مولانا الحال رد اعلی القول لا الاتصال غیراختصاصی و فصلانه فی  
 علی الذخیره و امی که نجو شده باشد بسبب تغییر احوال و مثله بلین قات که زوال تغییر سم در آن محسوس خواهد بود اما قات  
 باشد و خواه مقدار آن بعد از آن نیز یک باشد و بزرگتر از آن ابعاد زوال تغییر و بعد از آن متغیر و آب جاری  
 میشود و بعضی زوال تغییر اگر چه آب باشد و نیز ناپدید شود آب چاه به نزع مقدس شرعی علی القول بافعال بجز الملاقات  
 اگر چه قول آن ضعیف است و بعضی از علما با وصف آنکه قایل بافعال آب چاه نیستند بقیام نزع مقدس شرعی  
 و حسب ایند و اینهم باینکه بیرون نرسد و آشوب است و کفایت کان در رجحان آن شکی نیست پس بانی  
 در ذکر مقدار شرعی در بقیام تمیلا لمرام پس آنکه بر این معنی فترت شد یا ماده کثیر یا صغیر و بر این  
 شراب کام آب یک شند خیا که از روایت صحیح متفاو میشود و مشهور است که اگر قطره شراب در چاه بقید همین حکم  
 و آن محل نظر است چه چیزی که در بر آن لالت ندارد و بعضی باقی قطره شراب است و گفته اند زورت دارد که بر آن  
 خالی از ضعف نیست و بعضی و آیات آمده که بر این شریک که آب میکشد و آن شاذ و نیست و لکن بابر  
 مختار از امهر است اختلاف و آیات محمول بر استحباب و توفیق و ثواب اهل بود پس کمتر خالی از ثواب  
 و اگر شریک باشد و بعضی در نزع جمیع آب جمیع مسکرات را شریک یا ختم اند و جمعی منی غیر با کول اجماله  
 نفس ناطقه و بعضی ما و مثله حیض و نفاس است خاصه و بعضی خون کثیف العین و دلیل بر یک است  
 نیست و بعضی ما لافضی جمیع آب میکشد و در این است آن بنا بر اشتغال و توفیق و وجوب تحصیل باریات  
 و جمعی دارد و کس نام نمیشود و مگر بقدر که نجاست و آن در مرجوح است کفایت با تفریح علیه چنانکه  
 شریک تمام آب و بعضی میباید و آب است که در آن شریک است و در آن شریک است و در آن شریک است

چهار کسی که بر اوست و دریناوب است بکشند از اول صبح صادق تا غروب آفتاب یا زوال حرمت  
 محض و طهارت باشد مثل ایام که از آن که چک باشد مثل ایام سر و صورت از آب متعین که خردی از  
 راقب است و غیره و بر این غروب مثل در نوح نمایند تا یقین است بیا با موری حاصل که در جانب آنها  
 که باز از اجابت او و ساد که در نیت از کار باز نماند و بکشند که آب از برای دین و زوایی بود  
 آمده و بعضی از آن که در میان شتر و آن که بعضی از آن که در کور منصوص است و جمعی گفته اند که آب و غیره  
 حکم دارد و دست است و بعضی از آن که بعضی از آن که در نیت بر آن کرده اند و جمعی از آن که در نیت  
 دلو یا کشتید و دست است و بر این احوال است و در و اجماع هم بر آن قول شده و سبب هم دست بعضی تفرقه میکنند  
 مردن مسلمان مردن یا و بعضی میگویند که آن حکم مختص است بر دین مسلم و اما کافر پس اگر ببرد و بجا هدیه  
 نجاست بر آن راه میاید کی کفر و دیگری میگوید پس حکم آن غیر حکم موت مسلم خواهد بود پس از نجاست غیر منصوص  
 و در غیر منصوص قول یکی از نوح جمیع یکی از نوح چنانکه در نوح میگوید و در قول اول گذشت و در قول ثانی ظاهراً  
 و بر قول ثالث از روایت که در دستند لاک ده اند و بنا بر قول نجاست و انفعال آب بجهت ملاقات  
 نجاست قول اول خالی از قوت نیست و بنا بر مختار که عدم انفعال است امر سهل است و بر این حکم است  
 روایت مزبوره کافیت لکن در انسان کافر از منقاد که منقاد و چه کافر از مسلم است و حال است  
 چگونه که در نوح از نوح مسلم که پیشد و نوح کرده میشود و بعضی از انسان که طلب آب یا آب نیش کرده  
 شده باشند که با نجاست نجاست نجاست نجاست نجاست نجاست نجاست نجاست نجاست نجاست نجاست  
 این حکم از او با سبب است و بر قول نجاست نجاست نجاست نجاست نجاست نجاست نجاست نجاست نجاست  
 قول است و در اصل است که حکم نجاست نجاست نجاست نجاست نجاست نجاست نجاست نجاست نجاست  
 فصلی است که در نوح است و در نوح است و در نوح است و در نوح است و در نوح است و در نوح است  
 است و در نوح است و در نوح است و در نوح است و در نوح است و در نوح است و در نوح است  
 است و در نوح است و در نوح است و در نوح است و در نوح است و در نوح است و در نوح است  
 است و در نوح است و در نوح است و در نوح است و در نوح است و در نوح است و در نوح است  
 است و در نوح است و در نوح است و در نوح است و در نوح است و در نوح است و در نوح است

و شیخ طوسی علیه الرحمۃ خوشنویس و زور و باه را اهل تسبیح که بر ساخته و این در سیم این جانب از اباضا نقل  
 و موش خرما اهل تسبیح و بعضی آیات در باره نرینه یا ده دلو وار شده و در بعضی مفت و عمل  
 واحد از آن لغت ثواب بهتر است بر اهل تسبیح و در بعضی آیات در باره نرینه یا ده دلو وار شده و در بعضی مفت و عمل  
 زن را نیز آن مفتی کرده اند و این سره و نحو اجماع بر آن نموده بعضی تسبیح و کوفته اند و بعضی آنرا  
 غیر مخصوص اهل کرده اند و بعضی آیات صحیح برای مطلق بول نزع تمام آب است و آنست  
 لکن عمل این احوط و اولی است مشهور است که هرگاه آب باران بول و غایط و فصله مسکین غدا شده بجای  
 تسبیح و لازم دانسته اند و آیه بجمول را و سبی در عذر یا بیه غرضه و کوفته اند و بعضی الا جماع  
 المحکم و همچنین برای قلیل خورشید اگر در نجس برنده یا عارف متعارف خارج میشود و در نص لفظ و کلام  
 واره است صاحب فخر بر وفق آن فتوی داده و می کشند برای مردان طریقی برنده که بویکترها  
 کبوتر است و بزرگ تر آنها شتر مرغ چنانکه این در پس در سران و غیره و در غیر آن نوشته اند و از این باب و نقل  
 شده که او طبرانی لفظ کبوتر و مرغ خانگی تفسیر کرده بعضی لفظ و ما ندان نیز افزوده اند و همچنین بر اهل تسبیح  
 پوست و بوسیده و کافه شود یا کفنه شود علی اختلاف الروایات و بعضی در صورت انتقال نیز مفت و کوفته  
 و همچنین برای بول طفل غیر شیر خواره و آن بابر مشهور طفلی است که طعام نخورد و بعد بلوغ نرسیده باشد و شش  
 ذکر می فرموده که آن طفلی است که از شیر خوردن او را باز گرفته باشند یا شیر نخوردن غرضش آب باشد یا از دل  
 تجاوزه کرده باشد و همچنین بر غسل کردن جنب چاه روا یا اینکه از حضرت صادق علیه السلام در نیامده  
 شده مختلف است در بعضی آن لفظ نزل الجنب و بعضی لفظ وقع و بعضی لفظ اغتسل و اوقع اینست مخصوص  
 بار تا سبب اعتسای بویچه و لکن حکم به نزع بنا بر تحقیق از راه استحباب از جهت نجاست بلکه چنانست که چاه  
 نیست علی التبعیض و احتمال تعدد بعد و بقرض آنکه جنب داخل در چاه مستحب است باشد و اول چاه چاه بلاک  
 منی پس باید که منزه منی اخراج نمایند پس حکم به نزع نیست برای آنست که اگر نجاست پان باشد و همچنین از برای آنکه زنده  
 از چاه بیرون آید لروایه عن ابی ابراهیم علیه السلام از این در پس نقل شده که کس نده مرد در نزع چاه و نشتیر است  
 برای آنست که بنا بر قول صدوق علیه السلام و آیه الصادق علیه السلام و همچنین بر اسام ابرص که از کبار و شیخ و پنج دلو برای

[illegible]

مگر نه احوط و آبادن پس در شستن آن در لک بترشیت اگر چه از علامه علی علیه الرحمه میگوید این منقول شده و  
 تصریح کرده اند بآب شستن آن آباد شستن بود پایش را بر روی مردمان و یا بر سر آن مردمان  
 عموم و الا مقتضی لزوم عصر است مگر باجماع حاجت نفسی در شخص منظر در نیامده و اطلاق باجماع بر این  
 آب آن من غیر فرق بین ما علیه الشعر و غیره دلالت نمی بر حاجت آن دارد و سرگاه جامه یا غیر جامه از آن  
 خنکتر است و عصر شستن و بجا نشاندن آن در ناخشک شود و آن را بشویند یا در حکم عصر باشد یا نه در حدیث  
 را بنا بر انضصال غسل اعتبار کنند این بطریق اولی کافی خواهد بود و اما سرگاه اعتبار عصر تشریف پس علی آن است  
 و آنچه دیگر عصر جدا ساختن غسل از ممکن شد مثل آن جو که آب در باطن آن رفته باشد یا دانه ها مجتمع باشند  
 در وسط آن آب جایگزین بعضی از علما پاک شدن آن با قلیل متعین می دانند این حکم علی اطلاقه خالی از تاویل نیست  
 بعلم چهارم آن عین سخن بر آب کثیر پاک می تواند کرد و سرگاه آب در جمیع اجزای آن نفوذ کند و اجزای آن آب با نیمی شستن  
 نشود که آب مجاور آن اضافی که در محبت آن حال جامه نیکو نگردد بلکه تازه که مانع است از قسمه صافست بر اگر جامه در آن  
 انداخته و همانوقت قبل حفاف آب کثیر فرو برند پاک خواهد شد تا وقتیکه رنگ مستهلک و یا از آن خطا بر نماند  
 و اگر رنگ کور آب مجاور خود را انضصال سازد و تا کمتر از کثیر باشد بمحسوس خواهد شد بخلاف آنکه باقی باشد که صفات او قلیل  
 صفات محسوس خواهد بود و آب کثیر که در آبی است طهارت خود را خواهد بود و رنگ گاه خشک باشد یا در جامه  
 رنگین اگر گاه در آب کثیر فرو برند و آب به چایین بپایک خواهد شد که آنکه قبل سیدن آب جمیع اجزای آن تغییر آب  
 مجاور آن صفات شود چنانکه در لایقه و آن گاه است که مشاهده می شود که مرکب آن خشک شده و شجره بهم می رسد و آنکه  
 آب باطن آن سرد خیسایند آن آب قبل از آن تغییر می سازد و گاه است که بجز انضصال در صفات آن مشکلی نیست  
 و در آب قلیل تطهیر آن بطریق اولی صورت پذیرد که آنکه آب جامه نیکو شود و بعد انضصال در اگر خوب بود و گاه  
 در باطن آن نفوذ نکند و شاهد تطهیر آن آب قلیل می تواند شد لکن تطهیر سردانه علیوه بسیار دشوار است و ترجیح  
 دارد و اگر محبت آن را پاک سازند میشود که در ظرفی نههند و آب برین بریزند و باز از آن ظرف آب در بریزند و  
 و منظر و پاک شود یا در پارچه بکیند و آب بریزند و عصر نمایند و اگر در ظرفیکه سوراخها داشته باشد مثل مثل  
 و حرکت دهند که آب به هم خوب برسد و خود را در سوراخها بریزند و انضصال غسل آسان و از آنکه در حدیث

حاصل خواهد شد اگر آب بخس در باطن جنوب نفوذ کرده باشد و نیست که هرگاه بعد قلیل مظهر هم نفوذ کند  
 یکدیگر همانند و الاطین در آب کثیر نیز صورتی نخواهد داشت و تطهیر بر کما سی نیز مثل قبولات هم نامی عنوان شود  
 مع تامل فیهم تطهیر بین که انفصال غساله از آن ممکن شد آب قلیل خاچی جمعی تصریح نموده که اگر نتوان شد لندانه  
 تبدیل آن که در آن یک بار نیست چنانکه طهارت باران یا آب کثیر و آب وان یا قناب تصور یا اما دیوار و قن  
 که کلمه است و سرانجام آب که انفصال غساله از آن بخوبی شود و تطهیر آن سهل است و اما دیوار خام یا زمین  
 قناری آن که است و طاهر و قیل جبار و زین را استیاب آنست که پاک شود و هرگاه حیوان نجس شده باشد و ممکن است که آنرا از  
 استیاب نشود و اگر پاک کند خواه در بر یا حتی غساله از راه دفع نشود و خواه از طریق دیگر آن را خالی سازند و نیست  
 پاک شود و شستن تطهیر او را می نماید و علامه علی علیه الرحمه در اکثر کتب و نیز در کتب که ظنی که خاک از آن لوی نماید و برین  
 خود آب آن را پاک نماید و شستن به شستن شود و شستن علیه الرحمه آن را اختیار فرموده و بسبب مجامع علی بن جعفر و  
 و حقوق علیها الرحمه گفته اند مرتبه نود و نه و حق و استیافت مرتبه اجمل است چنانکه کرده بلکه سه مرتبه را نیز واجب  
 نمیدانند بلکه از ظاهر کلام او گفته اند یک مرتبه مستفاد میشود از لوی و کلب سه مرتبه که اول غسل  
 از خاک بوده باشد علی المشهور بصحیحه ابی العباس لکن نسخ و است مختلف است در بعضی  
 بعضی سه مرتبه یا بیشتر و بعضی کمتر و بعضی لفظ مرتین العمل علیها احوط و بعضی بنیام نیز  
 قایل نیستند و بعضی نیز در این دلالت دارد و طاهر است که مستحب باشد و بعضی نیز بر این ادر و طاهر  
 میدهند و بعضی نیز میگویند و تقدیم اقرب است و آیا مراد از آن مسخ خاک خشک است یا مفرغ یا تعیین احد  
 مشکل است تا بعضی از این احوط جمع است بین الامرین لکن مرجح تر آنست که آب از چنان نیست برین تقدیر  
 از آن آب مختار کافی است و اگر عرض خاک بخاکستر یا شنان یا سوس کند و ما ندان نشود و بعضی  
 کافی میدهند و بعضی نیز میگویند که حکم طلع حکم و نوع نیست و طلع عبارتست از لیسین طرفه ناب و آنست که از لوی  
 پس از آنکه از لوی شود و بعضی قنوع پاک و آب ملحی بولوح نموده اند و بعضی نیز آن را لایق دانسته اند  
 و بعضی قنوع پاک و آب ملحی بولوح نموده اند و بعضی نیز آن را لایق دانسته اند  
 و بعضی قنوع پاک و آب ملحی بولوح نموده اند و بعضی نیز آن را لایق دانسته اند  
 و بعضی قنوع پاک و آب ملحی بولوح نموده اند و بعضی نیز آن را لایق دانسته اند

و نزد محقق سه بار و نزد شیعیه دو بار و نزد بعضی کتب بعد از این در مجموعی موزه فیضیه اول احوط است  
 و اما حج حسب این و از هر مردی شش در شیعیه هفت است و اقوی آنست که در هر بار بار خول و در کتاب  
 خلاف و محقق در شرائع بعضی دو بار و بعضی یک بار بعد از اربعه و بعضی مؤلفان در کتابهاست و اینهاست که در کتاب  
 کافی است و بعضی دو بار گفته اند و بعضی یک بار و بعضی مؤلفان در کتابهاست و اینهاست که در کتاب  
 از آنحضرت از حال کوزه و ظرفیکه بخشیده با چکونه و چند مرتبه بشوید و فرموده مرتبه انداخته می شود و آن  
 ظرف و حرمت دائمی شود و باز انداخته می شود و آن آب را آب یکدیگر در آن ظرف میریزند باز گذاشته می شود و آب را  
 باز آب در ظرف میریزند باز خالی می سازند و حال آنکه آن ظرف پاک شده است و طریقه تطهیر و این در کتاب  
 کردید که طریقه آب است که ظرف بعد حرکت دادن آب از نو کشیده آب بر روی بعضی خاک کردن آن ظرف یکبار  
 انداخته یکبار در گاه یکبار داخل نمایند یکبار در پیش از تطهیر داخل کنند و بعضی این طریقه مخصوص خانه تطهیر یکبار انداخته  
 محکم کرده باشند و تحقیق قلع آن شوار شد و این احوط است و بعضی و این طریقه شوار شد که جامع است که در کتاب  
 و ظرفی بگذارند و آب او بریزند و بعد آن عصر نمایند هر گاه دو مرتبه چنین کنند پاک شود و ظاهر آن دلالت میکند  
 بر اینکه ظرف هم دو مرتبه پاک شود و اگر تطهیر ظرف آب بعد از در آن بریزند که بر شود تا حرکت آن اهدا شود و آب  
 جمعی آن بصریح کرده اند و در نیت که چنین شد و بعضی تصریح کرده اند که باطن بن بر گاه شستل باشد چیزی که  
 بمحض زوال عین پاک نشود و بمحض دو بار یا سه بار پاک میشود و چنانچه ظرف پاک میشود و در نیت و در کتاب  
 غیر بول یکمرتبه هم کافی است و طریقه رفتن شکر پاک است و فیکه ثابت نشود که دست آنها در حالت شست  
 بان سید و همچنین بر چیزی که در دست آنها باشد غیر از پوست و گوشت هر چیزی که مانع باشد بعد از آنکه اصل در آن  
 طهارت است و اصل در گوشت پوست عدم مذکوره است علامه در تذکره حکم طهارت آنرا توقف فرموده و شیعیه  
 و ميسوط استعمال منع کرده است و ظاهر طهارت است و احتیاط در اجتناب از نجاست و تطهیر و بعضی طهارت پاک  
 است و بعضی نجاست قائل اند بعضی از اشل محل قبل غسل نیست و بعضی کمال قبل غسل است و بعضی  
 کمال قبل غسل و بعضی کمال بعد و کفها کمال نجاست است و وقت سید آن نجاست است از وقت انفصال محل اسکال است و بعضی  
 آنکه بعد از تطهیر غسل بعد از انفصال عسله با ماند پاک است و عسله استنجای پاک است و فیکه متغیر نشود و عین نجاست

در آنجا باشد و محل غسل و نشستن و بعضی مفسرین میگویند پنجشنبه را از آب تخلیه و دو چند بتمام است اول آن است  
 شنبه و تین ناظر محرم در حال نماز و غیر آن مرا از دو تین قبل و بیشتر ظاهر است که بختین هم در آن  
 اند و وایانیکه دلالت دارد بر اینکه از آنجا از آنجا است که ستر آن می باید محمول است بر سنجایا بقیة دوم آنکه محرم  
 است بر متعلق اگر چه در حال استنجا باشد و کردن بقیة نوشت کردن با نایز بهر خواه و صحیح باشد خواه در نماز  
 و بعضی کرده و نه بسته اند مطلقا و بعضی فتنی کرده اند در محرومات تسبیح قابل شده اند تجریم در اول و بکبر است  
 و بعضی استقبال احرام نمیده اند پس باید را و قول اخیر وجهی ندارد و اول جای فتنی است هم آنکه در است  
 شستن ظاهر مخرج بل از آب نه غیر آن اگر میشد مسح طوبت بل را تخفیف نجاست با نذر و لکن مفید غیر  
 بود و شسته نشود مخرج غایط آب جویا اگر متعدی باشد آنکه پاک شود و عین نجاست اثر نداشت ازل شود  
 و رنگ محض که با نذر ندارد و اگر تعدی نکند نجاست در میان آب مشک مانند آن از جام ظاهر که صین  
 کند اگر چه اثری باقی بماند مثل ظرف بار و چوب سلاطین اگر چه فرو شده که چپکیز قسم من و کیا به استنجا بان  
 کنند و تخصیص و بخت استنجا یا یکبار و از آنجا محل استنجا بغیر و بر آن قرار نگیرد مثل شیشه و غیره که موطوب است  
 و نه بیکه نجاست باشد و نه بیکه محرم باشد و نه استخوان نه سر کین هر چهار اخیر اجماعی است چنانکه از علامه علیه الرحمه جماع  
 بر آن نقل شده است استعمال آن بصیلت و آیا طهارت حاصل میشود یا نه درین شکل است احتیاط و عدم  
 است این همه و در جماع کرده بر عدم اجزاء استخوان و بکین خبر بخور و باشد چارم آنکه کفایت میکند مکرر شک  
 آنچه در حکم است هر گاه کمتر از آن پاک نشود و اگر پاک شود بدون آن مشهور است که اکمال نشسته ضرورت و خالی قوت  
 نیست و بمانعی که گفته اند اندک قبل در صورت حصول نقاء بان و در کفایت شک که شسته زد و در صورت نجاست  
 بزیاده از شسته نشسته است و آب بود و عدد طاق اولی است بجم نیست است طلب کردن بکان مناسب است  
 برای این که شسته نشسته است و آب پاک نرم تر از آب برای حرامی است از نجاست و سر تمام بدن بد و فتنه  
 نوزاد هم و فقیر از روی آن خداوند عالمیان و نشستن و پوشیدن بر از روی اقارب این که خود را  
 از نجاست پاک نماید و بسم که فتنه در وقت فتنه بیت الخلا و پیر و آن و در وقت که سگاسمیه که  
 باشد در وقت استنجا که هر گاه شخصی کثرت استنجا باید که وقت دخول خطا بگوید بسم الله و بماند



كَلِمَاتٍ مِنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَبِيبِ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ وَدُرِّ سَعَادٍ مِنْ غَيْرِ بِالْفِطْرِ  
دارد شده و تخصیصی کمتر السهول دارد و ظاهر محمول بکثرت فضل است از بعضی آیات مستفاد میشود که  
اختلاف در تسمیه اولی است در دور و بیت اردکشته که وقت کشف حجاب است از برای اولی باشد و از غیر آن  
بسم الله بگوید پس بر تنیکه شیطان چشم خود می پوشد و نیست مقدم داشتن یا چیزی است وقت اخلاص شدن  
است وقت بیرون آمدن چند نفس صریحی در نیاب بنظر رسیده لیکن جمعی می بایند از راه مذمتی بعد از  
در فقیه و بعد است که بی نفس باشد و نیست است که در وقت نظر کردن بسو آید و وقت استیفا از بول و یا  
و وقت فراغ از آن عالمی با توره بخواند و جمع کردن میان سنگ آب بهتر است و بعضی گفته اند که استیفا از بول  
در کشف حجاب تا وقتیکه قرینگی در از زمین نمک که در حال نشستن یا چپ از شیخ سفید نه نشسته اند  
استیفا می نماید بر استیفا می اول نیست است موثق عار بر آن لالت دارد و از جمله استیفات مذکوره است  
مرد و فائده آن آنقدر است انقضای طهارت در ششده حسن قبول است در خصوص شخصی بول کند بعد از آن استیفا  
بعد از آن بطوری باید فرموده که بعد بول استبرأ بعد از آن استیفا بکنند پس اگر طوبیت جاری شود تا آنکه اسباق  
باکی نیست پس آن طوبیت نه ناقص طهارت سابقه است و نه خیس اما طوبیتی که قبل استبرأ باید پس چند فاعل  
طهارت اصل عدم تقاضی است که همین حکم داشته باشد لیکن اخبار حدیث و فتاوی اصحابی مختص قاضی است لیکن خود  
و استیفا خواهد بود و قول بوجوب استبرأ صحت و کیفیت استبرأ است که از خروج غایط یا انقیاس استبرأ است  
بکشد و از هیچ ذکر تا ششده سه بار و ششده راسه بار و بعد از آن هر یک که ممکن می شود شست و و بعضی آیات انقیاس  
اول شده است و بعضی بر شستن بار و اخلاص و اکل اول است و در بعضی گفته است بر شستن و شستن آن از فکری  
نقل کرده که ماخذ آن بنظر رسیده که و است تخلی در راه یا بعضی شارع عام و اما آنچه غیر نافذ است که آنکه است  
و بدون اذن شان تصرف در آن غیر جائز و همچنین که و است در کنار دریا و آن مخصوص است به باد و این  
در بعضی خصوص است لیکن در خبری که نهی از کنار آب شستن دارد شده و بعد از شستن و شستن با شستن  
نزد آنکه از شان ادبار آوردن شست و بعضی گفته اند و بعضی بر آن طهارت است و بعضی گفته اند که در وقت  
در طهارت تخلی با زمین مباح باشد و اگر در ملک غیر باشد تخلی با ذل او خواهد بود و مگر و است در زمان

و در این موضع سخن در داند آن سر دروازه های خانه هست کما فی صیحه بعضی عمل  
 کرده اند از این قبیل است و در این باب باقی است که چنانچه گفته شد و در حال این غلط  
 فرج او مقابل فرج و این خصوص است بلکه نهی از دست باز نبرد و شده و همچنین مکر و دست استقبالی است  
 به بول و دست باز آن بلکه در غایت نیر و مکر و دست بول بر زمین سخت و در ساکن حیوانات است و دست باز  
 و زکاد و جامع بر نظمی و دست آب بخورد و حالیکه استاده با خواب مکن و حالیکه دست بوی طعام  
 و شسته با بول مکن و آب تخم مکن بالایی قبر و راه مرو و در یک فعل پس بدستیکه شیطان برست میکند و بعضی  
 از این احوال در خصوص آب جاری و دست و دست و حمل ثانی در روایتین بر بیان چو از دست و دست است  
 بیشتر است و مکر و دست خورد و آنشاید در حال تخم در کتاب من لایحضره الفقیه از ابی جعفر علیه السلام  
 مرویست که روزی حضرت اخل خلا شد پس لقمه ها یافت پس گرفت از اوشت و سپرد بدست غلام خود و  
 که این لقمه با تو باشد تا وقت بیرون آمدن از خلا از اسنادل نامید این حدیث اشعاری در دایره بانگنا را  
 از آب قلیل ماکپ متواند کرد و اینضمون از روایات دیگر مظهر میشود و بطریقه نجاست از خارج جان سیده با  
 و مسواک کردن در نجاست مکر و دست باعث گند دهن غیر ذکر خدا کلام کردن مکر و دست در مساجد  
 حضرت موسی بن کور است که پروردگار را چند مرار و میدهد که نمی پسندم ذکر ترا در حال از راه احترام پس خداوند  
 عالم فرمود ای موسی یاد کن ابر حالیکه باشی و جان برت بر حضورت سخن گفتن هر گاه با اشاره دست بر دست  
 زدن کار سازی نشود و در سلام و تحمید بر عطفه کنده و جواب آن و حکایت اذان چه بانه یا حجاب  
 شرعی در فصل اعلا عن الکراهیه و در حکایت اذان بعضی اقتضای کرده اند بر حکایت اذکار و منها شهادة الله  
 نه مانده ای آن معنی حق الفلاح و دیگر حیلات و بنای آن عدم اطلاعت بر نص و ال حکایت اذان و تحویز  
 از حشمت اندراج اذان در ذکر خدا و خروج حیلات از آن اینجا است که بعضی حکم کرده اند بیدل آن  
 در این حدیث که از امارت حکایت در صحیح محمد بن مسلم و بعضی دیگر از روایات در خصوص این امر است  
 در این حدیث که از امارت حکایت در صحیح محمد بن مسلم و بعضی دیگر از روایات در خصوص این امر است  
 در این حدیث که از امارت حکایت در صحیح محمد بن مسلم و بعضی دیگر از روایات در خصوص این امر است

بنجاست و الا حرام خواهد بود فصل دوم در طهارت شرط بالنیة و در آن چند محبت است **محبت اول**  
 در بیان حقیقت و صور احکام آن در آن چند مقام است **مقام اول** در بیان حقیقت وضو بدانکه در وضو حقیقت در کمال  
 است **اول** است و آن شرط است و عبارت از قصد فعل خاص و قصد قربت مقربان و فعل  
 از لفظ و ناز صورت محطه بالبال بلکه علم اجمالی که لازم اراده فعل اختیاری است و آن کافی است و این  
 امر است سهل انچه شکل است انحصار عمل است از دو نوع لغزایی که ضمیمه یا بمعنیان منضم نشود و وضو وضای الهی  
 شود و فعل عبادت بلکه مقول است با ما باید صحیح از عمل بن جبر از یاد رشتن حضرت امام مومنان کاظم حضرت پدر  
 بزرگوار صلوات الله علیه که حضرت سید المرسلین علیه السلام فرمودند که در روز قیامت حضرت رافع بن  
 جلاله درسد که جمعی از بنجم بریند و نذرند بالک که پیش کو که یا های ایشان انسوز اندر ز که در مسجد یا این  
 و بگو پیش کرد و های ایشان انسوز اند چون وضوی کامل میکردند و آب جوی از روی سرشان میاد و ترتیب وضو  
 و بگو که دستهای ایشان را نوزند که دستهای عابری و شستند و بگو که زبانه های ایشان را سوزاند چون این بان  
 توان بسیار بخوانند پس مالک خازن پیش کرد که شاه چه کرده اید که شمار از بنجم را آورده است ایشان گویند که اعمال  
 خود را از برای خدا نمیکردیم پس ایشان گوید که بکیرید و خود را از آن کسی که عمل از جهت او بجای آوردید و صدقه  
 ثواب خف عقاب علی الاظهر ضرر ندارد و در ضمیمه که رجحان شرع در شستن باکی نیست مثل انگیر با قربت و شست  
 منضم شود و در صوم با جاذبه رجحان شرعی مانع نمیشود و سخن در وضو با سر و گرم پس یا بصحاح اختلافی است بخواران  
 مشکل است کمال اگر مظنه ضرر باب سر و بار اختیار آب که شود خارج از محل تراخ خواهد بود بعلت آنکه آب جایگاه  
 از رجحان شرع نیست اما مشکل است که آدمی در کار اختیار بار و نکند یا در سر یا گرم را ملائم مزاج نداند که فرق است  
 و میان اختیار بار و یا حار بر آفت است تا نفس اختیار آن محض قربت ترک عند آن خیال نافرمانی و آه آن که  
 دغدغه نیست قانی و نیست که هیچ باشد و این مسئله را در منابع الدقیق و بجهت تفصیل ذکر کرده ایم شرح غایت  
 ایها بعضی ضرر و میداند قصد رفع حدث است با صلواته را یا بمعنی که وضو هرگاه از پیشین بجا نماند و در  
 بالنیة از آن بجا نمی آید و در ظاهر است که ندیم است که با شستن و بپوشیدن و بپوشیدن و بپوشیدن و بپوشیدن  
 نذر آه و در وضو با جاذبه رجحان شرعی مانع نمیشود و سخن در وضو با سر و گرم پس یا بصحاح اختلافی است بخواران

ظاهر است که جایگاه مذکور است و ششده لیس فی الضوء مشترک کما قبل و فیما بل و بنابر آنچه گفته شد ضوی  
الشیخید بر تقدیر طائرین بطلان تصور اول کافی خواهد بود بر صحیح عبادات و مافع بعد از آن علماء را در نتیجه قیاما  
نقصا و ایرادها باجاث بسیار است که بشرطی از آن در خبر اشاره کردیم و در اینجا البقا باصل حکم  
نمودیم تا فهم رساله بر عام خلق دشوار گردد و دوست است احکامی عدم قصد مکارا و لکن البعضی از آنها  
بدون نیت جارید و اعادة آن فعل و مابعد آن و ان اخلال در موالا بکند صحت و موضوع حال خواهد شد و هم ششده  
و ششده نیت از اجرای آب اگر باعث باشد و انما که دلالت بر کفایت آب شستن در هر دو ظاهر است و اول  
تعلیل است الاخری در میان غسل و مسح با تمیاز و بر آنچه گفته شد لفظ مثل هم اشعار کرد و با جمله حکم شستن  
انصوصه و اردا مدل از ان شکل است کفما کان و ما کیدن ضرورت است برگاه آب بین آن سبب و هم  
شامل است شستن بکف دست و شستن بر و درون با کف آب نظری و لیکن اول احوط و اولی است و در  
روایا و ارشاده لا تغمس فی الضوء و لا تلطم وجهک بالماء لطا و حمل کرده اند از آن بر که است و در  
ضرورت باکی ندارد و وجه و طول از دستگاه است تا درین آنچه ابهام گشت میانین بان بکیر و عرض اگر احتیاطا  
بر سر و طرف و بعد از آن باید که آب تمام جاسد است بلکه ظاهر است که از آب بقدری که جمیع اطراف یاد فی انچه  
باشد خصوصا نظر بکنده وقت که دانیدن در بر علم قیام دست و بر سطح حقیقی و شکل است صورت سبب  
سازند و در جانب چپ و بانی آنچه بود و در صورتی که چپ بکسین با تحصیل یقین بر است از غسل  
نیت امر از دید جانین احتیاط ضرورت آنچه از رخصت سنگ باشد که نیت آن در مجامع انچه با آن  
غسل آن لازم است و آنچه کثیف و انبوه باشد با حجت تحلیل آن رسانند آن زیرین نیت بلکه حجت آن در لازم  
شستن است از حد وجه سبب بود آن شری خارج شد و همچنین بوی ابر و غیر آن که بشود و کثیف باشد  
شستن آن لازم است و در آنکه که در و بنا بر این بعضی از اعلام صحیح بان در خبر شستن اول آن که  
چرا با سبب اجتماع شستن و شستن و بعضی از اینها در صورتی که شستن با سبب شستن است  
بیل آن لازم خواهد بود و چه بود برین نیت و نفع است و بر هر یکی حکم آن جاری است و هم  
شستن که در هر از اساتیر کونیدین با نیت غسل و غسل و کار خواهد بود و هم

رویده باشد که در محاسن تطهیر بعضی اوضاع نخست آن نمایان شود و در بعضی سدا یا بشکست در مقهور حکم  
 خالی از تمام نیست و اتصال آب حوط و اولی و سرکاه این و نشی بین آنکه در غسل و جنبه با اعلای و جعل  
 ضرورت و رویت لا تطعم و جهک بالمارطما و لکن اغسل من اعلى و جهک الى اسفله صحت در آن مع  
 انه احوط و بعضی قائل است بحجاب شده اند و بنا بر قول مشهور ابتدا با جلی کافیست و چنان نیست که بعضی توهم  
 کرده اند که شستن جزوی از پائین قبل اعلی مطلقا جائز نباشد اگر چه سیاست آن شبیه کجا صرح بعضی الا قائل  
 سوم غسل سرد و دست است بالترتیب بنمایا و اول دست است و بعد آن دست چپ و ترتیب فیما فی النفس  
 بالبداهه من المرفق علی الاظهر و حکما از قوت نیست بعضی عکس اجازت داده اند و آنظر لقیه نیست دست شستن در اینجا  
 ضرورت نیست بلکه رسانیدن آب تحت آن لازم اگر چه کثیف باشد و بعضی موزان غسل دست ساخته اند لکن این واجب  
 شکست نیست که زیاده از مقدار باشد خارج از حد دست پس در وجوب شستن آن و عدم آن و قول است که  
 خالی از قوت نیست تا او داد و آنگاه اعلامه رحمه الله و اگر ناخن جزئی داشته باشد جمعی از ائمه از آن واجب اند و صاحب  
 ذخیره در حکم کامل فرموده است بعد از تمهید ختم بچرا که مانع وصول آب بظاهر باشد ناخن در پهن آن باشد و صاحب  
 مسند فرموده که اگر ناخن زیاد از مقدار اندازد که ضرورت از قدر مقدار احوط چهارم مسح سرت مراد از آن  
 سرت خواه جلده باشد و خواه پوست مختص با نکه بشین حد آن بیرون رود و ظاهر است که مسامی مسح کما باشد بعضی  
 انگشت او واجب است و این قول ضعیف خواه مراد تمهید مسح باشد و خواه تمهید مسح و لکن رعایت آن  
 و احوط است ظاهر است که مسح بنگشت سنت است و همچنین مقدار مسح او آنست که از ننگشت کمتر نباشد  
 و جمع بین این بعضی با تخمین تصویر نموده اند که از ننگشت طولاً مسح بقدر ننگشت کشند و شیخ کمرانیک  
 را جائز ندانسته و آن احوط است و مشهور است که عکس در مسح جائز است بقوله لا یس بمسح الذین  
 مقبلاً و مدیلاً و جمعی اقبال او واجب دانسته اند و آن احوط است پنجم مسح سرد و پا و غسل آن بدست محمد  
 اهل خلافت و ظاهر است که در عرض مسمی کافیست اولی بل احوط مسح تمام کف است و در طول استیجا  
 ضرورت از سرگشتن تا کعبین است الاظهر الاظهر سرد و قدیم و جمعی بفضل ساق گفته اند و آن احوط است و اما لکن  
 این احتیاط را ترک نباید کرد و در غیره تمام اشاره بخیرایم است یکی آنکه در مسح تسهیل مطلوب است احوط است و اول غسل

[illegible]

و عدم تاخر جفاف با قبل ضرر نمی آرد لکن ان ضرورت و اگر تاخیر جفاف شود پیش از آنکه خشکی آید بود  
 نه تقدیری مقتضای در توان مسائل مذکوره آنهم چند چیز است **اول** حکم جاری بر آنکه جیره عبارت از  
 و غرقه که بجهت آن گنبدند و در حکم است خیر که بسته شود بر قروح و جروح باطلانموده و بالای آن از  
 دو اها و جناس سید علیه الرحمة بر این عوای جماع از رو کف و فتوی نموده هرگاه جیره و آنچه در حکم آن است از  
 شناختی پس آنکه حکم آن نیست که برین کشیده شود یا مکرر آب بالای آن ریخته شود یا در آب فرو برده شود  
 تا آب بشیر برسد اگر وصول آب ضرر نمی باشد و شیخ الطائفة علیه الرحمة علامه علی علیه الرحمة ترتیب این  
 را لازم دانسته اند و جمعی قابل تخیر شده اند زیرا که غرض وصول آب بهیچ عنوان که باشد و غایت از قوت  
 و حکم نزع جبار محمول بر او گوشت یا بر آنکه حضرت بیان یک صورت از صورتها مکنیه فرموده و حضرت در آن  
 اینهمه دو صورت است که جیره در محل غسل باشد و اما در مقام مسح پس در نزع چاره نیست اگر ممکن شود و الا مسح  
 بر جیره خواهد کرد و بعضی میانجامیم قابل تکریر شد اند تا طوبت بشیر برسد و این بعید است مگر آنکه کشود  
 جیره ممکن باشد و رسانیدن آب ضرر داشته باشد یا نه مستغیر از تطهیر باشد کرد اگر جیره میشود اگر در محل غسل  
 یا مسح میکند اگر در مقام مسح باشد و اما جیره در سرد و صورت مسح بر آن کشید و جو با تا بشیر و بعضی در محل  
 غسل مسح نیست میدانند و واجب اول احوط است این حکم عام است جبار قروح و جروح و شکستگی بالاصل  
 فی الحکم تخصیص حکم بقروح چیر کسرون الجرح معنی جیره ارد کرد جرح مسح جیره مخصوص است و نیست که در جرح و  
 عن الجیره غسل ماحول کافی باشد و گذشتن چیزی بالا آن و مسح بر آن احوط است لکن بعد غسل ماحول تا با جیره  
 مستور سازد و در اعضا غسل در مسح جبار اقل غسل نظایر لازم نیست اگر چه با حقیقا طاهر است عن الجرح  
 و اما استیجاب مسح موضع جیره را واجب است و یا کسی کافی نیست در این و قول است احوط بلکه اطر و جوبت هرگاه  
 جیره و پیش از علم انصریح کرده اند آنکه طاهر بر آن مسح کنند و آن احوط است و بعضی  
 ماحول اتقا کرده اند و بعضی مسح را بر مسح دانسته اند و لایحقی مافیها و کلا و ضام و بر بعضی اعضا طهارت  
 باشد که در گردن و آب نمایند بر آن مسح بشیر نیستی که شایع است بالا آن کافی است آن منصوص است  
 در جیره منتهی حسن و شایع در مرقعه عاری از می آرد شده از گذشتن تصنیع مانند آن بر باخنی که قطع شده یا برگاه

[illegible]





[illegible]

بعضی استثنای سبب کثیره علی الاظهر بعضی کار و جو و سبب آن که در بعضی است و آیا  
و آن محمول است بر نفی جوب نفی نیست بر و اعلی الغرض القائلین بالوجوب نیست تشکیک این بر و بر و  
الی شیخ و تقدیم خصمیه استثنای هم از آن سخنانی اندیشد از آنجمله تنبیه غسالت علی المشهور و اعلی  
و آیا استخبار محمول بر تفسیر ساخته اند و صدق محمول است بر استقامت انکاری بر و محمول بر کار و بعد از سیاق اخبار است  
لکن بر و آیا و اقوال در این باب است اضطرار و اگر از هر یک از این اختلاف خارج احتیاط باشد بخاطر بود و در بعضی اعضا  
بار سوم بر محبت خبر و از آن جهت که شود چشم در حال شستن و و لازم نیست که آب داخل چشم کند بلکه شستن تا  
اینکه مروی شده که این عمر قریب این امر می بینیم علت تا بینا و از آنجمله است که اگر در شستن دست و پا در وقت  
وزن شکم است و بعضی می بارد و علم کس آن اولی باشد و ستان و اخص نیست که در میان اولی است از آنجمله  
کامل کردن وضو یکد آب چنانکه در اخبار کثیره وارد است و از آنجمله است خواندن دعا یا التور و در بعضی از افعال وضو  
چنانکه در روایت محمد بن خفیه رضی الله عنه مذکور است آن بر اینست مشهور است و دفعه الرضا علیه السلام منقول است  
که یکد در حال وضو سوره از آله بخواند اگر کلمات باج وین و مثل و زیاده از تکلم با دیر و آن باشد جامع الای  
لا یستوفی که خواندن آیه الکرسی بعد وضو آب بسیار دارد و از آنجمله است گذرانیدن دست بر غصه منقول قول  
بوجوب است زیرا که در راه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرموده و فکر بر بابت جد و  
کفایت میکند ترا و از جمله مکروهات وضو است تعاست یعنی طلب اعانت از دیگری بلکه اگر در وقت  
بفعل از افعال وضو و مراد از آن تخلف است بر گذشت که یکد خوش بشوید بلکه و دیگری بشوید چنانچه در بعضی روایات  
و حرام است در صورت اختیار علی الاظهر بعضی قائل بر آنست شده اند و کیفا کما فی صریح  
غیر و طلب گرم کردن آن در تعاست مکروه است و از جمله مکروهات خشک کردن دست وضو است از  
چرا حضرت صادق علیه السلام منقول است یکد وضو کند و بجهت خشک شدن دست یکد خسته بر او نوشته میشود  
و آن یکد خشک کند تا اینکه گرمی وضو بخود بخورد خشک شود بر او نسی حمله نوشته شود و خندین روایت  
و لایب بر نفی که است که اگر احتمال تفسیر نیست عمل بر آن تعبیه بود و از آنجمله است آنکه کوزه یا  
که آب وضو از آن کبریا در آن بریزد صورت سجود است و از آنجمله است آنکه آب از آفتاب گرم

[illegible]

علیه السلام مروست<sup>۱</sup> ار شده خوشحال نهد که وضو کند در خانه خود پس زیارت خاتم النبیین باید آگاه باشد  
 که اگر ارام زیارت کننده بر مساجد لازم است و از آنجمله است تمیز نماز سر چند فاضل سنگد صاحب کتاب التمام  
 و محقق حسین انصاری سندش یافته اند لکن در شرح مفاتیح از ذکر سی نقل کرده که حضرت فرموده اند توبه  
 نماز کرده است آنکس که طهارت تا آخر نماید تا اینکه وقت نماز داخل شود و از آنجمله است خواندن قرآن  
 با طهارت ثواب بسیار پنج حسنه بی طهارت ثواب هجده و از آنجمله است کتابت قرآن با طهارت پنج  
 مفاتیح میل با وجوب طهارت دارد بهر آنکه در حدیث صحیح وارد شده که نوشتن قرآن بدون طهارت حلال است  
 لیکن اینکلام محمول بر آنکه در جمیع این حسنه او قائل بآن از چهار یا قسمه میشود و طهارت کور  
 میفرماید و اگر بای و آیت نه در میان بود حکم قطعی تحریر میگردیم باینکه این حکم نسبت بتعزیم قرآن و کتابت  
 از طریق اخبار بعید واقع شده از آنجمله است بر نوشتن قرآن اگر چه با خلط باشد و از آنجمله است طهارت  
 خواب با طهارت ثواب بسیار دارد و از آنجمله است بر خواب جنب از آنجمله است سعی بجا حاجت روا  
 عبد الصمد بن سنان اردست که کسیکه طلبید تا خود در حالیکه با وضو پیش آورده شود پس لالت نکند خود را  
 و از برای زیارت قبور مؤمنین کجای جمیع ملا حسین خواند فی مود و اندک بعضی از علما ذکر کرده اند که در وضو  
 روایتی وارد شده لکن مطلع بر آن نشده ام و از برای ذکر حاضر در او قاصد و خلافتی در رجحان آن نظر  
 نرسیده بلکه بعضی از علی بن بابویه قول بوجوب انقل کرده اند و میاق و آیت این باب لالت است  
 دارد و از برای تقابل علی الطهارة و اکثر طهارت که روایت را زیاده میکند و از آنجمله است وضو مجددین  
 وضو بالامنی وضو نورست بالا نور و کسیکه وضو تازه میکند بدون آنکه حدیثی از آن روایت  
 توبه و تازه میکند بدون آنکه طلب آمرزش کند و در باره از احادیث گمنامی از وضو که بعضی باین  
 و شک در حدیث وارد شده ظاهر امر از آن وضو است که به سه مرتبه در وقت و ابتدا طهارت انجام شود  
 لغوص و فتاوی است که تجدید وضو نیست اگر چه وضو اول نماز می باشد و از آنجا که وضو سهولت  
 که او کرده میداند تجدید را در صورتیکه وضو اول نماز خوانده باشد و سهولت میداند آنرا برای هر  
 و لکن شهید علیه الرحمه ذکر توفیق فرموده است تجدید وضو برای نماز و بعد از وضو اگر چه

[illegible]



[illegible]



نیست و شد علی مامل فی سبب دیگر برای جنابت النقا خاتین است یعنی خول بقدر شرف و منزلت  
شأن اجماع و در بزرگ در غلام علی الظاهر مع الله اعطو علی التقادیر مرتبی نیست و وجوب غسل  
بیان علی مقبول هرگاه مرد و مکلف باشد و شهید و در و فرس و مرد و است که هرگاه صبی چنین  
مکلف است که احکام جنابت باها متعلق شود و تحقق خوانساری نیز باید آنکه نزاع در جمیع  
از داخل شدن مساجد و مسجدها و فرات غلام و وجوب غسل را بها یعنی غلام خوانساری و غیره  
آخره نظر است اگر احد الطریقین بالغ باشد تعلیل احکام جنابت با و واضح است و در میان اهل طوم  
در وطنی بر چنانچه فاضل کاشانی قائل گردیده باشد و مستمسک و معارض دله اخر و اول است  
در احکام جنابت آن چند چیز اول واجبیت جنب غسل کردن بر آنکه رفع حد جنابت لکن وجوب آن با  
وجوب غیره است وجوب بنفسه خلافا لفاضل اخر است و الحق خوانساری میگوید قایل وجوب  
شده اند و وجوب غیره را منع میکنند و کسانیکه محض وجوب غیره قائل اند که با اختیار از اجتناب نفسی انکار دارند  
پس اگر قبل از دخول وقت نماز وجوب جنب بقصد رفع حدث و غسل العجل و علی القویین صحیح خواهد شد  
کفایتی را در دخول الوقت ام لم یدخل و تا بعد از نماز قصد شای آوردن و قضای دارد و اما بقدر البعد قصد  
ولا حاجه ندعو الیه و تکلف متغنی عنه و چنانکه غسل بر مسلمان واجب بر کافر نیز واجب است لکن در حال کفر  
صحیح و بعد شرف شدن با سلام هر چند تکالیف سابقه مثل روزه نماز و انفاق و غیره و لکن سقوط غسل از پیش  
کما او ضناه فی الوجیز و هم در این است جنب قبل غسل و ایت سور و در الباطن از اختصاص بان دار و بیشتر  
بسهله و صحتیکه از آنسوره بکند و احتمال تضییع نعم البیحه به وجه سوم جاریست و از آن  
یعنی مرتبه وقت و شریف از آنکه گاه در صوفی و اشعری یا جانی گزینت قرائت شده و اگر بعضی  
متکبر را بدون نیت قرائت بنویسند آن بکی نخواهد بود و اگر در یک جا نیت و در آنجا نیت  
و در صفایقه ندارد چهارم جانی نیست مسلم که می خواهد بر دو قسم تقسیم کرده و در آنجا  
انوار الیه علیهم السلام و تحقق از غیره و فاضل اخر است و در خبر کرده و در آنجا  
که اگر نیت معارض بودن است و آنست که در آنجا نیت بر او غم و اندوه است و از آنجا

13152

سوم شستن تمام بدن و شستن موها و شستن مکرر از آب مقید است که در تحلیل موها با آب سرد و شستن  
و اردست برسان آب از زیرین موها و شستن آب و چون پاشی گوش شبان و بین که موی از موها  
بر و شستن با نماد که آب بر آن رسد و در انچه روایت است که چون زانده اردست که آنکس که فرو گذارد  
مور از جنابت دیده و دانسته پس آن در شستن است مراد از آن ظاهر اما لغت در میان این چنین  
درست و اولی قضیاتی که شستن با محمول است بر شستن موها با مقیده محمول است بر شستن آب با زیر  
اکثر و روایتی که بر صحت غسل در صورتی که تحلیل اکثر و در محمول است بر شستن که شستن ظاهر  
اعضا و غسل در کار است باطن آن پس داخل کردن شستن در گوش چنانکه در دست سابقه که در شستن  
غسل ظاهر است باطن آن و سوراخ گوش و مانند آن اگر باطن آن نمایان شد ظاهر آن است که در حکم ظاهر  
باشد اگر مستتر باشد و خوب نمایند آب با شستن اگر چه احوط است با شستن  
است و غسل مراعات ترتیب یا ارتماس موقت و احداً ما اول پس بقیش است که اول سر و گردن  
نیت بشوید و بعد آن نجاست بعد آن نجاست و باطل بعضی جاری می در حکم کردن بودجه است اما ترتیب  
جانبین پس عمده دلیل آن اجماع است و روایت دلالت صریح بر آن ندارد و کما فی فضل فکلمه فی الوجوه و عوین  
نصف در جانب است و نصف دیگر در جانب است و باقی است باقی مقیده بشوید بلکه سهل است که با هر دو جانب بشوید  
و بعضی از علما گفته اند که شستن آن با یکی از دو جانب کافی است و اول احوط است و در شستن جمیع  
اعضا شستن آب کافی است و امر اردست صورتی است با طریقی تانی غسل یعنی ارتماس پس داخل شدن آب  
است بیک دفعه عرفی بعد قصد غسل نیت قربت کما هو الاظهر و مقدم داشتن جزو بدن  
در کار نیت چه این امر نیت است و لازم است خود بدو تن کلف بوقوع می آید و بعضی گمان کرده اند که  
اگر غسل تمام بدن بتدریج و فاصله تم تحقق شود کافی خواهد بود و در شستن کل است و می فقه حقیقی و در  
دفعه عرفی چندان اهتمام در کار نیت است و در آن نیکانند و از نجاست که حساب و در شستن  
تحلیل شعرا و پیمای جمله یکم و مانند آن داشته باشند این تحلیل منافی دفعه عرفیه نخواهد بود و شستن  
و حیض شستن است در اعضا آن بتدریجی نظر بر سیده مگر آنکه اجماع شستن شود و صاحبان گفته اند که شستن





[illegible]

و در صورتیکه بعد غسل بطون میشت بخارج شود ظاهر است که اعاده غسل در کار نیست از آنکه شستن بول و غیره  
میکنند بصورتیکه شستن استبراب بعضی نماید بول که صحت در شستن با آنکه بول در بدن او ممکن باشد ظاهر  
است که برین تقریر اعاده غسل بعد غر و حج ملال لازم باشد که با هوالات شهر صورت شستن با شستن بول و شستن بول  
کردن در آن ممکن نشود حکم شستن بول شهر است که اعاده در کار نیست ظاهر کلام علامه علی علیه الرحمه در تذکره خوب  
اعاده است الیه میل کلام سید المدارک که بهو مختار الفاضل البحر او بر خلاف آن لالت میکند ظاهر است  
فقه رضوی که احتیاط در اعاده است و سوم حسب تطهیر بدن قبل غسل هرگاه نجس شد چهار عمل یکجا میباح باشد  
و مکان هم میباح شد پنجم در ذکر استنجاء غسل است که در داخل کردن دستها در ظرف بسلم نمیکند و در  
دست ساید بار بشوید از بدو دست بلکه از نصف ذراع بلکه از مرفقین و الکمل مرو و محمول علی مراتب الفضل و بعضی  
گفته اند که بکثره هم کافیست و در ظرف واسع الفم و حکم بسببوات ممکن است انفراد آن بی غسل است و  
الغالب هم دست و وضو استنشاق است و استیفاء یا لیدن است بدن در وقت شستن اعضا و اجزای صلا  
گفته اند که روایتی درین خصوص نقل رسیده مگر محقق و معتبر فرموده است که همین حکم علمای ائمه علیهم السلام  
و علامه دینیه می فرماید که نیست نه بطلان علیهم السلام و این عبارات دلالت بر وجود روایات دارد و  
رضوی چنین وارد است تو تمسح سائر جسدك و تذكر الله تعالى فان من ذكر الله تعالى على غسله  
وعند وضوءه ظهر بدنه كله و قول الوجوب ان زمالك فقیه نیست نقل کرده اند و نیست است  
آب بدست جائیکه بدون ایصال هم آب بر بدن مثل مویهای خفیف و پهای گوش و سنت است خواندن دعای  
مانوره در وقت غسل کردن بعد از آن نیست است یعنی شستن اعضا و شستن اجزای بدن با آب  
مغفرت غسل کردن بصاعی صاحب حدائق میفرماید که از احادیث کیفیت غسل تطهیر و شستن و کعب  
استنجاء وضو و استنشاق و دیگر استجابت صاع مذکور در اصل است جمعی از علما فرموده اند که اگر  
از اعضا غسل را سه بار شستن سنت است و روایات غسل جنابت بر استجابت نیست و شستن  
در باقی بدن دلالتی دارد و در غسل میت ثلثت جسم اعضا مخصوص است و اینهم وارد است که غسل  
میت مثل غسل جنابت است و این جنید قابل تنیده باینکه در خصوص آن گمانیزد باز بر آب فرو نشاندن است

و تفهیم در ذکر میفرماید که او نیست که موافق را از را بشوید چه در حدیث صحیح وارد است که آن کسی که یک  
از جنابت است شستن فرو کند از شستن و غسل و شستن و اگر این استدلال تمام شود مفید و جواب بود  
در اینجا باینکه لکن احتمال دارد که مراد از ترک مو ترک محل است نه نفی بیک که از بدن جنب از شستن باز ماند  
باعث خون ناپاست مبالغة فی الفصل و فهم این معنی از موافق است بعد از آنکه استبعاد ندارد و بنا بر این استدلال  
باینکه بر استحباب غسل شستن محل ناپاست تمام شستن در تمام احکام غسل است اول آنکه وجوب شستن بر شستن  
غسل الاصل و بعضی شستن بر مقدم کردن شستن اعلی را و دوم شستن تجدید غسل سو غسل  
جنابت از وضوء کفایت میکند و بعضی غسل را در وضوء است و از وضوء است که دیگر اغسال وضوء  
کفایت نمیکند و وجوب است که وضوء با این ضمیم باشد و بعضی گمان ده اند که شیخ الطائفة ضمیم وضوء غسل جنابت  
سید است و گمان باینکه شستن بر وضوء حیث نقل ضعف آن ظاهر است چه روایات حدیثی بر وضوء غسل جنابت  
دارد و در بعضی تصریح واقع شده باینکه وضوء با شستن و بعضی آیات که دلالت بر استحباب می کند محمول  
است بر آنچه در وضوء می رسد علم آمده که او نیست حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که اگر وضوء و شستن با هم  
السلام که آنجا با هم می کردند وضوء قبل از شستن یا شستن فرمود که در وضوء شستن بر وضوء و بعد از شستن  
غسل و جمیع از تراخیز خصوصاً از اخبارین باید که اغسال وضوء است میدانند چه وضوء و مسئله که از استحکام  
کفر فی الجواب که الا شریعین است تقدیر این است که وضوء و شستن با هم است و شستن با هم است و شستن با هم است  
آنکه اگر در وضوء غسل قبیح باشد از شستن وضوء و شستن با هم است و شستن با هم است و شستن با هم است  
و آن تمام است و شستن با هم است و شستن با هم است و شستن با هم است و شستن با هم است و شستن با هم است  
و بعضی گفته اند که تمام کافی است بهر آنکه قول حسن ابن البراء ابن دریس و همین مختار صاف و غیره و بعضی  
شده اند با تمام وضوء بعد از آنکه وضوء است مختار و بعد از آنکه وضوء است مختار و بعد از آنکه وضوء است مختار  
باینکه وضوء و شستن با هم است و شستن با هم است و شستن با هم است و شستن با هم است و شستن با هم است  
و شستن با هم است و شستن با هم است و شستن با هم است و شستن با هم است و شستن با هم است و شستن با هم است  
و شستن با هم است و شستن با هم است و شستن با هم است و شستن با هم است و شستن با هم است و شستن با هم است



احتیاط در تمام است و وضو کردن بعد از آن و اعاده غسل ستر از آن و آنچه در خصوص احتیاط فرموده از طریقه  
 یکی دارد و نسبت به نظریه نیست که اول اعاده ما مضی لغی اللہ و البطلان و نیست بعد از آن  
 بفعل اگر و جو یا بعد از آن وضو بآن ضم کند و احوط است که بعد اعاده اتمام ناقص در صورتی که  
 وضو بقصد وجوبی بعمل آید و اگر از اول امر ناقص غسل یعنی حدیث اکبر را آن ممکن واقع سازد و غسل را  
 بجا آورد بی غرض خواهد بود و غسل را تا منی وضو نمیکند بعد از آن که از دایره امکان بیرون نیست و اعاده  
 قبل الا تمام در اینجا اشکال است بعد دارد و سید در مدارک میفرماید که اجرای این حکم در غسل دیگر غیر  
 از جنابت هم می تواند شد و تنبیه قائل شویم با اجرای آن از وضو و الا تمام و وضو متعین خواهد بود و ممکن  
 که بر این تقدیر نیز طرق خلاف متصل است چنانچه حدیث اصغر غسل جنابت است مسلم نقص دیگر اغیابان  
 می تواند شد که می توان گفت که نص مخصوص است با غسل جنابت پس در غیر آن این حکم مطرود نخواهد شد الا آن  
 الا ولو فیما لم یحجم غسل جنابت را که جمع شود یا دیگر غسل از همه آن کفایت نمی کند و جنابت همه لغو است  
 و خواه نیست جنابتها و سرگاه نیست قربت اقصا نماید پس کار از آن نیست چنانکه جنابت بسبب وضو  
 رفع شد و سرگاه نیست غسل مخصوص بکنند نیست رفع شد عاری خواهد بود و محض قربت بر وقتی کافی میشود که غسل  
 مطلقا از وجوب و ذی باشد و حال نیست که غسل علی الاطلاق همچنان شرعی ندارد بجز وضو و اگر اطلاق  
 رفع شد را بجا نداشتند باید قبل صدق و مشکوک خواهد بود و بر این تقدیر کفایت آن ظاهر است اما اگر نیست  
 غسل جنابت باید پس حکم بدخل مشکل است و نصوص از افاده آن قاصر عدم احتمالی و لکن پس اعاده آن  
 جنابت با حوط است الا ان الاصل عدم التداخل علی تحقیقاه فی الوجیه الدائق و سرچین داخل و شرطی از حکام  
 شرعی مثل نجاست و طهارت و رفع حد اصغر و مانند آن تا نیت داخل مسکین لکن شرطی دیگر از احکام بجز آن  
 دلالت دارد و اهل است که عموما است و شرط و خبر اولالت بر تعدد میکند و اما نیت خلافه و الاصل عدم  
 التداخل و بنا بر این سرگاه اسباب عیدیه صلوات آیات هم آید تعدد و صلوات شکر و خواهد بود و آن  
 صورت متصور است یکی اینکه دو سبب بهم مثل خوب و زلزله واقع شود و واجب است لکن تا نیت از  
 باشد پس در صورتی که وجوب نیتانی کلامی نیست و چنین اتفاقی اگر در غسل شود نیز عدم دخل محل شکیان

[illegible]

الشرع البتة وهرگاه این ادنستی پس بدانکه در تحقیق موضوع شرع نیست چندانکه فایده قبول نیست  
 و در بیان اول آنکه بدانکه خون حیض در شرع محرم است و در آن است که در آن است که در آن است که در آن است  
 که سه روز متوالی مقبر است یا سه روز متفرق منتهی در جمعه عشره را ابتدا دیدن آن هم از حیض مستحب است  
 اول جمعه شهرت ثانی مختار شیخ است در نهایت تقدیر و صاحبان این متاخرین بر سه روز و قول اول  
 شهرت در و خبر ائمه در تحقیق این مقام بطریق اجماع باین قول بلکه باین قول آخر نیز در چند خبر شتباه واقع می شود  
 یکی آنکه مراد از سه روز آن باشد که سه شبانه روز از خون باشد بگویند که هرگاه غلبه آنکه در تلوث لازم  
 باشد یا مراد آنست که وجود دم در هر روز و در وقتی از اوقات است که مستوعبات باشد یا وجود آن  
 در ابتدا و زوال و آخر و در سوم و در وقتی از اوقات و در دم در کار است بهر واحد از احتمالات  
 جمعی از علما قابل شده اند و سید در مدارک قول و سطر اشهر داشته و از القوت آمده لکن محل تا این است  
 نیست در آنکه در صورت اولی حکم تحقیق است و اما حد آن شکوک پس گاه در صورت دیگر حکم شرعی  
 معلوم شد باینکه اجرائی احکام حیض باین نمی تواند شد پس قول اول جایز قوت نیست و از کلام شیخ منضم می شود  
 کسانی که قابل تعالی ایام ثلاثه اند استیعاب اوقات بشرط میدانند و اطلاق ثلاثه ایام تا بدان می کنند  
 فقی الصیحا دنی الحیض ثلثة واقضاة عشرة و حمل آن بر بروج مسما دم در هر روز چنانکه سید کان  
 برده بعید است و در فقه رضوی است ما لم تر ثلثة ایام متوالیه و هر چند در صدق ویت هم محقق  
 مسمی کان است لکن نظر تمام عبارت و مجموع ادله استیعاب قوی است تا این می گذارد و فقیه آنکه  
 زنی را انوقت نه والویم اول خون باید و تا ربع اول یوم ثالث مستحبید در عرف آنست که  
 سه روز و خون دیده است یا سه روز از خون آمده و لکن تخلیقاتی که در عادات جاریست و شایع باشد  
 تحقیق است که اگر چه در آن است و آیا شب یا در ایام سهیم که در داخل است یا سه روز یا شب یا در ایام  
 واقع فی الوسط داخل است نه شب و لکن مختار اسکا فی خلاصه علی است علی نقل عن المنتهی و دعوی  
 هم از ایشان منقول شده و احتمال آن در کلام جناب سید سند واقع است فی حال مع احتمال الاقتصار  
 علی النهار فاصلة لصدق ثلثة ایام بعد تمام و الیای منها الا ان الظاهر عدم خلاف است و در آنست

منها فیها و لکن باینکه می نویزد اینست ظاهر بیانی اجماع و مستند خارج بودن شباهل از انظار قصص  
 و مستند تقوی که آن کرده و ظاهر است که مستند داخل باشد و موط است که اگر شب از اول خن را بنیاید  
 در یک مجلس جل و این بیفتات بر اجماعی فروغ شود و مستند و وجهی دارد بلکه چنانکه سابقا اشاره  
 یان نموده ایم نایب مرد و قول توانی و تفرق القبار لای عدم آن استمرار دم و عدم آن متطرق میشود  
 مستند دوم در مجموع عیشره ببار قول تفرق نیز خالی از اجمال نیست احتمالات مذکوره در اینجا نیست و از  
 مستندی نقل شده که اگر زنی را شش نخون یا دو ساعت دیگر بخون نباید از من خون را باشد که جمیع باید کرد و اگر در  
 عیشره سه روز فراهم آید بیض خواهد بود و خالی از بیض باشد و ظاهر عدم اشتراط التواکس این نیز  
 لازم میشود و که بنا بر قول اجماع توانی نیز استیجاب از من ساعات که از فراهم آمدن سه روز کامل شود  
 مستند است لکن ساعات خلوات دم را هر روز بنده است یا حیض بر بقدر ثانی که روز حیض کامل شود  
 قبل از آنکه ساعات و مویست سه روز کامل برسد و بر بقدر اول ساعات خلوات دم در حکم طهر خواهد بود  
 پس باید که در خالی ناز و دیگر شروحات الطهارة را بجا آرایی و نصف حیض نماز از وساطت شباه  
 و نه اگر بیستم القوا یا التفرق علی ما در من القوا فی السراخی و من یجد وضوء و هم لکن زیاده از  
 ده روز می باشد و بنابر اذان همین است که در روز شنبه که باشد و فاضل بحرانی درین مقام نیز خلاف  
 اصحابی تفرق شده نموده است باینکه این میشود که یک حیض تا با نزود و بلکه تا موی نه روز طول  
 کشد و بهرگاه که باشد و اول سوم آنکه اگر کمتر از ده روز می باشد و مراد از آن بالاتفاق در ده روز  
 تمام است لکن فاضل بحرانی آنرا نموده و می یازد بطریق نقل بر این حیضتین و یک حیض طهر را می متداول  
 من الشهور و می کشد و در این مقام مرسد ایست چهارم آنکه خونی که قبل از بلوغ یا بعد  
 یا پس از آن خارج میشود آنرا که در بعضی غرض محذوره است پس در غیر قرینه و بنطیله نجاه است  
 و در قرینه است یا آنکه پس از آنکه است و در آیات وارده درین مقام اختلاف است  
 بعد از آنکه در اینک پس از نجاه سالکی است و اتفاقا و آنستند نیست و بنطیله نجاه است  
 و در سالی که آن اتفاق می افتد در حث طلاق کا قد غلبه الذخیره و بعضی آنرا یک روز پس از

ساکنی حاصل میشود مطلقاً و آن مختار محقق شد و در بحث حیض و مستند قول مشهور مسئله این است که  
 عبد الله که آنحضرت فرموده وقتی کسی در این بخت باشد یا اگر در این بخت باشد از قولی درین وقت  
 من حیث استند جای اهل نیست چه در ایسل محمد بن ابی عمیر مثل مساند غیر اوست و لکن در دلائل من در این  
 اولاً نهایت آنچه از آن استفاد میشود آنست که قرشیه بعد بچاه سال خون امی بند لکن صریح نیست که  
 آن حیض میباشد چرا که آن بکون ذلک سبباً یا لما هو الغالب حالش که افاد فی الذخیره و آن محل نظر  
 چرا که منفی از سائر فساد حیض است لضعف القول باین مطلقاً پس ثبت درین قرشیه هم در حیض  
 خواهد بود علاوه آنکه لفظ حمرة در این مقام در معنی حیض است پس احتیاج بآن باغی ندارد و اگر چه  
 احتمال دیگر نیز منطوق شد و اشکال دیگر نیست که درین روایت ابرامی قرشیه حدی مضبوط نیست پس ایست  
 ستین از آن نمیتواند شد و جایش نیست که هرگاه ازین روایت لایح کردید که قرشیه بعد بچاه سال خون امی بند  
 پس باجماع مرکب تجدید آن ثبت سال ممکن است خصوصاً نظر بانیکه جمع بین روایات ستین و روایات  
 خمسين هم مویده نیست پس اطلاق این روایت محمول بر خصوص ستین میتواند شد سیما نظر بانیکه در مقصود  
 است و قد روی ان القرشیه والنبطیه تریان الدم الی الستین و آن دلالت بر وجود روایت صریح دارد  
 لکن روایات خمسين مطلقاً با قوت مستند معتضد باصل عدم تخصیص است و اصل عدم سقوط عبادت است  
 پس احوط آنست که قرشیه بعد بچاه سال عمل استحاضه بکنند و عبادات را ترک نکنند و در باب حدیث  
 تخیض نمایند و نیز در جمع بین الروایات میتوان گفت که حکم بانقطاع حیض بچاه سال بحسب عبادت  
 ناست و حکم بنبط سال باعتبار ما قد تفرق و لو نادر و از بعض کتب طبیه بانقطاع حیض از سی و  
 سال تا شصت سال معلوم میشود قال شارح القانون المتطبب الجیدانی و یقطع حمل المرأة فی الستین  
 مو الغالب قد یحصل التولید بعد ذلک کویا اعتبار بچاه سال در اکثر روایات باعتبار الغار نادر است  
 من الطرفين و هر چند جمع بر نهی مذکور بظاهر مخالف اجماع است لکن ممکن است که گفته شود که این جمع  
 بر می گردد باعتبار شصت سال یعنی اگر بعد بچاه سال آمدن خون موقوف شود حکم مایس و سقوط عده جاری  
 خواهد شد و اگر خون بحسب عادت بعد خمسين جاری باشد اگر چه نادر است که چنین اتفاق واقع شود پس

ناشت حال رعایت احکام حیض باید کرد یا اینکه گفته شود که شارع بر جمیع مصلحت احکام حکم عام غایب  
خمسین اند پس تقدیم و قاضی الفقیه کبیر در الترویج است مناط اختلاف احکام نیست و وجود حیض بعد  
خمسین بر نظر شارع بمنزله عدم نیست چنانکه انقطاع آن قیاسا پسین در حکم عدم است پس حکم متبرایه بر او  
ببار نمی آید پس هر چند عادت نسبا اختلاف افروز و بلا و مختلف باشند قیاسا حکم انیکه جمعی تصریح کرده اند  
با انیکه حیض باطل می شود پس بنا بر قول اشیان لازم است که در تعریف حیض فیکه عدم اجتماع و حامل  
افزوده شود و کل ظاهر است که حیض باطل می شود و این سلسله چهار قول است یا هیچ اقول انکه  
حیض باطل مطلقا جمیع می تواند شد و می تواند نشود و هم انکه باطل می شود در جمیع می تواند شد  
نمودن سوم که اجتماع شرط است با انکه عادت باشد از سبب روز تا رخ کند چهارم انکه هرگاه  
مصادف با ایام عادت باشد یا تا آخر وقت قیام و در هر دو بصف حیض باشد حکم تحضض می توان کرد و در وقت  
این شرط و قائل صریح بآن ثابت نیست پنجم انکه حیض باطل مطلقا جمیع می تواند شد و می تواند نشود و در سبب  
مکان الله علی جعل حیض جامع حمل و این روایت با وصف ضعف محمول بر بقیه می تواند شد یا بر عادت  
اغلب ثانی روایت صحیح و لا اله الا الله بر کما جی جمع دارد منها عن الجبلی تری الدم امتروک الصلو  
قال نعم ان الجبلی بما قد ذکره الدم یعنی شخصی از حضرت صادق علیه السلام پرسید از حال زن حامله  
که خون را ببیند یا آنگاه که نماز را فرمود آری ببرد پس انکه حامله گاه است که خون را دفع می کند و اطلاقی  
انحال آن دلیل است بر قول اول لکن در بعض روایات وارد شده که حامل هرگاه ببیند خون را بعد از  
سبب روز از وقت عادت تا آنکه در آن خون را می بیند از آنماه که در حیض نمی نشست در آن پس آن خون  
از رحم طست نیست پس عملی که قاضی بعمل می آرد و نماز را با جمیع آن در هرگاه ببیند قبل از وقت نماز  
بنا بر آنکه در وقت پس از آن نیست پس باید که باز از نماز بقدر ایام عادت خود و همین روایت  
می تواند بود پس در آنکه در آن روایت بوجهی که می بیند از آنماه که در حیض نمی نشست در آن پس آن خون  
تالی که در آن وقت پس از آن نیست پس می تواند جمیع بین الروایات است بعضی  
از روایات خلاف این بر تفسیر بعضیات دارد و اگر اجماع بر خلاف آن ثابت نشود و وجه اقوال

می‌تواند بود و چنانچه است که جمیع حیض با حمل نادرست پس جمیع شرائط و قریب حادث قریب نیست  
 خواهد بود و در صورت فقدان آن احتمال حیضیت ضعیف نخواهد شد پس اقتضای آن خواهد بود پس  
 احوط آنست که در صورت عدم قریب حادث فقد صفات ترک حیضه بحال استیجاب آورد  
 و نماز را بجا آورد و تحقیقات استفاده زین و آیات دلالت بر عدم تحیض در صورت باردی و لکن عموم و آ  
 سابقه مؤید عمل اکثر با قاعده مایک که حیضه فحش دلیل بر تحیض است قابل و دلیل قول ثانیه  
 نیست که شیخ در خلاف دعوی جماع کرده بر اینکه حامل است پس حمل حاضر نمیشود و بواسطه آنکه  
 مقام ورم در تعریف حیض حیث اخصاف پس بلکه دفع نیست سرخ رنگ تازه مایل سیاهی  
 که بقوت می‌آید چنانکه از صحیح خبری پسند او دیگر روایات متفاوته میشود و لکن این صفات باعتبار  
 حالات اوقاتست و از اینجا است که بیانات روایات درین خصوص مختلف است پس در روایات مسنده  
 است که اگر خون گریز باشد نماز را ترک نکند و اگر کمتر باشد و زرد رنگ باشد پس نیست بر او مکروه وضو و بعضی روایت  
 بر محض حرمت اکتفا شده و بعضی آخر بر حرارت و حرقت و صاحب خیره فرموده است مقتضای این روایت  
 آنست که حصول این صفات علامت امارت حیض است پس گاه این شرط متحقق نشود حکم حیض داده خواهد شد و دلیل  
 بر خلاف آن یافته شود و قریب آنست که کلام شیخ یوسف بحرا بلکه اصح از آن جاسید سیف است که روایات  
 بسبب اختلاف دلالتی نیست اینکه این اوصاف خاصه که باشد علاوه آنکه قابل انعکاس میباشد و  
 این صفات نسبت با آنکه دانسته که حیض از موضوع احکام است و رجوع در شناختن آن شرع ضروریست  
 و آنچه افاده فرموده خوب است که آنکه کسی که از اخاصه قرار داده اند خاصه علی الاطلاق قرار داده اند  
 و انعکاس خاصه غیر تمام است چنانکه است که مخرج باللیل استغنا کرده اند حیض که در موضوع حکم  
 است لکن معنی شرآن از معنی لغوی حیض پس عدم رجوع بشرح بالمره نمیتواند از حق بر قدر از قیود کرد  
 معنی لغوی و عرفی دلیل معلوم الهی خواهند بود و ما را واصل عدم منفی خواهد شد و چنانکه صفات مذکور گاهی  
 مختلف از حیض میشود و گاهی در غیر حیض نیز یافته میشود مثل آنکه خونی بصفت حیض بعد از تجاوز از  
 عشره باید پس آن استخاصه است با آنکه صفات حیض در آن وجود است پس این صفات تا بهم





محکوم محض است اگر چه بصفت حیض نباشد و از اینجا است که گفتیم این صفا تر خاصه غیر شایسته نیست  
خواص غیر فسخه آری عند التمییز حاجت بصفت بیشتر می شود و در الکراهیه جاری آید لکن در عموم آن  
بعضی فاضل الاجاث شریفه است که تعرض آن انشاء الله در رساله منفرده نموده خواهد شد معاهم قول  
بدانکه هر خونیکه از سه روز کمتر و از ده روز بیشتر نباشد اگر چه مختلف اللون باشد با تمامش بغیر صفت حیض باشد  
نباید مضایقه نکرده و غیر آن تا وقتیکه علم بخلاف حیضیت حاصل نشود یعنی شوق رسد که از قرح یا جرح است  
و اگر در افتاد این سخن تقاضی تحلیل شود بنا بر مشهور حکم حیض در هر گاه حیض دیگر معارض آن نباشد و بگاه  
خون از ده روز تجاوز نکند پس ذات العاده بسوی عادت خود رجوع میکند و مبتدئه مضطرب رجوع  
نمیکند و این مقام بر سه موقف مشتمل است چه حاضر بر قسم نیست مبتدئه و ذات العاده مضطرب  
اول در احکام مبتدئه است بدانکه مبتدئه آنست که خون اول مرتبه دیده باشد و بعضی اطلاق می کنند لفظ  
را بر زن مذکور تا وقتیکه خوشش بیک نقطه قرار گیرد و عادتش منضبط نشود و بنا بر اطلاق اولین این قسم است  
ماد مضطرب می شنود و حکم مبتدئه در خصوص هر چند معلق بر قسم مبتدئه نیست تا تحقق موضوع لغوی باشد یعنی آن  
باشد لکن بعضی روایات مناسبت اطلاق اول دارد و هر گاه این ادعاستی پس بدانکه مبتدئه اخبر حکم  
اول آنکه مبتدئه باین معنی کانت بلکه مضطرب نیز بنا بر شهر علی اصحرج فی الریاض مجرد دیدن خون منقطع شود  
و عبادت ترک می کند و ترک حیضیه العمل آرد و جمعی قائل شده اند باینکه تا سه روز بگذرد نماز ترک کنند  
استظهار للعباده و الاول مختار الشیخ و الثالث مختار السید و اکثر روایا مقام میوید قول اول است و بعضی  
بر خلاف دلالت میکنند مثل استصحابا کالیف سابقه و اصل عدم یعنی اصل نبودن خون حیض و هر چند روایات  
اول اگر دلالت بر قول اول بصراحت میدهد است این از له صلاحیت معارضه آن نیست لکن کلام در افاده  
این مجامع است و عمل بر عموم روایات و اصل کون الدم حیضا باعتبار کونه اغلب ما هنن خارج رجحان  
بحرانی و سید میر قول اتقویت نموده اند و لکن احتیاط بفعل عبادت عمل ترک حیضیه و غیر  
احوط است لعمومات التکلیف قال المحقق فی النافع و الاحتیاط للعباده اولی خصوصاً در صورتیکه  
خون بصفت حیض نباشد و هم آنکه مبتدئه و مضطرب خواه معنی غیر مستقر العاده باشد و خواه معنی بانه

حادث خون نشان ازده روز پنج و نهم آن حیض خراب بود و اگر تجاوز کند ازده روز بر جوع می کند نیز یعنی  
 صفات دم حیض و دم مستحاضه که خون که دیده است مختلف الصفا باشد و شرایط نیز در آن چنانکه خواهد آید  
 آمده باشد و بعضی گمان کرده اند که حکم نیز در مبتداه جاری نمیشود بطاهر مرسله یونس و تعمیم قوی است که صریح  
 است پس بطاهر است و فاضل المعاصر و غیر هم و مرسله محمول است بذرت اعتبار مبتداه و بسوی تیز خیز که در پیش  
 برو صنف طبعی میباشد سوّم آنکه هرگاه تیز در خون مبتداه متحقق باشد یا شرط آن مفقود باشد با جوع میکند بسوی  
 اقارب و خواه مادر او باشد و خواه غیر **و** تقریباً یونین باشد یا با حد اعلی المشهور و مستند آن خبری است که  
 ضعف آنرا منجر بشهرت دعوی اجماع دانسته اند چه در آن اردست که سوال کردند از حال زنی که در اول مرتبه  
 حیضش آمد و ناسه طول کشید فرمود قوّه ها مثل اقوّه نسائی یعنی حیض او مثل حیض زنان است  
 و مبتدایان زنان قرابت او هستند بعد از آن فرمود فان کن نسائها مختلفات فاکثر خلوصها  
 غشیره ایام و اقله ثلثه ایام یعنی پس اگر زنان قرابت او مختلف باشند پس اکثر تحیض او در وقت  
 و اقل آن است و درست و در خبر راره و خبر محمد بن مسلم وارد است که در حجت مستحاضه اگر مبتدایان خود را  
 پس است که با قریب آنها و خلط و شکلی نیست در اینکه مبتداه بالمعنی الاخص همین حکم دارد و لکن بعضی تعمیم کرده اند  
 و بعضی فاضل معاصرین آنرا اختیار فرموده و حکما از قوت نیست لکن روایت اخیر مضطر به این شامل است  
 و مضطر به معنی اخص از آن است که در آن لازم است لکن درین مقام تحقیق خیر ضرورت یکایک را  
 با قارب خیال کند در روایت اولی استفاد نمی و مقتضی استغراق است لکن علم با اتفاق عادت آنها  
 نادر الوقوع است بلکه استحیل است هرگاه عموم نسبت بندگان مردگان گرفته شود پس لا محاله  
 محمول بر زنان خواهد بود که استعلام حالشان ممکن باشد و باین حل پس تکلیف بتیغای خالی از غشیرت  
 از اینجا است که جمعی لفظ مذکور را بر اغلب نسائهم حمل کرده اند و محاورات عرفانی آن میکنند و در او  
 دیگر وارد شده اگر شناسد ایام نفاس خود را و بتلی شود نشیند بقدر ایام مادر خود یا خواهر خود یا  
 خود و اگر تفایک زن در صورت عدم تحقق تخالف محل مایل است اگر چه این روایت اشعار می  
 دارد و چه او را شناسد ضعیف و ثانیاً حمل آن بر همه ممکن از معرفت عادت دیگر زنان است

ممکن است پس فرض آن خواهد بود که در صورت انحصار یا عدم ممکن از دست اعلام حال جمیع بکین  
 ستر اند کرد و در صورت تعدد و تفسیر دریافت حال شایع جمیع با غلبت آن در کمال است بکذا افان  
 السید منطاب شاه فی الریاض دیگر آنکه مقده راجوع با قارب مقدم است بر جمیع بهم سنان او یکن  
 است اول شهر است و بعضی قائلین بآن قید اتحاد بدو در سنان بلکه اقارب نیز و قید اتحاد اقارب  
 در صورت تعدد اقارب با خود آنها با عدم موافقت عادت یا عدم علم بعبادت آنها راجوع بهم  
 خواهد شد بدون آن دلیل غیر عموم نمی آید چنان شایست اقارب غیر اقارب انهم سنان بدو و غلبه  
 آنکه در اضافت ادعای طلب است کافی است لکن این غیر متبادر است و بعضی اقارب را اقارب  
 خوانده اند و آنهم ثابت نیست لکن راجوع بهم سنان بدو با اعتبار حصول منظمه می تواند شد و نماید سکن از امر  
 یونس چندان وارد است که زن در اول حیض خون دافرد پس حیض او ده روز می باشد پس همیشه  
 هر قدر که سن او زیاد میشود خوش و بکمی می آرد تا آنکه بسبب و زیر می آید این وایت دلالت دارد بر آنکه  
 مقدار حیض سنان مختلف میشود پس نماینده سنان می تواند دیگر آنکه حوط است که اول راجوع بسبب  
 اقارب و بکند و هرگاه آنها منقود باشند یا احتلا با هم داشته باشند پس جمیع بهم سنان یا لکن راجوع تمام  
 آنها از ممتد او بلکه نمیتواند غالباً بلکه کفایت میکند راجوع بهم سنان بدو از زمانیکه استعلام حال  
 شان قیام اند کرد و افاد السید منطاب شاه و لکن از بعضی آیات سابقه با اعتبار معنی ظاهر ظاهر میشود  
 که بعد از تعدد اقارب جمیع بسبب و زوده روز که اقل از حیض است می تواند کرد و کیفایا کان هرگاه بهم سنان  
 نیز بهم سنان مختلف بوده باشند و تفسیر حاصل شد بر جمیع بروایا میکند محقق و شرع فرموده که متبادر  
 در هر ایام حیض روز حیض قرار میدهند یا درگاه روز و درگاه دیگر روز و لکن بعضی تقسیم سه روز  
 روز و بعضی معکوس قائل شده اند و شارح محاصره ایده است متبادر المعضی اعلم گرفته بلکه فرموده است که  
 نتیجه نیز در مصنف در حکم شریک است لکن در قیام اول استخراج نتیجه و تفسیر و برونفت روز و در حکم متبادر  
 بر روز و بفت روز گفته اند و بعضی قائل بوده و سنید و ریاض المسائل فقط بر دو روز و بعضی  
 از ساء التفکر در روز و ن تمیز آنها و بین غیر و بعضی قائل شده اند باینکه از سه روز و یک روز و بعضی

لاکثر الحیض و بعضی در هر ماه سه روز قرار داده اند بر ما اقل حیض که قدر متیقن است و روایا و اقوال درین خصوص  
اختلاف بسیار دارد و عمل سوده و زور و در اول مبتدأ از نضایت است لکن بعضی آنرا عام نمیدانند و بعضی  
در هر دو ماه در ماه اول سه روز حیض را می بیند و در ماه دیگر سه روز و عبارت است خیالی از اجابت و قول مجتهدان  
سابقه خاتمه است و لکن احتیاط در اختیار نیست که ذکر آن پسند ظاهر است و موقوف در ذکر احکام و العاده  
بسیار است لکن آنچه حاصل میشود بکثرت و وجه عاد مشتق از عود است پسینه و واحد تا نخواهد شد و لکن بکثرت  
موقوفه است تا بعد از آن اذ انفق شهران عدة ایام سوء فمناک یا صها و مرسله یعنی لقول سلی الله للشیع  
ایام مهاد علی الصلوة ایام قرآنک فعلی الله لم یجعل القراء الواحد سنة ان قال لکن لهما الاقراء  
حیضتان فصاعد الی آخره بالکمال و درین است و اگر نیست شاید که یکفما کان مشهور است که قادر است  
اولی عادت و قیسه و عدد و در معاد و عادت عدد و در هر ماه سوم عاد و قیسه تنها و نوع اول از عاد متحقق  
در دو ماه و باقی اتحاد و وقت شهر واحد صورت نمی پذیرد و نوع دوم که یکماه در هر یک از اجابت و بعضی این قسم را اعتبار  
نکرده اند و آن ضعیف است موقوفه است بر اعتبار آن نیست و بجا نخرج الغالب علیها است که وقت آن متحد  
باشد و عدد مختلف باشد و آن نیز مقتضی تقدیر است و اگر مراد از آن وقت که در هر یک از اجابت و بعضی این قسم را اعتبار  
که اتحاد وقت از آخر حیض یا وسط آن معاد نمی شود و اعتبار اول و آخر وسط و آخر حکم است لهذا بعضی از معاصرین  
آنرا قسم و مقبره دانسته اند لکن فرموده است که من مطلق شده ام که کسی این امر متعبد به باشد یا حکمی است بی آن که کرده باشد و اگر  
اتحاد وقت را عم قرار دهند از اتحاد وقت مراد اتحاد آن رسانند و یا اوساط پس کلام عم و مختصرا هم  
و کما فی غیر نیست که اتحاد عم مراد شش ماهی است که عرض یا قیام اخرازمین خواهد بود و از راه عدم اعتبار آن کما انشاء  
کلام المعاصر درام مجده و قریه بر آن است که در مضطر که بهیچ وقت و العود او احد بهای هر ماه و وسط حیض  
بنخاطر و شبهه باشد تعرض مثل این قسام نموده اند قال فی شرح اللغه اما لو نسبت احد هما خاتمه  
فان کان الوقت اخذت الحد کالروایا و العاد جعلت ما یقین من الوقت حیضا و اولی و آخر  
او ما بینهما و اکثرت باحد الروایا الی آخره و افاد پس آن نمی بد که علم عبادت بحکم این است و مقبره  
تعرض به نیست و صورتی نیست که هرگاه این درستی پس آنکه در اینجا چند است و اول آنکه در صورت

تعیین عادت و قاعده و سرگاه خون در وقت آن می بیند حکم بحیض بودن آن مجرب و تواتر میکند خواه آن بصفت  
 حیض باشد یا خواه شبانه بلکه صاحب عادت دقیقه تنها نیز در این حکم ترکیب است و کلامی نیست که در صورت  
 تقدم و تاخر از عادت پس اگر قبل بکریز یا دور و نزدیک یا متاخر باشد هیچ تصریح کرده باینکه مجرب  
 رویت حکم بحیض نکند چنانکه شیخ در مبسوط و سید در مدارک گفته و بعضی شرط کرده اند که خون اگر دیده بصفت  
 باشد لکن مقام مقتضی تفصیل است پس بدانکه در صورت تقدم مفاد و خصوص علم است و حکم بطریق آن نیست  
 چه بمفاد و موقوفه سماع عادت است که تقدم می کند بلکه موقوفت عادت کمتر است و سید هم در صورت تقدم حکم بحیض  
 بودن بهم میرسد و استظهار بفعل عبادت کار عسر نیست پس رجوع بطنه در امثال این مقام دور و نزدیک  
 و یونین و آلت احتمال دارد که بر جهت تیش واقع شده باشد پس اگر مطنه در سه روز تقدم بحیض است هر سه حکم بحیض است  
 و لکن در بعضی روایات است که عمل استظهار نماید خصوصاً سرگاه خون بصفت حیض باشد و عجب است این روایت  
 ثانی علیه الرحمه که حکم عادت بر خون مقدم مطلقاً و مسالک جابر سنائیه بلکه حکم تیش حکم تیره و مضطر بر آواز  
 با آنکه عقل و نقل بخلاف آن دلالت و اختیاری دارد و مکرر تخصیص و هشود تفاوت و فاحش لکن ظاهر کلامش این  
 محل را بگشاید و هرگاه این دانستی پس بدانکه سرگاه خون عادت متاخر باشد پس جمعی از علما تصریح کرده اند  
 باینکه حکم تقدم دارد چه خون عادت چنانکه گاه است تقدم میشود گاه است که متاخر میشود و تفاوت در  
 خون عادت تقدم و تاخر سیر و اکثر زمانهاست حکم در موضوعات اکثر متبنی بر طنون غالبه می باشد  
 بلکه بعضی از افاضل فخر را باعث زیادت استعدا است و لکن حکمش محل نظر است خلاف شهید ثانی  
 در اینجا قوی دارد و بعضی روایات مثل وثقه ابو بصیر عن الصادق علیه السلام می آید آن میکند حیث فترده  
 آن قبل الحیض بیومین ففهم من الحیض ان کان بعد الحیض بیومین فلیس من الحیض و لکن این  
 روایات احتمالات عدیده دارد چنانکه در و خیر را بنی فضل از کرده ایم تحقیق همین است که تقدم تاخیر  
 از مبدأ عادت قاض و تحضیح مجرب رویت نیست آری حکم تحضیص است که تقدم و تاخر فاحش خصوصاً سرگاه  
 از آخر عادت باشد و صورت انتظامی صفت فقدان پس در بین تمام مراعات حال مضطر با و است  
 چه این چنین بحسب مضطر است اگر چه عیب و ذات العاوه است آنچه از جامع المقاصد نقل شده که تقدم

علی القاعده و محکوم محقق شود که علم جیغی از بدن آن حاصل گردد و بتخصیص نص است من غیر دلیل و هم آنکه کاه  
 عادت بقصد عادت باید اشکال نیست اگر از عادت تجاوز کند پس اوست استظهار ترک عبادت بدین شکل  
 حال کم جیغی است و بکنند و کن در مقام چند خیر لایق تعرض است اول تحقیق حکم استظهار پس آنکه بعضی این  
 استظهار را بر وجهی در بعضی صورتها حکم قائل گردیده من و آن حجاب و کفیا کان بعضی از علما اشکال کرده  
 که عادت کمال از رجحان شرعی باشد چنانکه ترک آن استظهار و این اشکال اختصاص بقول احصاء عام دارد  
 بلکه در اصل بهر اشکال حتی اگر عبادت کاه مساوی الطریقین باشد هر چه بگوید تواند بود بلکه در قول و جوب این  
 اشکال را راجعی است چه اگر فایده جوب اظهار قائل تخیر و اختیار حائض میباشند و اختیار در استظهار  
 و در روزی تسلیم نیست که حائض در فعل ترک عبادت در روز و هم مساوی است باشد پس اشکال آنکه در اول  
 تقریر بوجهی که ظاهر القاعده است و آنرا نمی تواند بود و حل این اشکال عام الورد در و غیر مفصلا ذکر کرده ایم و لکن بنا بر  
 اصل مسئله رجوع باصل و آیه مسئله لازم است پس آنکه در اکثر روایات حکم استظهار وارد است و چند روایت  
 حکم بعمل استخاصه در ما روی القاعده و در گذشته و جمع من الروایات بخند و چه ممکن است یکی آنکه روایات اول  
 محمول است بر آنکه روایاتیه محمول بیان مجاز و هم آنکه روایات اول محمول بر وجوب استظهار محمول  
 بر تفسیر عموم آنکه عموم عمل استخاصه محمول بر بعد آیات استظهار با حقول و وجوب الجمع بعد الوجهین الاخرین  
 سالی از وقت نیست که در اختلافی از غیر الزامی و هم آنکه استظهار خواه و حبیب باشد خواه مند و چند  
 در دست و آیات درین باب نیز اختلاف بسیار دارد از بعضی روایات یکروز و در روز و در روز و در روز  
 استظهار میشود از بعضی یکروز و در روز و در روز و در روز و در روز و در روز و در روز و در روز و در روز  
 الیوم و الیومین و عادت او بحسب اختلاف و آیات قوال نیز مختلف است بعضی عاصرین درین مقام تحقیق  
 شریقی در جوابه الکلام قاعده فرموده شخصی آنست که این اختلاف و آیات محمول بر اختلاف عادت است  
 و هر واحد از آنها استظهار از تمام شریعت یعنی تمام عملی است که در پس آنکه عادت هر روز دارد و میگوید  
 استظهار کرد و آنکه عادت هر روز است و در روز پس در روز استظهار نماید علی هذا القیاس و آن قول  
 بقوله لا یفرق بین روز و لیل و لیل و روز و در جمیع این روایات و آیه یکروز استظهار و بعضی

اخبار معتبره و قصه آفریننده که الفاظ روایات عبارتست فقها را در تفریح و تنويع نمایند و کلام  
 از وقت متأخر است و لکن بنا بر مشا و اشخاص شریفه که عند التامل در نظر قاصر بر کلام فاضل معاصر وارد میشود  
 آنرا مشروحاً در و جیرا تو فرکرده ایم لکن اطلاع علیه فی وجه الیه قول مشهور که از قوت نیست مظهر التردد  
 فی التخییر و عدم التعرض فیها لانا و اعلم بعد قد رتقا از استظهار احتیاط در فعل عبادت با عمل استحضار  
 ترک حیضیه سوم آنکه هرگاه خوش بعد از عادت بر عیشر منقطع و پیش و نیست که همان حیضیه است  
 صریح نظر رسیده بنابرین قضایا صوم با بعد استظهار لازم است مصلوحتان چه در حیضیه چه در عیشریه  
 بالمره ساقط نمی شود پس قضای آن بعد لازم است بخلاف صلوحت که ادا و قضایش ساقط است و روایا بر خلاف  
 مشهور و آلات از دیگر آنچه از روایا ظاهر میشود نیست که بعد استظهار استحضار است خون بر عیشر منقطع شود  
 یا نشود و لهذا بعض متاخرین درین حکم تامل نموده اند و این معنی مرجع است که اختلاف و آیات عظام  
 استظهار محمول بر تنويع باشد چه هرگاه استظهار بقدر تمام عیشره نسبت به هر فرد مقتضایا باشد بعد از آن  
 استحضار خواهد بود بخلاف آنکه محمول بر تخییر باشد چه در بصورت بعد استظهار تمامه از عیشره باقی ماند و فرض  
 بودن آن غیر حاصل پس قوت آن تنويع ازین لایح میگرد و رسید علیه الرحمه حمل بر تنويع است مقید بقا  
 عادات زنان بنده چه پیشتر همین است که ایام عادت استظهار عیشره میرسد پس روقتی که خون عادت  
 در استظهار میگذرد و زیاد و روزیاست و عیشره برسد استحضار بن با بعد تصور می تواند شد و این  
 لازم نمی آید که هرگاه عادتش قلیل باشد در بصورت هم بنا بر قول ایشان در عادت استظهار با بعد  
 استحضار با پیش و ایت ثم می استحضار نیز محمول بر افراد غالبه خواهد بود و ممکن است که محمول شود بر آنکه  
 در ظاهر استحضار است سرچند در صورت الفطاع عیشره حیضیت آن لایح میگرد و چنانکه استظهار  
 بظاهر حیض است در صورت تجاوز از عیشره منکشف میشود که استحضار به است این معنی بدست  
 انطباق کلی ارد و انادر در مقام من حیث الدلیل اشکال است لکن مشهور است که اذان بکون اجابا  
 لکن در صورت عدم تجاوز از عیشره عمل بران متعین است چه قول مشهور و قول تنويع و استظهار  
 در روز سه و متفق اند بر آنکه باید که آن ده روز با تمام محکوم بحیضیت باشد پس قضای سوم

[illegible]



از ماه بوده اول و آخر از اند سبب آنکه مجموع عادت سبب بیان بول گردیده پس آن شش ماه  
قبل بکری و بعد در سرد و صورت تمیقن است حکم حیض در آن جزا جاری می یازد و بعد از آن مجموع بر او بار  
می کند و هر مرتبه که مطابقت بعادت و دهم شده باشد آنرا احتیاطاً بکند و از طریق تنبها و بین آنرا خصوصاً  
و اگر وسط حقیقی را بخاطر دهم شده باشد بلکه فی الجمله بداند که در آن ماهی عادت او فلان روز واقع شد بکری و فلان  
روز بعد آن حیض تمیقن آید و کمال بگیرد و اند عدد در آن مناسب حال خود استقامت او و سبب او را و اعراض  
نیاید و سبب آن این تعیین و اگر اول آید و در روز دیگر متصل آن بقیا حیض است و بعد از آن در بعضی  
دارد و همچنین اگر آخرش آید و در روز مقدم بر آن حیض تمیقن آید و مقدم بر آن کمال عدد و در آن  
و بکذا شیخ شهید ثانی علیه الرحمه فرموده است که احتیاطی بر آن غایب در صورت آن نزد ماست که جمیع بین  
تکلف نماید اگر چه جلش جایز نباشد و تفصیل و آیاتش اهدا شد ان شاء الله تعالی مسئله آنکه عادت عدد و در  
نه عادت و قیامه مثلاً بداند که هفت روز در ماه حیض آید پس هرگاه صاحب جنین عادت آنرا زده و در  
باید بقدر هفت روز حسب عادت خود خون حیض قرار میدهد و باز او را استحاضه شیر و لکن چون که وقت را  
نمی شناسد و تعیین آنیم حیض را ابتدای آنچه از خون دیده است و در اوساط آن اختیار دارد تا وقتیکه در هفت  
روز از عادت کمی واقع نشود مثلاً هرگاه پانزده روز خون آید اگر خواسته باشد هفت روز اول حیض  
دهد و اگر خواسته باشد از روز دوم ابتدا بحساب عادت بکند و اگر خواسته باشد از روز سوم و بکذا الی الثانی  
و اول و آخر استحاضه قرار میدهد و اگر حساب از نهم بکری تا آخر بانها خواهد رسید حکم استحضه نخستین اول  
دم خواهد کرد و از روز نهم تجاوز نمی تواند کرد چه در صورت روز عادت و سبب آن باشد و وقت بیست و یکم  
مضطرباً العاده و مبتداه غیر مستقر العاده هرگاه خوشان تجاوز کند از ده روز رجوع میکند تمیز اگر خون  
مختلف اللون و متمیز الصفات باشد در حدیث صحیح وارد است از زنی که خوش دوام و استمرار بهر سبب  
بداند که آیا حیض است یا غیر آن فرمود که خون حیض که ممانه تیره رنگ که برای او قوت دفع و حرارت است  
استحاضه سرد و زرد است پس وقتیکه در خون گرمی و قوی و تیرگی بسیار باید که نماز را ترک نماید و در اینجا چند  
نوع حیض است اول تعدد صفات حیض پس آنکه از آنجمله است صفات مذکوره و در آن صحیحه مذکوره

صفات حیض است از آنجمله است غلط آن در بعضی روایات آمده که خون استحاضه وقت دارد  
 پس از آنکه آن قوف نهاده بود و از آنجمله است آنکه گریه که بعضی از علما آنرا در صفات حیض ذکر  
 کرده اند ضد آنرا در صفات استحاضه شایب میدانند فرموده که دلیل بر آن قائم نشده مگر تخریج است  
 از آنرا منظمه اعتبار آن در مقام محل نظر است بچگونگی تعلیق است با جسم حیض و مقتضای آن حصول علم  
 است که منتهی است به جای آن اعتبار طین محتاج بدلیل است پس کلمه غیر مختص است بصفا منحصیه  
 است یعنی آنکه در آن اعتبار طلق علامات و صفات قوی است و حیض قوی از داده اند و ضعیف استحاضه و در آن  
 ضعیف است و اگر گفته اند یکی نیست پس یک سیاه نیست پس رخ قوی بسته اند و آنرا بر شق تخریج داده  
 و آنرا از اسفر قوی تر نموده و آنرا از آنکه دو هم باشد پس سیاه را آنکه گریه از آنکه را آنکه کمی دارد و یا با مله  
 را از آنکه آنست که بسته شود و هم قوام پس قوام دارد از آنکه قوی تر باشد و صفات و صفات بر حد و  
 و آنرا بر حد است که صفات آنرا بر فاقد و صفات هیچ داده اند لکن در موضوعات علی بر مظهر استبعادی ندارد  
 بکارگاه نیست که اکثر احکام حیض بر مظهر استتبی است و از اینجا است که جناب سید سند در آخر کلامش فرموده که  
 آنکه در مایه شده و به شق قوتی و واضح حیض که با بطنه در حکم بحیض است و آن بعینیت است اگر خون بسته  
 قشقه باشد مثل آنکه سه روز بزرگ سرخ بنید و سه روز بزرگ سیاه و بکار زد رنگ پس آیا حکم بحیض مختص  
 بزرگ سیاه یا حرمت اینها و ترکی حکم خواهند شد و قول است و قولانی را جناب سید علیه الرحمه تخریج داده  
 دو هم آنکه از جمله شروط تین است که آن خونیکه بصف حیض باشد از سه روز کمتر باشد و از ده روز زیاده  
 و یا آنکه از خونیکه از سه روز کمتر باشد از ده روز بیشتر حیض نیست و اعتبار این بر دو امر باجماع متقول و اجاب  
 معتبره لایح سیکر و در اطلاق عمل تمیز از عبارات روایات مفهوم میشود و منافی آن نیست چه مطلق بر  
 شیه محمول میشود و در اینست و نس تعمیمیکه نسبت بقلت و کثرت آن خون دارد کثرت محمول بر  
 اصل حیض آنکه آن تین باشد و روایات آن در روایات موجود پس قول تعمیم و الغار شرطی و تائید  
 نیز آنکه بعضی افاده اصل تین را نیز فرموده بیهیست که صرح به السید بکند طاب ثراه  
 و تین را بر آنکه بصف حیض است هرگاه از سه روز تجاوز نشود و آیا بعضی آنرا حیض شمر

میتوان ادوهرگاه از سه روز کمتر باشد آیا تمیز او بر و ایات لازم است یا تسعین است درین صورتها بطریق  
 نسو و روایات قول اول اسیدند اقرب دانسته و آن محلی تا مل است چنانچه در حاکمیه شرح  
 کبیر چنین بقلم آمده سووم خونیکه از حیض خارج است و در طهر محسوب ده روز که اقل طهر است کمتر نباشد  
 والا آنکه محکوم بحضیت یا مثل آن که در طرف آخر طهر تخلل واقع است معارض خواهد شد و اگر  
 ولیکن صاحب ارک و ذکر می تقدم را مرجح دانسته اند و بعضی تر و ذکر کرده اند در اربع چهار روز از ده  
 تجاوز کرده باشد والا تمیز موثر نخواهد بود چنانچه عشره و ما قبل منها اگر چه چون مختلف الالوان بوده باشد حیض  
 پنجم آنکه عادت معارض تمیز نباشد و هرگاه این آیه این است که رجوع مضطرب و مبتداه بتمیز اشراط می باشد  
 مشهور است جمعی دعوی اجماع بر آن کرده اند که بعضی از این سره نقل کرده اند که بنا بر اقل حیض اگر کسی  
 و متعرض کر تمیز نشود و از ابوالصلح تقی علیه الرحمه منقول است که مضطرب رجوع می کند بسوی زنان پس  
 اگر مفقود باشند رجوع تمیزی کند و مبتداه رجوع میکند بعد از شان خود تا آنکه عادتش استقرار یابد  
 مسلم هرگاه اصل تمیز با شرائط آن بهم نیاید مبتداه بمعنی احض یعنی آنکه اول مرتبه چون  
 را دیده باشد رجوع میکند بسوی عادت اهل خود از مادر و عشا تر و خواه پدری باشد و خواه  
 مادری و همین بدین جهت است و مستندش و بهی ضعیف است که ضعیف است بشارت بنجر نبسته اند و در آن  
 است که دخری احض او نش آید پس سه ماه طول کشید فرمود که حیض و مثل حیض زنان و ست و در ولایت  
 آن نظری است و موثقه و ارد است که مستحاضه نظر می کند بعضی با خون در این مقام می کند با قرآن یا  
 او علی ان کون الاقرار بالهرة لا بالنون و در موثقه دیگر و ارد اگر کسی از زنی ایام نفاس و زوال  
 بتلی شود یا متداخون نشیند بقدر ایام مادر خود یا خواهر خود یا خاله خود و استظهار نماید بدو ثلث آن  
 و جناب سیدند علیه الرحمه فرموده که این هر دو روایت را دالتی بر مطلق بودن  
 الوجه نیست چه این روایات آن مضطرب را شامل است با این همه ولالت می کند بر اکثر احض  
 زنان اگر چه کسی باشد کسی با آن قائل نیست چه آنکه رجوع بعضی آنکافی نیست اند  
 البته اکثر بقول بعضی نخواهد بود و آن آنکه کاسه می دهند و قیة اعلیٰ القیاس است

[illegible]

المستحق صاحب فخر و غیره و در اول عمل سه روز را متعین است و عبادت حدیث کار از اجمال  
و عمل علی المشهور غیر بعد جمیع الروایات الباقی شهر القبول بلک بدین الاحصاء کلکن احتمال دارد که  
زن استاده تعیین جنس خیر باشد چنانکه سید مرتضی علیه الرحمه درباره مبتداه افاده فرموده جمیع من الاخبار بان  
عنوان نیز حاصل می تواند شد و الاول احوط و السد لعلم و احوط منه عدم العدول من السبعة و در سبعة  
زنی که به بند خون یا پسر و ز و طهر یا پنج روز یا به بند خون یا چهار روز و طهر شش روز است  
خون نما ز را ترک می کند و هرگاه پاک را می یابد نماز را بجا آورد و ناسی و زمین عمل را می کند پس پاکه سنی و تمام  
عمل استحاضه را بجا آورد و آنرا بتفصیل بیان فرموده و شیخ بسوی این روایت می فرموده لکن عمل بان شکل  
چون اکثر روایات دلالت دارد که طهر اقل زده روز نمی باشد و دعوی جمیع نیز بیان کرده اند و خلا در آن ظاهر نیست  
روایتینا فات ظاهره بان دارد و قول فاضل بحرانی و من بخیر و خود شافعی است از اقتصاد و منقول  
که مضطرب در سبراه هفت روز قرار میدهد یا در شهر اول سه روز و در دوم ده روز و مبتداه آن هفت روز  
عدول نمیکند و از جامع نقل شده که مضطرب مبتداه هر دو و هفت روز و سه روز بخیر اند و از خلا فی شیخ  
که مبتداه تخفیف میکند شش روز یا هفت روز یا سه روز و زده روز و از این جمله منقول است که مبتداه در هفت  
وسه و ده بخیر است و متحیره عمل با حیا لازم است باینکه جمیع کند در میان عمل حیض و عمل استحاضه از  
و غلبه نقل شده که دایماده روز حیض و ده روز طهر قرار میدهد در جایکه زن تعیین ایام یا مقدار آن اختیار  
حیضش مستلزم است یا لازم است که اول خودش را حیض قرار دهد جمعی طهر در او کول می فرموده اند و  
و عدم امکان الترجیح بعضی تعیین اول را لازم دانسته اند لکن عدت من اول عراته لولم الاول الثانی  
عشرة ایام ثم می ستحاضه و الموقوف برکات الصلوة عشرة ایام ثم فصلی عشرین یوما و یومیه الاعتبار و قاعده  
الامکان و عمل این قول اگر اقرب نباشد اقل که احوط خواهد بود و از کلام شیخ شهید آدر و فضیلت می شود که  
لازم است بر او آنکه امری را که در ماه اول اختیار کرده بطبق آن در ماه دیگر نیز اختیار کند و وقت سابق از آن  
نهد و جناب سید علیه الرحمه فرموده است که دلش و انقضت متقاضییم اگر بیان حکام خاص است بلکه  
احکام آن متعدد است و اول آنکه وجوب نیست بر او نماز و روزه و طواف بلکه در آن است بر او نماز و طواف

و روزی است که خود اگر بگوید آنرا و نصوص سبع علیها بر آن لالت دارد و این حکم در حال حیض ظاهر است  
 لکن بعضی از اعلام تصریح کرده اند که اگر قرنی نیست باید بقای حیض بقای ازان قبل آنکه غسل کند و ظاهر مراد آنست  
 که غسل شرط صوم و صلوٰه و مانند آنست آنکه اصل وجوب بشهر چنانچه نفی وجوب بظاهر صحت ندارد  
 و چنانچه فرست که صوم و صلوٰه از دور الی آخر صحیح نیست لکن نفی اصل وجوب و نفی توان کردن  
 وجوب نیست در زمان عدم غسل لا بشرط و نه ان الصلوة علی الکافر واجب زمان الکفر  
 لا بشرط و باز آمده است که قرنی نیست میان حیوانات و اجزای مسنونہ چهل و هفت شرط است صحیح است  
 یعنی صلوٰه و صوم مطلقا و طواف واجب جماعا و بنا بر اصح در طواف مندوب و بنا بر قول دیگر که استحباب  
 است نیز طهارت شرط است در حائض قبل غسل اصل مسجد مقبولند و طواف موقوف است بر آنست  
 تحصیل نماز در خصوص شهره طهارت و صحت اولین کلامش اجمالی است و دعوی اجماع از سیاق کلامش  
 و شقوق گفته متفاد می نماید و بیان این اجمالی آنکه بعضی از علما مثل سیراق و اما و غسل جنابت شرط  
 صحت صوم مطلقا میدانند و بنا بر اینست که غسل غایب است از اجزای ماه رمضان قضای آنست هلا قوی و در  
 الحاق غسل حیض با آنست که در مذکور اصحاب آن تعرض کرده اند تا آنکه علامه علیہ الرحمہ در منتهی فرموده که لغز  
 صریح این باب این است که اگر چه احق اقرب است و صوم واجب غیر رمضان و قضا آن و در صوم  
 مندوب اصل شرط غسل غیر ثابت پس حکم کلی شرط طهارت در اولین علی الاطلاق بلکه دعوی اجماع  
 بر آنست که از اهل اجماع و افاضل است و در حالت بقای حیض بلکه نقایض در میان و خون حیض و که محکوم  
 به نیست بنا بر مشهور اگر طهارتی بکند رافع حد خواهد شد که بنا بر قول فاضل سجرا علیه الرحمہ در بیان ایم  
 بنیینه احد طهارت اگر چه کمر ازده است هر میداند و نوشته شد است حکم دیگر که از فروع حکم اول نیست  
 که قوی که بعد از آن وقت نماز حاضر شود و با وصف آنکه وسعت نماز تحصیل مقدار منقوده آن  
 در وقت قضا علی ایضا از سایر را خوانده باشد بواسطه قضا آن نماز میبست مذنب شد بلکه بعضی  
 دعوی علی اینست که بگوید انقضای آن و التعمیر و حین شرط ممکن علی ما ذکر در آن مذکور  
 نیست لکن بیا در آن چنین است در صورت عدم حصول شرط در سقوط قضا این چنینست و سید

خلافت و اندوخته اند که گفته اند یک شستن مانند اکثر نماز از انجا پیش می آید و این اکثر علمای ذکر کرده  
 و ممکن است که احتیاج کند برای ایشان به عموم موثقت کند و عموم مفهوم را و اینکه دلالت بر بقوت مضاد از  
 از زنی که دو رکعت ظهر یا عصر باشد و اثبات قضای است ثالثه مغرب گاه دو رکعت آزاد را یافته شد چنان  
 روایات لکن حکم قضای تمام نماز چنانکه دعا ایشان است باین تکلیف لازم نیست و چنین است  
 رکعت احدی از مغرب بمفهوم حکم ظهر بقضا آخر آن اردن بر تمام نماز فاعل و بعضی از خصوصیت  
 ظاهر بطور ابر این روایات من غیر تعد عن صریح اللفظ فتوی داده اند که شیخ و ضعف در مانع حکم است  
 آن است و علم ممکن از فرضیة محال بر طهارت موقوف است و تکلیف بطریقه و شرطی تواند شد و قضا  
 فرع اصل و جوب است از اینجا است که اگر از اول منظر باشد معنی مانع بقدر آن کار نخواهد بود و اگر از آخر  
 وقت رکعت بقدر طهارت یک رکعت بعد بقا رخصه باید بر او است ایان باین عموم النبوی من احسن  
 الصلوة رکعة فقد ادرک الصلوة و روایات مخصوصه مخصوص عموم بر این مدلول دارد  
 و بعضی از علما چون که نظرشان بر روایات مخصوصه بصلوة و عصر و غدا مقصور است در وجوب طهارت  
 تامل کرده اند و لکن اصح و اشرع عموم است پس بر آن دراک نظریں در آن تعلیل حکمت از وقت کافی خواهد  
 و همچنین بر آن عثمان بن چهار رکعت کما قد نظن لما ذکرنا فی مسئلة الاختصاص والاشترک الاشرط  
 شش رکعت کما یثیر الیه کلام الصدوق اگر بسبیل تمیل نباشد و جهش ظهور کند و اما درین ادعا  
 تمام نماز در او محسوب آید شد کما هو المشهور یا همه شش قضا است چنانچه قوع بر رکعت اولی بمقام رکعت  
 اخیر بعت خروج آن میشود از حکم ادو خروج باقی واضح است یا آن رکعت که در نماز واقع شده  
 خواهد بود و آنکه خارج است قضا خواهد بود و احتمال اول نظر بطاهر حدیث نبوی انما استمال است  
 ثمة نزاع معتد به نیست چه بر مذہب جوبیت ادو قضا اثر دارد و اما بنا بر تحقیق که نیست قریب اتفاقا  
 می تواند شد فائده معتد به آن دارد و مع هذا نزاع در این خصوص نزاع لفظی بر یک دو چار معنی است  
 که در وقت مؤلف واقع شود پس بگویند بسبیل تحقیق نماز کنایه اداسی توان گفت و اگر مراد  
 از آن نماز است که تمامها خارج از وقت نشود پس در صورت معنی ادبنا تامل تامل آن خواهد

[illegible]



اشتمال نظر حاصل من اخبار بین مع عدم التهمة بخلاف بین الطائفتين دستندش اگر چه و کجای  
 که آن یکم که ما فی الزمان و حدیث حسن العدة و الحیض للنساء اذا دعت قتل  
 را آورده فرموده است و توفیق بعد التهمة لاستصحاب الایات الساقية و اشعار بعض المقبرة بعدم القدر فی صوة  
 التهمة بانکه اگر آن می بود که مستلزم اجماعی گفته اند رجوع بقول آن در باب خود حیض با و صنف را در  
 حال کار از کمال نمی بود و جز تصدیق او در دعوی حیض و عدمی تواند شد که محمول بر حیض یا معی و نه  
 مکرر آنکه فرض شود که تعیین جنس بر حیضیت بدون قول او معلوم نمی تواند شد یا اینکه گفته شود که مراد است که بدو  
 اختیار حال گدیب و نمی باید و ترک طای با و لازم میگرد و الا ان حکم که باید استثنای اتهام مستشار  
 این بطریق اولی نخواهد و ملحق است بایم حیض ایام استظهار و احوط طراعات است تا انقضای عشره لوجوه  
 القول بالاستظهار الی تمام العشرة بل قوته علی ما تحققت بعض الافاصل من المعاصرین حکم و یکم نیست که حاصل  
 شویش در حال حیض طلاق نمی تواند داد و اگر بدید فاسد خواهد بود بشرطیکه دخول با و کرده باشد و غایت او  
 نباشد بجهیکه حال او را نتواند شناخت و حامله نباشد که در طلاق حامل علی القول با اجتماع الخیض الحکل شرط  
 جاری نمی شود حکم آخر مشهور است که و طای حیض دیده بود است چنانکه باعث اثم و گناه است همچنین کفارها  
 و بعضی سنت داشته اند و اولی جای از قوت نیست باز بداند در تحدید کفار و توفیق آن و ایات اختلاف کرده اند  
 پس بعضی و ایات لالت دارد بر اینکه کفارها شش مطلقا یکدیگر طلاق است و بعضی نصف آن مطلقا و بعضی  
 تفصیل است که اگر و طای در اول حیض واقع شود پس یکدیگر طلاق است و اگر در وسطش باشد پس نصف طلاق و اگر  
 آخرش باشد پس بیع نیار و آن مضمون است و او درین فرق است و است و فقره شصت و العمل به اشهر و در  
 بعضی است که یک یک یک نفر کند یا نقد که او را بگیرد و اند مطلقا و بعضی بقصدی کرده یک یک یک نفر نشان  
 در و طای نیز و بعضی بر بخت مسکین در اول دم و بعضی لاشی علیه است و سبب خلاف و ایات اکثری عدم وجوب  
 و نص لاشی علیه جمعی است چنانکه میل کرده اند و احتمال تعدیه در و ایات فتنه طری است و لکن احتمال کور الصق  
 بر و ایات داشته اند و دعوی اجماع شهرت بین الاصحاب می نمود آن فالصل علی روایت او و اکثر و بعضی علی اکثر  
 جانب ضعف و تنقید اطلاق و ایات دیگر است و اما آن سبب و از منکر است مکرر و کثیر مکرر و و طای است بلکه

لور ایستاد صاحب تریج دوه اندویرگاه این دانستی بدینکین اول حقیق کفار یک نیار تحقیق و خبر  
لازم است که یکبار از اول این بیست و دوم تخمین از دنیا را اما اول پس بدینکه مراد از اول اول حقیق  
نیت است که این سبب آنست که تفاوت مساوی ایم خون آنها مختلف می باشد پس آنکه حیض سه روز باشد  
او آنکه حیض یک روز باشد و در هر دو حالت روست و همچنین حاصل کلام این است که هر حصه از  
قرآن و حدیث و کتب و غیره در میان و وسط و آخر را آخر قرار میدهند خواه ذات العاده باشد و خواه غیر  
علی الاظهر الاقول این امر اسمی است و در وسط و آخر و اولی سبعة فلا وسط و الاخر من حیضها خمسة فلا دون  
و من سبعة و الاخر من حیضها خمسة فلا وسط و الاخر من حیضها خمسة فلا دون  
و بعد از این اربعه بیان من الیوم الرابع در افارق بینه بین القول الاول اما دوم پس بدینکه مراد از دنیا  
مستقال طایفه ای است که کسی که با او بیعتی در میان است و اگر کسی که در میان است و اگر کسی که در میان است  
و این ظاهر نیست و دلیل آنست که اقتضای بیعت در اول نفس آن دنیا نیست و غیر آن با اختلاف قیمت و عدم تضابط آن که  
که دنیا در هر یک از این دو قسم است و در هر دو قسم هر کلام مطلقا کتفا بقیمت اقرب است و نه تمثلا  
مصرف آن عند الاصل استحقاق زکوة اند و تعدد و تخلف کار نیست الا علی و رتبه شاد مرت الاشارة الیه و کفار  
نیست موطوءه اگر چه بطریق خاطر ارضی شده باشد اگر چه در آن مشارکت او متحقق است حکم آخر محبت است اگر چه حال  
حیض در هر یک از او قاننا نیکانه وضو بقصد قربت یا ثواب بقصد حبس یا بجا آورد و در بقصد بر صلا خود کشند  
و بدو که خدا مشغول شده و تخصیص در اکثر عبارات اصحاب واقع است و مفصول از آن جا است از اینجا است که جمعی  
تعمیم نموده فرموده اند حیث شار و کیفها کان بعضی قائل بوجوب شده اند و ظاهر روایات از جهت آن  
بنا بر این است که می تواند شد و اگر شهرت قول با ستمنا شیوع مجازا مردند بنی بود حکم بان خالی از  
در میان نیست پس رجوع باصل بر ارباب مقتضای بدعا جماع متفق بر شهرت  
است و ظاهر آنست که ذکر اعم است از تسبیح و تهلیل و تکبیر و تحمید و درود و استغفار و بعضی  
تخصیص است و بعضی تسبیح و بعضی تسبیحات اربعه و آیا این ذکر مقداری خاص دارد یا غیر  
که باشد یا نیست و روایات حدیده و تحدید بقدر صلوة او دارد است و عام و مطلق محمول بر جمیع

ویدیه و تواتر شد پس تفسیر و اولی است حکم آخر کرده است و از خضاب که درین حرام و از اینجا است که  
 اجازت خضاب نهی از آن کرده و نهی نهی تیزی است که مقتضای جمع خضاب است و از خضاب  
 و دوسم و دیگر آنچه خضاب آن کند و مخصوص باعم است از دست پا و کوسر و جناب است و نهی است که این را  
 مسامحه است از اوله من الا استدلال بمجموع شکل است چنانچه الفاظ اخبار اطلاق کرده است و نهی  
 شایع از اینجا است که سلاک و کف فرموده است و خضاب را شایع مفید تخصیص کرده است و خضاب را با و نهی  
 نیست که اطلاق بمجموع بگوید با آنکه چنانکه خضاب شایع است با و نهی شایع است که در میان شایع و آنکه شایع  
 نیست از خضاب است و با جماعت اگر نظر بعلت حکم کرده و تعلیم از این خضاب تخصیص بمجموع است و در میان  
 نتیج علیها حکم آخر کرده است و خواندن روایا و آن حتی مضاعف است که در دست شایع و بمجموع نهی است و نهی  
 مایه من القصور لان النهی للخاص و نهی للمعموم کالمنع لایقر المحجب ولا المحاضن  
 من القرآن و کذا غیره من الروايات و لعل عدم ورود النص لانه ان مقتضى التسوية اشترک حکم قدیم  
 بر روشن مصحف و من شایع یا این روشن است از این حائض است و در حدیث صحیح وارد است که جنب حائض  
 مصحف از این حال ثوب بعضی تصریح کرده اند بکبریت تعلیق آن قول تحريم درین اضع و اقبل انضعفت  
 حکم آخر کرده است و در اجتماع و تله و باین معنی فافه و کبریتی انوی آن در حدیث صحیح وارد است  
 چه چیز حلال است بر آن شوهر زن حائض فرموده و لکن مسند و تار و انوما و از برای مرد است چیزی که زن برون است  
 منع تحريم ضعيف است عموم الموثقة فليأخذ بها زوجها اما اتقى موضع الدم يعني يستره هرگاه  
 نماید از او تا بهنگامیکه از محل خون اجتناب نماید حکم آخر و در این مذکور بعد از غسل مکرر و نهی  
 مشهور للموثق فلن وجها ان يغتسل قبل ان يغتسل قال حتى تغتسل جملة على الاول و الاول و الاول  
 اذا انقطع الدم ولم يغتسل فليأخذ بها زوجها ان شاء الله و من النساء احب الى للصبي في  
 المرأة ينقطع عنها دم الحيض في اغترابها قال اذا احتراب زوجها فليأخذ بها  
 فلتغتسل في وجهها ثم يمسها ان شاء بعضی مطلقا قائل بمنع شده اند بعضی در حال عدم شستن و بعضی  
 اند که در حال شستن غسل فرجه واجب و حمل کرده اند از مرد که در برابر سجده راه نهد و اگر پس از آنکه راه نهد

[illegible]

و دیگر آنست که برای هر نمازی وضوی علیحدّه بجای آرند بنا بر آنچه مشهور است میانه اصحاب اخبار را با  
دلالت دار پس در صحیح وارد است که اگر باشد خون او که در پنبه نفوذ کرده باشد وضو میکند و غسل میشود  
و بجای آرند هر نمازی را بوضوی و مشکه غیره و خلاف آنی در خصوص عدم تعدد وضو و خلاف آن در خصوص  
ایجاب غسل ضعیف است و این حکم عام است نافله و فرضیه او بعضی تخصیص نافله کرده و بعضی آنرا  
او در پنبه نفوذ کرده بر طرف دیگر اثرش پیدا کرده لکن بتسلیان آن نیست و بر تقبیح خون و آنجا  
متوسط خواهد بود و آنست که با تغییر قطنه تبدیل خرقه نکند کما بنصوص عدّه مخصوص غسل بر آنما صحیح  
آرد اگر وصف توسط قبل صبح حاصل باشد و خلافی در آن ظاهر نیست و آیات صحیح بر آن دلالتی دارد  
اجماع است و روایت فقه رضوی بعضی و آیات صحیح که دال است باقسام نشسته و یا خون و تسلیان که در  
و برین تقدیر استخاضه کثیره خواهد بود و لازم خواهد شد و را با این غسل بر آنی نظیر آن یک جمیع خواهد کرد  
هر دو غسل بر آنی شایسته جاتبعیهها و همچنین جمیع میکند بغسل واحد میانه نماز شب و نماز فجر اگر حادث تنقل  
یا اراده تنقل کند صاف میفرماید که خلائی درین مسئله نیافه ام و ضعیف از اخبار نیز درین باب نظر نیافه و  
جمعی از علما وضو را درین غسل افکر کرده اند و مشهور است که وضو بر هر نماز در کار است مع عموم کل غسل  
قبله وضو بر آن دلالت دارد با آنکه حدیث استخاصه قلیله مقتضی حدیث کثیره است بالاولی و لکن حدیث  
ای شعی اظهر من الغسل دلالت بر اول دارد قابل و خراب نیست که غسل واجب میشود و صورتیکه خون  
موجب غسل است قبل فعل از آمده باشد اگر چه در خارج وقت نماز حاضر آمده باشد بطریقه غسل بر آن جایز  
باشد و خبر صحیح بر آن دلالت دارد و بعضی اعتبار وقت نماز نموده اند و مستندش ظاهر نیست و واجب میشود  
که کانه با استمرار کثرت خون از ابتدای فجر تا شب یا حدوث آن قبل فعل هر نمازی و الا قبل هر نمازی که بسبب آن  
متحقق خواهد شد غسل واجب خواهد شد و در آنجا حد و ظاهر است که جمیع من الصلوات من بغسل واحد را واجب  
است و تفریق با تکریر غسل غیر شائع است کما استفاد من کلام سید السند و صاف کفایه در ذخیره از جمعی از اصحاب  
نقل کرده اند که کفایه بغسل واحد بر تقدیر جمیع است و اگر تفریق کند غسل متکرر خواهد شد و اول آنجا بسند  
او فی لفظوا هر اخبار را داشته لکن کیفیت جمیع را در این مقام باین خوبان که ده آنکه فرضیه اولی در آخر وقت

[illegible]

[illegible]

می شود چه اگر در بعضی آیات وارد است تقدیر حیضها و آن شامل عادت غیر عادت و کفایت یا تمام  
از عشره در جمیع عبادت شرط است یا در صورت انقطاع علی العشره هم جمیع عبادت لازم است بعضی فاضل  
مثل صلاه و غیره درین اشکال کرده علت نیکه و آیا رجوع عبادت اعم است و در قدر رضوی است که اکثر نفاس مثل اگر ایام  
حیض نه روز است و استظهار می کند بیه روز بعد از غسل میکند و بنا بر این با سیزده روز عمل حیض لازم می آید و بوجه  
و ممکن است حل آن بر اینکه هرگاه محتاج است اظهار شود باینکه روز استظهار می تواند کرد و نیکه بعد عشره بسته  
استظهار می کند بعد عشره حتماستظهار ندارد فاضل و از شیخ مفید و سید مرتضی علیهما الرحمة و بعضی دیگر  
نقل شده که اکثر نفاس صحبه روز است لکن شیخ مفید علیه الرحمة در آخر کلام خود فرموده و قد جاء الإجماع  
المعتمد ان أقصى مدة النفاس عشرة ایام و علیها اعمل لوضوهم و عبادت و بنا برین نقل خلاف و در مقام  
بعضی اعلام اتفاق افتاده محل است العلم و بعضی روایات بر قولشان دلالت دارد و بعضی روایات  
بجمله و منفرد وارد شده و ظاهرش مقتضی تخیر است و قائل آن باینه نشده و این روایات محمول تصحیفا  
و دیگر تاویلات هم دارد و بعضی حمل کرده اند روایات قول اول را بر ذوات العاد و روایات ثانیه را بر فاقه عادت  
و آن جای ضعف نیست که استیلا که ریاض از ابن ابی عمیر قول است و دیگر نقل شده و طول کشیدن آن  
تا سی و چهل و پنجاه قول مخالفین است از طائفه امامیه بحسب ظاهر کس قائل نشده اگر بعضی روایات صحیحین دلالت  
میکند چه ظاهر است که این روایات بلکه روایات ثانیه عشره محمول بر تقیه باشند و معند باشند و آن باطل است  
نافع و ریاض است که در حجت بر او که باز نماید حال خود را بر وقت منقطع شدن خون قبل عشره با نیکه نیکه در  
خروج حیض گذارد پس اگر پاکیزه بر آید غسل نفاس کند و الا متوجع باکی بماند تا گذشتن ده روز و این حکم در سنده  
بنابر قول قوی که اقصای مدت حیض او ده روز است واضح است و ذوات العاده شکل است اگر چه اطلاق  
کلام هر دو در اشکال است چه بر انفسا ثابت نیست که زیاده از عادت نفاس را قرار دهد اگر چه چون در  
نفسه که اکثر است لال مؤذنه شود بر آن حدیث ان الحائض مثل النفساء و کیفها کان یا مسمی استظهار می کند که در  
نفاس هم داخل خواهد بود بلکه بنا بر قول بعضی صریح بر نیستی از رجوع عشره چه استظهار از وقت آن  
بطریقه که حد و وقت مرد و شبها که ده یا با نقطه عدد و سه و کرده باشد اکثر نفاس و ده روز کافی



فی الارض و فی حرة المساء و حکم تیز و رجوع عبادت قارب اقرار اکثر علما استغفر شده اند و لکن اتحاد حکام  
 و نفاس ثلاث باعتبار تیز و ماندن دارد و در صحیح علی بن یقین آمده قال تدع الصلوة ما دامت  
 الدم العیظ فی ثلاثین يوما فاذا فرغت و کانت صغیرا غسلت صلیت شاء الله و آن وقت  
 بر اعتبار تیز نمی شود لکن اشتغال آن برکت روزی اعماد ویت تحمل تقیید را و اختصاص آن حکام مختص  
 و اگر خون جاری شود از غشوه و غشوه و آخر عشره عاده و قیسه و حدیث بسیار در آن وقت و حکم تیز  
 اشکال است السیوم فروع این سه بسیار است در ذوق بعضی بعضی آن نظر رسید که اندک حکام نیستند با این  
 از تطویل کلام خود را باز دهم و دیگر باید که خون متعدد و مابین خون سیاه که اگرچه باشد در حکم نفاس است  
 و مابعد آن پس که بنیدر و زخم خون را همان و زنفاس بود و درین حکم شکی نگردد اندک بعضی آخرین است این  
 استنادش لا بد و احتیاط آن است که گویا عرقانات نیست اگر بنید و زوال لا بد و هم این عشره بالتمام نفاس است  
 بنیدر و زخم لا بد و زخم هم آن پس و زوال و در و آخر عشره نفاس است اگر نفاس همین سه متوسطه خواهد بود  
 الدم النقایها سوا مطلب چهارم غسل اموات و آنچه از توابع آن است از تحنيط و کفین و دفن غسل میت  
 و این سه واجب بر زندگان و خلا در آن نیست اجزش عظیم است خصوصا بر کاه با ادعیه ثوره و افعال نند و بسیار  
 از حضرت امام محمد باقر علیه السلام ما نور است که هر مومنی که غسل دهد پس یکدیگر وقت قلیب او و برگردانیدن  
 از یک پلوی به پلوی میگوید اللهم ان هذا بدن عبدك المومن قد اخرجت روحه منه  
 و قد استسحق له عفوک پس خزانیت حق تعالی که با آن کسان را میبخشد که با آن کسیر  
 روایات سعد بن طریف و است که هر یک که میت غسل دهد پس ادای امانت کند حق تعالی او را میبخشد عرض کرد  
 که چگونه ادا امانت نماید فرمود که جزند یعنی مردم را با آنچه دیده است یعنی از حال آن میت از حیث صادق علیه  
 السلام مشغول است که نیست مومنی که غسل دهد مومنی او را حالیکه در حال تغیل سلفیه باشد  
 عفوک عفو که مگر آنکه حق تعالی میگذرد از و یعنی از کسان با آن غسل دیده یا از کسان است اول  
 است بر آنکه حکام میت و جب کفائی است بقیام بعضی از بعضی آخر ساقط می شود و خلا فی در آن ظاهر  
 مکر صاحب اتق انکار آن بنوده و به امور تنجیر او را بر وای واجب نیست گفته است که اگر ولی است

نماید جبر کرده می شود بر او پس اگر ولی نداشته باشد یا جبر کننده بر او پیدا نشود حکم مسلمانان منتقل خواهد  
 شد و آن خلاف قول معروف است و حجتش واضح نیست بغیر این که غسل و نماز و مانند آن اذن ولی در کمال است  
 کما یاتی نه در سایر احکام و کما کان آیا منظره قیام دیگران کافی است یا یقین می باید و ابرار اشغال  
 مستقط و جوب از دیگران است با انصراف مستقط است و قول است اعتبار یقین با صاحب خیر و ترجیح داده شود  
 ظن کافی نیست و بعضی شهادت علیین کافیست و مانند و بنا بر علم یقینی مشکل است توان اینکه حصول علم  
 نادرست و آن در مقام کافی است کما فی الذخیره نیست جمیع خصوصیات و ایتان بحجج خبریات اجماعی که در آن  
 وجوب کفائی دارد ممنوع است بجا آوردن آن بجمعه چند معلوم است لکن در گفته باران اشکال است  
 مگر آنکه ببار حجت فعال مسلمین گذشته شود و آن هم مفید ظن است بلکه آه است که افاد ظن بهم نمی گذرد  
 تقدیر بنا بر صحت ظاهر اسلام در عدم انفعال اصل واجب هم میتوان نمود و اما سقوط باخذ یا اتمام پس ظاهر است  
 که بجز واحد سقوط حاصل میشود لکن آن سقوط مترنزل است که مراعی است با تمام چنانکه ظاهر کلام شیخ شهید  
 ثانی علیه الرحمه است و محبت امر معروف و نهی از منکر و کلام شیخ بهاء الدین در شرح اربعین و نهی صو  
 در تأخیر مواخذ خواهد بود و حصول سقوط ظاهر آیا آنکه فوریت وجوب غیر معلوم است و بنا بر سقوط بشرع کسیکه  
 در جماعت بعد انعقاد نیست امام قدا کند یا و کس پس زیاده و لو منفرد استعاقبا نماز بر خیاره و بجا آرد  
 باید که نیت استحباب بکند چنانکه از کلام جناب العلامة در نهی الکفار مستفاد میشود و لکن کلام شیخ  
 ثانی در قواعد و محبت نماز نیست برخلاف آن لالت و ارجح فرموده است که اگر بر خیاره قیام زیاده است  
 کس نماز گذاردند و فقیه یا یکی در عقب دیگری باین نظم که شروع کند تا خیر قبل فراغ متقدم پس نماز همه آنها  
 بوجوب بصف خواهد شد زیرا که سقوطی که بسبب شروع شده سقوط مترنزل است نه متفرق علی الاقوی  
 و در این هنگام همه نیت وجوب خواهند کرد و آن بظاهر وجهی ندارد چه سقوط مترنزل مستلزم خرم  
 بوجوب نیست بلکه ثمره سقوط کذا فی عدم وجوب فعلی است بحسب ظاهر شرع اگر چه عدم تمام  
 آن فعل کاشف از بقای وجوب نفس الامری باشد چه در میت حکم ظاهر شرع معبر است نه حکم  
 واقعی غیر ظاهر اگر سرگاه قائل شویم ببقای وجوب الی ان تم الفعل كما هو متعارف الموضع الاجل

السيد محمد الطباطبائي عليه الرحمة ممكن است که درنت جرم بوجوب نجاست لکن بوی مرعوم فرموده عمل اهل اعصار و  
 برخلاف آن یعنی بر نفی وجوب الت می کند و ضعف العباد درین امر قابل دارد و چه وجوب نسی سکه نباشد که نام  
 مردم مجرب و اقامه بعضی دلیل بر وجوب آن بدو و کفایا که آنهمه حکام است و جاست بر آنست و آنکه حکم  
 باشد مثل طفل صغیر یا بر شوخ و اوقات فرست با و خواهی نمود و عموم الادله مثل نظیره خاندن غسل کل المومنین  
 الغریق و اکیل السبع کل شیء که ما قتل بین الصنفین کقول لغسل الميت کجاست باخرجه الدلیل الکفا  
 و فرق الاسلام المحکوم علیهم بالکفر و بقی الباقی علی حاله ممکن در مخالف خلافت است چه شیخ مفید گفته است  
 نیست احد از اهل ایمان که غسل در آنجا حق در آنجا و نه اینکه نارنجواند بر او مگر اینکه ضرورت تقیه او را شود و بوی  
 آن و همین قول از ابن ارج و ابن درین نقل شده است. و خیره حرم و وجوب و در اغیاب است و تمام باین سبب  
 دلیل قائم بر حرمت کفر مخالفین است و کافرا لا يجوز ان يغسل ولا یدفن بین المسلمین جماعا و منعه من متون  
 و دلیل وجوب تجمیع اطلاق و آیتا تجمیع است و شمول آن بر مخالفان است نمی شود پس این حجت حکم بوجوب  
 کرد و جناب سید علی علیه الرحمة حجت آورده است بر بخار خود از حدیث جواز تجمیع مخالفین و استیحای بن علی را حضرت  
 امام جعفر صادق علیه السلام شتمن بر نهی عن غسل المسلم قرأته الزوالا و المشرک ان یغسله و منهم الغلاة و الخوارج و ان  
 دلالت بر عموم حکم منع ندارد و در وقت احتجاج از صاحب بن کسبان که معادیه با امام حسین علیه السلام گفت ایاز  
 است بخیزی که بجای آوردیم بجزین عدی که از شیعیان بدو بود و با صاحب و حضرت فرمود چه کردی  
 گفت قتل کردیم و کفن کردیم و نماز کردیم بر آنها پس حضرت امام حسین علیه السلام خنده در آمد و گفت  
 آنها ختم تو خواهند بود ای معویه یعنی تا خون مسلمانان بخیزی روز باز پرس آنها را ظلم و عدوان تو شست  
 خواهند کرد پس ما و جواب بوده باش لکن اگر ما قتل کنیم شیعه را هرگز کفن نخواهیم کرد و آنها را و نه  
 خواهیم داد و نه نماز خواهیم کرد و نه دفن خواهیم کرد و آنها را یعنی لعنت آنکه از ایمان بهره ندارند  
 یا سبب غضب و عدوان شان پس شامل مطلق مخالفین نخواهد بود و بر این تقدیر عموم حکم است  
 نخواهد شد و نیز استدلال فرموده باینکه تقبیل سبب احترام است و حرمتی برای مخالف  
 و تقبیل غسل در احادیث منحصرا احترام نیست پس با تفاسی ان انتفاهی حکم شکل است بلکه احرام

و این سبب کفر کونی است و لهذا جنس آدم و کج النساء و محل الموارث و نقل ذلک علی  
 الکسار و اما لا تشکّل تا سیم و محل اشرف الاقرباء و بعضی بقصد احرام ایما حرام و بعضی  
 تفصیل و تفصیل احکامات یارنایت بودن و اما در سیم و محل الاحرام با ذراعه صد و الیام مکرر و ده  
 و اما فی القیاس و است و منها حله و احدهم لیس شیخ عند هم ان لا تفعل الموتهم فیر عود ذلک  
 الی تفصیل و اما او تعزیه که قیل و کیفا کانی پس تفصیل و تکفین مخافین که تعصب شان بحد  
 تعصب سیده باشد یعنی از ان ثابت نمی شود و هر چند بر وجوب آن نیز دلیل قوی قائم نشد  
 که قیاس و تفصیل است و اما عند الضرورت پس محل خلاف است پس اگر غلط شود و غسل آنها  
 غسل خواهد داد و او را بغسل اهل خلاف اگر بداند آنرا و اگر نشناسد آنرا بطر اهل ایمان غسل  
 و بعضی مطلقا نظر بر اده غسل شرعی قائل شق اخیر شده اند و حجت قول اول الزام است بمقتد  
 شان و سبب تقصیده پس مراد از سلم درین مقام بنا بر مشهور جمیع فرق اسلام مذکره محکوم بکفر  
 نباشند و نزد جناب شیخ مفید و سیدند علیهما الرحمه شیعه اثنا عشری مراد خواهند بود و او  
 از حکم در حکم مسلم خبری است که در احکام مذکوره مشارک او بوده و آن دو چیز است یکی آنکه بعض  
 میت است آن بعضی که صدر در او بوده باشد بلکه صدر تنها نیز چه آن جمیع احکام بمنزله مشارک  
 تمام میت است و غسل و کفن نماز و دفن بر مشهور و روایات چند دلالت دارد بر آنکه  
 نصف میت کشته با قلب او بوده باشد چنانکه از روایت صحیح نقل گشته یا مطلق عضوی که  
 در آن قلب بوده باشد چنانکه در روایت نقل شده نماز گذارده می شود و ضعف خبری  
 منجر شهرت نیست و از روایت سند و روایت ادا قتل قتیل فلم یوجدا للاحکم  
 بلا عظمه لیرصیل علیه و آن بمنزله دلالت بر نماز می کند در حالیکه عضو متعلق استخوان بوده باشد  
 و بره فو تن این حدیث حکم داده و بعضی روایات دیگر نیز بر دلالت دارد و لکن قول او شاذ است و مشهور  
 آن است که اگر کاه سینه نباشد و استخوان داشته باشد غسل و کفن میدهند و نماز نمی کنند و اگر محل  
 خطی باقی باشد خطوطی کنند و دفن می نمایند و آنچه از استخوان باشد او را در جسته

می چند و دفن میکنند و آنکه شیخ نیشینج ابو جعفر طوسی و اکثر اصحاب فرموده اند که غسل نمیدهند بمزار آنکه و  
چهار ماه کامل از حمل و گذشت باشد پس قط چهار ماه را غسل میدهند و کفن و خنوط و دفن می کنند  
مگر ناز که علی الفطرس شش سال کامل نشود ساقط است و از اینجا است که بعضی از علماء را رضوان علیهم  
از ابدعت گفته اند که چنانچه علیه الرحمه طفل ناز را واجب بعضی سنت دانستند و بعد از آن است  
اگر چه از علماء سر کلام ابو حنیبل تقیید ببلوغ مستفاد می شود و کیفما کان پس سقط مذکور و ما فوق آن طفل در حکم  
مسلم و مومن اند تا وقتیکه تمیز او را که مسائل اعتقادیه ندارند و بعد از آن محکوم باسلام و ایمان بالاستقلال  
هم نمی توانند شد و در وائیا عیدیه حکم منتهی است بر استوار خلقت و از بعضی ثقات لایح میشود که حکم  
مذکور منوط است بکامل شدن چهار ماه و مضمون هر دو جد است و لهذا صاحب امر که و ذخیره درین حکم  
تامل کرده گفته اند مگر آنکه ملازمیت ثابت شود انتهی لکن قوانین حکمت بآن مطابقت ندارد و چه لطفا  
گفته اند که چنین در دو چند ایام تمامی خلقت بحرکت می آید و در سه چند ایام حرکت بر وزن می آید  
مثلا اگر خلقت وی بسی و بجز وز تمام شده باشد مضافا در وزن حرکت می کند و بدو شت  
و ده روز که هفت ماه باشد بوجود می آید و آنکه ماه هفتم تولد کرده غالب است که بماند و اگر  
او بچهل روز تمام شود بهشتا در وزن حرکت کند و بدو شت و چهل روز که شش ماه باشد بایده  
و عاده السد بر آن رفته که این روز و بعد م رود و نادر بود که هفتمه بزید و دلائل عقلی که برین  
گفته اند نیز گفته اند انتهی کلام بعضی المتطبیین و ولوج روح قبل آن بحسب حرکت جنین در ماه  
سیوم تجربه نیز معلوم میشود و بعضی روایات دلالت می کند بر اینکه بعد شش ماه  
خلقت تمام می شود و از کلام بعضی علماء تعلیل بجلول حیات برای تعلیل استفاد میشود  
چنانکه در نبوی آمده که در وقتیکه چهار ماه می گذرد نفخ روح در آن می شود و در شش  
شهبان بعد پنج ماه لکن چونکه حکم تمیز بعد چهار ماه من غیر تعلیل استوار  
مختلفه و نفخ الروح در بعضی روایات آمده فان الاصل فی المسئله ما ذکره الفاضل  
انحاسانی فی الذخیره و راه الشیخ فی الصحیح عن احمد بن محمد عن ذکریه قال اذا انزل سقط

اربعه اشهر قبل و ناره زواره في الضيف عن ابي عبد الله عليه السلام قال السقط اذا  
 تم له اربعه اشهر قبل و روايات تمام خلقت و لوج روح مختلف است در روايات چهار  
 صد است که جمع از اجماع علیه نهشته اند و اما حدی آن ثبوت است پس اصل حکم  
 شرعی دل شش ماه خواهد بود و اما تحقیق وقت است و خلقت و لوج روح پس تحمل است که تحریر  
 و حرکت و قول اطباء را بار و ایات چهار ماه بیان جمع کنیم که اول یعنی قول اطباء و مجربین تعلق  
 بر روح حیوانی دارد و ثان یعنی که شرعی تعلق بر تعلق روح انسانی می باشد و تمام خلقت گاه است  
 که بحسب هم انسانی گرفته میشود و گاه است که بحسب صلاحیت لیاقت جسم بر تکمیل و اجراء  
 حکمیت بر او و گاه است که باعتبار حلول احد از دین گاه است که بصلاحیت خروج از شکم و  
 بروز در عالم دنیوی به جمیع این مختلفات روایات متماثل فیما ان بعض روایات لایح میشود  
 که نطفه در رحم چهل روز قرار میگیرد و تا آنکه خون منجمدی گردد و چهل روز برین حال میگذرد و تا آنکه  
 اگر شش می شود و چهل روز برین حال میگذرد و تا آنکه وقت کمال چهار ماه حتی سبحانه  
 و تعالی و و فلک زامی می رسد که بحسب امر الهی خلقت او را درست کند پس می پرسند  
 که پیش سازیم یا در خنجرین افتی او ان الهی جل می اندازد و بهین سبب عافی ذکر است فرزند  
 انرا اندازی حل تا ماه چهارم می خوانند کافی خبر محمد بن اسمعیل و ازین روایت تفاد  
 شده که تمام خلقت جسمانی تا چهار ماه حاصل نمیشود و آن بحسب ظاهر محل اشکال است  
 و اما در عرف خلقت و هر گاه سقط بر تبه و لوج روح بر سیده باشد یعنی کمتر از چهار ماه بود  
 باشد پیش از آنکه کفن نماید و بلکه در پارچه پیچند و دفنش میکنند و بعضی دعوی  
 اجماع بر آن کرده اند و فایده فیل انبیا علیهم السلام این سیرین لا غیره بخلافه و از مدارک  
 و ذخیره و ریاض السائلین باب سید شند تا علی بن محمد آن با رجه لایح می شود  
 فانه هم قاضی است و اللف غیر واضح قال فی ریاض بل فی الرضوی المتقدم و غیره و لا  
 علی و فی نه بعد آن فرموده است از اینجا است که کلام شیخ و غیره از حکم لایح خالی است

لکن حکم مذکور از شیخ مفید و سلا و قاضی کیدری نقل شده و آن احوط است اجتناب از فاضل معاصرین  
 و شرح شرائع فرموده است که ظاهر اجتناب سید بدعا و اجماع و نفی خلافات نفی فرموده  
 اند پس قول بوجوب خالی از قوت نیست چنانکه قول بوجوب دفن خالی از قوت نیست و هرگاه  
 این را دوستی پس بدانکه احکام اموات در یک مقدمه و چهار مقام مبین میشود اما مقدمه پس  
 در حال مختصر است بدانکه احتضار حالت جان کنده را می گویند خداوند عالم آسان کند  
 آنرا برای ما و سایر مومنین و ثابت دارد ما را بر قولیکه ثابت است نزد او و اینجا احتضار  
 ازین راه می نامند که موت نزد میت حاضری شود و در آنحال مجاز مشارقت یا از جهت آنکه  
 ملائکه نزد او حاضری شوند یا بسبب اینکه اسماء علیهم السلام حاضر میشوند نزد او و خصوصا جابر  
 امیر القوله یا حار همدان مزینت یزنی مؤمنان او کافرا قبل پس موم  
 می بیند آن حضرت را بطریقی که دشمن می خواهد و کافر را بهیستی که گراست و از آن  
 یا آنکه مومنین در آن وقت نزد او حاضری باشند یا آنکه عقل او حاضری باشد یا طایفه مومنان  
 این امور و برای این حال احکام عدیده در شرع اثواب بدین شده که اکثرش منسوخ است  
 آن استقبال قبله است که بنا بر مشهور در صورت امکان برای مومن مختص و من فی حکم  
 است خواه مختصر کبر باشد و خواه صغیر آزاد باشد یا مملوک و اما مخالف پس اگر چه حکم  
 باشد لکن الزام الیه منتهی هم احتمال سقوط دارد و کما قبیل و کیفا کان در صورت عدم  
 و یا اشتباه جهت سقوط آن مطلقا ظاهر است بعضی استقبال مستحب می دانند و بعضی  
 حکم صحیح سلیمان بن خالد است می گوید که شنیدم حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود  
 که هرگاه بمیرد برای یکی از شما مرده پس بپوشانید او را و بقبله و همچنین در وقتیکه غسل در ده تو  
 و کوی برای او کنده شود که آب غسل در آن فراوان آید پس بوده باشد و بقبله باین  
 که کف پای او را بقبله بوده باشد و روی او بسوی قبله بوده باشد  
 و ازین روایت حکم موت ظاهر می شود نه حکم احتضار و محل بر مجاز مشارقت

ظاهر است که بجزیه عمل اصحاب آنرا ترجیح داده اند و لکن ترجیحی تعظیمی که از سبب ستم است بآن سبب  
 نمی کند و عمل سبب بر وجه غیر و بجزیه قابل لکن روایت مرسد که از جناب امیر علیه السلام منقول است که سبب  
 صلی الله علیه و آله داخل شد بر مردی از اولاد عبد المطلب او در حال نزع بود و او را ر و بقبله کرد  
 بود و ندیس فرمود که روی او بسوی قبله بکنند پس بدیستیکه که گاه او را ر و بقبله می کنند ر دست او را  
 بجا او طانکه و متوجه می شود حضرت رب العزت بسوی او بذات خود پس بر همین حال خواهد بود  
 تا حال قبض روح او و تعلیل مذکور را با قطع نظر از ضعف سند محقق در معتبر قرینه حمل سببها  
 گردانیده و آن ممنوع است و لهذا وللبنوی فی وصیته لعلی فاذا فاذا فاضت  
 نفسی تا اولها بیدار فاصبح بها وجعلک ثم وجهنی الی القبلة جمعی به سببها  
 میل که اندر و لکن مشهور خلاف است و سبب سلف صالح در اهتمام تام بآن  
 سبب و بوجوب و در سبب احوط مما امكن التزام عمل است بآن بلکه انجا بضعف  
 سند و لا یتجوز الا ان اصحاب حاشیة المقاصد انه يجب علی الاشهر و علیه القوس محتمل  
 و از اینجاست که جناب سید سید دل باین سببها را ضعیف شمرده لایق التفات نیست  
 و کینا کان قسما یوفی جمیع به سببها قبل موت است کافی المصابیح انه قد اطلق العلماء  
 علی ان ما ان التوجیه قبل الموت و ان اختلفوا فی وجوبه و استحبابه و ان محل تأمل است ظاهر  
 روایات چنانکه و نشی آن است که فتنش با بعد الموت و اما آنچه چنانست طاب ثراه فرموده  
 است که مراد بیت مشرف علی الموت است اجماعا لعدم القائل بالامر بعد الموت و ان محتمل است  
 چه در و و اما آن ظاهر است که با وجود قائل این چند قائل صریح بآن در نظر نیست لکن باین معنی  
 جنحی جواب الکلام فی ما یستلزم من الاستقبال فلا اشکال فی التثبیت و قال  
 ان لا یقرب الی الوجوب فهو طاب الموت علی سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب  
 که فهم التثبیت الی الوجوب قال فی الزخیرة و یل سقیط بالموت و یجب و ام الاستقبال  
 است لکن فی الذی یظهر من اخبار اعتبار استقبال بعد الموت لکن دلیل علی الدوام



[illegible]

مردی از اهل مدینه در حال اختصار بنده شد پس سول خدا صلی الله علیه و آله نزد وی آمد و فرمود که لا اله الا  
الله بگو پس قادر شد بر آن پس خدا را دوم اعاده فرمود و باز تو نیست گفت و باین سرور نشسته  
پس آن حضرت از او فرمود و آیا این کس را می آید و عرض کرد که آری منم با و فرمود که آیا راضی هستی و یا نه عرض  
کرد که غرضنا که ما را پس آن حضرت شفیع فرمود که دوست میدارم که خوشنود بشوی از عرض کرد که  
خوشنود و راضی که دیدم آن را و بر سر او نشووی تا ای سول خدا در آن هنگام حضرت باز بآن مرد فرمود  
لا اله الا الله پس آن شخص بکلیه طبعه جاری شد پس فرمود که بگو یا من یحیی الیسیر الخ پس آن هم گفت پس فرمود  
چه می بینی گفت می بینم دو کس سیاه رنگ که آمده اند نزد من پس فرمود که این کلمات را باز بر زبان آید  
و او کلمات مذکوره را بر زبان آورد و فرمود احوال پی می کشی گفت و شدند آنها از نزد من و دخل شد  
و کس سید رنگ احوال آن دو کس سیاه را نمی فهمد و این مرد و مرد سفید نزدیک من آمده اند و آن  
تو چون می بیند پس تا وقت جان بخت بده امانا الله علی السوء و استجابات احتضار نقل  
اوست پس ای سرگاه جان کنان او و شواله خواه انفصلی را برای ما بخود مهیا کرده و خواه اکثر  
در آنجا نمازی که ده باشد یعنی که تا آنکه صاحب عقل او بسوی موضع غار او گسترده خبری که باز آید  
می که در آنجا و دستگیر ندارد و او هم حکم بقیل بقیل اطلاق با وصف جو اکثر اخبار معلله که مختصر  
را بخوبی مشکل است بحسب صاحب این از آنکه نسبت داده است آنکه در چندین روایات از نسبت  
و حال احتضار از آن که گشتن این حالت که هست می ضعف است هر کس که دست او بکند و احاطه کرده بر مرگ او  
کافی اهل آن بار بود و چه خبر او جو عز علیه السلام که در آن نشسته بود هرگاه کسی نزد آن حضرت می نشست  
که پس یکی از اینها می نشست که بعضی نایافته می شود که اینحال اضعاف احوال اوست که هر کس که می کند او را در آنحال  
احاطه کرده است بر او پس کافی این بر شمشیر اندوه و ذوق اسفل با علی بستند و در وقت  
دیگر چنین است که گوی که بعضی در وقت است که بعضی فرزندان چند حضرت را با حضرت صادق علیه  
السلام از او رواه و او نشسته بود بر گاه و وقت تا در سینه تن او است بزرگ و خیمها و او را  
نهاد این که هر یک از اهل آن گشتن با او را از آنجا می کشید و می کشید و می کشید و می کشید و می کشید و می کشید

پس چون عیث شهاب که حاجت شرعی داشت به آنجا رسید چون صد و هشتاد و یک سال و نه روز و یک شب و یک روز که هرگاه کسی بر ویاربوت شرف شود و چراغ در درویش و روشن کند و نیست که قرآن از او بخواند  
 کند قبل مردن و برای تحصیل کتب و استجواب آن و رفع کرب عذاب از و بسیار سوره الصافات و  
 و آیه الکرسی و و آیت بعد آن آیه بخواند که **بسم الله الرحمن الرحیم** الذي خلق الله السموات و الارض  
 سوره بسم الله ما في السموات و ما في الارض من شيء الا عندنا خزائنه و نحن اعلم بما يحسب  
 کرده است از سلیمان جعفری که دید ابو الحسن علیه السلام که میفرماید بفرز خود قاسم بن خزیل پس از آن  
 کن بالین بورت الصافات صغارا تا با غرسانی آنرا پس بخواند پس هرگاه رسید بقبول حق تعالی اهور  
 شد خلقا ام من خلقنا روح آنخوان را بدین فارق کرد پس هرگاه او را بوشاید و بخواند  
 برداشند و بخواند بطرف آنحضرت یعقوب بن جعفر بن علی که در کتب با چنین عادت داشتیم که هرگاه میخواست  
 شیعیان القرآن آنکه میخواندیم پس باقیتر که از میوه با بخواند سوره صافات پس فرمود که ای فرزند خرد  
 نمی شود سوره و الصافات از تو مکرر و بی از موت که آنکه حصصا در دست او بچشم میفرماید و که در دست تمام دور  
 بنویز و فضیلت سه مرتبه ذکر کرده یکی وارده که هرگز کسی که آن را بخواند بخواند نزد او می آید  
 نازن بهشت می آید و در تری از شراب بهشت پس بخواند و او را در حالیکه او بر سر زانو است پس شاد و بگوید  
 در حالیکه سیراب است در وقت شرب می خیزد از قبر خود و حالیکه سیراب باشد محتاج نمیشود بچشمها پیغمبران  
 نیز از آنحضرت و آیت کرده که هر مسلمانی که خوانده شود نزد او وقت نزول ملک الموت سوره آیتان میشود  
 سحر ف از آن فرشته صفت به نزد او می آید و سوال میکند از او و او بگوید و طلب از من می نماید برای  
 و حاضر میشود نزد غسل او و شام می کند بخانه او و او را نماز می کند و او حاضر میشود بوقت دفن او و اگر در روز  
 مذکور از طریق ثابت است از رحمت و آید بر او و آن را که میگوید و او را در سنن عمل بخواند  
 بهشت آنکه هرگاه روح او از بدن مفارقت کند که بگوید در دو چشم او به تمام شده و هر چه بگوید بخواند و اگر  
 آنچنین و از آنکه مردود او را بر سوخته بگوید او ساقها او را بخواند که علما تصریح نموده و بنام آنکه هر که بخواند  
 ابلت عظیم سلام است که این بر او آید که بر او غسل دهند و بر او کفن کنند و بهشت که بر او

[illegible]

از آنست پس تکلیف رفع آن تکلیف بالا یطاق است بخلاف دیگر نجاسات عارضه پس رفع آن با آب طاهر  
مطلوب است کافی سایر نجاسات و مہر است از اینجا است کہ تقدیم از آن نجاست غسل است و بحث و ارجاع  
اگرچه در سیاق مستحبات وارد است و از نیت بعضی اصحاب در لزوم این حکم حاصل نموده اند شیخ علیہ الرحمہ برای  
غسل فتویٰ داده اند در دو غسل و لکن عاوی اجماع و ظهور صغیر در خصوص وجوب مرجع قول مشہور  
و وہم غسل دادن است بغسل ثلثہ کہ اول آنها غسل سید است و دوم غسل کافور سوم غسل آب قراح یعنی  
خالص در اولین خلط سماوی خلط معبر است در کثرت آن قدر نباشد کہ متعذر باشد و کما مر جاعہ و شہر  
بعض الروایا الصمیمہ پس باید کہ آنقدر خلط سازند و یا یک ساخته یا مالیده مزوج کروانند کہ آب  
آنرا توانند گفت و اضافت بسوی خلط نیز توانند کرد پس خلط فی الجملہ کہ محقق اضافت باشد ضرورت  
و لکن باید کہ مضاف نشود و اگر بعد مضایر سد ضرر خواهد بود و بعضی مفسرین یک غیر ناقص لازم دانستہ  
و آن ضعیف است بعضی در کافور نصف ثقیال را اعتبار کرده اند و ہو المنقول عن المفیدہ  
و نصی بر طبق آن نظر نہیادہ آری سر و او وارد است کہ جناب امیر علیہ السلام متبع ثقیال  
ربا التاب صل علیہ و آلہ غسل داده و در روایتی دیگر در محل غسل الماء شنی من السد  
و شنی من الکافور و ہو المعتمد و آب قراح خلط معبر نیست و لا یعتبر عدم الخوض بلہ از بعض روایا لا شنی  
کہ ہفت برکہ را در آب قراح باید اندخت قابل لکن مع یک لحاظ است کہ آب کو از شنیہ و آب خالص باشد  
التراب ان الفراج ہو الخالص و لا اقل کہ آب سرد و کافور غسل آن صاف و قیاد لا الظاہ تقرینہ الثانی  
انخلو عنہا بلکہ در حدیث مرسل آمد کہ ظرف آب سرد و کافور را بعد سلیس بشویند بہر خد احتمال آن است  
و در دو وجہ انحصال ثلثہ مذکور شد بہرین الاحتمال صحتہ الظاہ و انبات الباب سلا یک غسل آب قراح  
دستہ و آن شکل است ہر چند تشبہ بغسل جنابت در روایات متعددہ از شدتہا کی کار نیست کہ در بعضی  
تشبہ کل جبہ باشد و شنی ہوتا خواهد بود و خصوص فصل مخصوص آن ہر دو باعتبار آن محل اصحاب و ائمہ  
شوم نیست کہ غسل سرد و قدم آب غسل کافور و آن غسل آب قراح در غسل ازین غایت تشبہ من  
الثلث و تشبہ بغسل جنابت نمود و با این عنوان کہ اول سرد کردن الشویند و آن را با آب

در بعد از آنکه آب و بعضی این ترسید و جنب استند اما کما عن المرتضیٰ المفیدی و احادیث شمله علی القریه  
الجبیه ان این مستحبات چند بقرینه سیاق هر چند محل بر سه تنها نمیتوان کرد و لکن ظاهر امر وجوب خرج اخر  
الدلیل با دعوی اهل علم و شهرت علیهم السلام و غسل سبب اجتناب از دو هزار تاس کما فی النجابه کلامی است  
چون ظهور از سر توبه بیخ از آن بکنند ظاهر از آن است و بواسطه ظاهر عند السید و الاول احوط کما افادیم  
نیت است با آنکه در بعضی عبادات است و غسل از سبب اجتناب از جریمه عباد است پس نیت در آن وجوب بود  
کما هو الاظهر فی قول سید محمد عابد الزمینی که انسان مثل الزمیه است و نیت نیست و نیت با اعتبار نیت  
غافل از این که ضرورت است که غسل باید تقریبا الی الله تعالی و امتثال الاوامر اگر حاصل میشود و متولی  
نیت میشود و نیت غیر از نیت است که در بعضی است و نیت با نیت است و نیت با نیت است و نیت با نیت است  
و در اینجا سخن شریک هم باشد و نیت نیت و نیت نیت و نیت نیت و نیت نیت و نیت نیت و نیت نیت  
این شکل است که اگر نیت برگرداننده در رسانیدن آب یا بریزنده شریک باشد و تحلیل آب بکنند چه در  
باز بریزد و نیت تغیر از نیت است و نیت نیت و نیت نیت و نیت نیت و نیت نیت و نیت نیت و نیت نیت  
ندارد و نیت نیت و نیت نیت و نیت نیت و نیت نیت و نیت نیت و نیت نیت و نیت نیت و نیت نیت  
چنانکه محقق شافعی و بعضی دیگر بیان نموده اند و مال الیه بغض المعاصرین جوایز الکلام و یا غسل  
آب یا نیت نیت و نیت نیت و نیت نیت و نیت نیت و نیت نیت و نیت نیت و نیت نیت و نیت نیت و نیت نیت  
المستوی که استیلا یا محصور است اگر سر و خلیط قبل و غیره میریزد پس در لزوم عافی  
اشکال است و اولی الامر ان یفرغ من سیر حاجت یا ما دیر نیت بعد من عمل الا و المطلقه کذا کذا  
نحوه بود و در تعالی النش فی الحرم شمله که اگر غسل نیت یا غسل نیت یا نیت یا نیت یا نیت یا نیت یا نیت یا نیت  
آنچه نیت است که اگر نیت نیت یا نیت نیت یا نیت نیت یا نیت نیت یا نیت نیت یا نیت نیت یا نیت نیت یا نیت نیت  
میدانند و بعضی نیت نیت یا نیت نیت یا نیت نیت یا نیت نیت یا نیت نیت یا نیت نیت یا نیت نیت یا نیت نیت  
و بعضی احتیاط بر آن است که نیت نیت یا نیت نیت یا نیت نیت یا نیت نیت یا نیت نیت یا نیت نیت یا نیت نیت  
تجلی نیت نیت یا نیت نیت یا نیت نیت یا نیت نیت یا نیت نیت یا نیت نیت یا نیت نیت یا نیت نیت یا نیت نیت

وایا یک تکریم کافی است یا تسبیح بعضی غسل در کار است بدلیت مقتضی تلبیث و مفاد او اجماع علیک است  
اجزاء و احاطه مقتضی تداخل و اجزاء واحد لکن چون که در غسل است تداخل نیست پس بدل حکم تداخل است  
چون بدلیت هر چیزی مقتضی آن حکم بدل و تبدل من کل وجه نیست لکن غسلی از غسل متعدد بدلیت میجوید و این دلیل  
ذکر پس تعدد و تجمیع خالی از قوت نیست بلکه شرط است در غسل که مائل است به پیش غسل نمیدهد و مرد را  
مرد غسل نمیدزدن اگر زن لکن پس سه ساله را زن بخندن و خمر سه ساله را مرد غسل میتواند و او یعنی سه سال  
عدم اعتبار مائل است فقی النخبر المنجز ضعیف عمل الا کثر عن الصبی لکم فیله النساء قال ان تلبث شیئین  
غایت محتمل دو وجه است یکی اینکه در معنی داخل باشد و دیگر اینکه خارج باشد لکن چون اصل مسئله بظاهر اتفاق  
است کما صرح فی الذخیره پس احتمال اول متعین خواهد بود لکن خود و صفا ذخیره از تحقق نقل کرده او معتبر است  
فرموده مرد را غسل دادن صبیہ مطلقا پس ظاهر امر او غسل اجماع و اتفاق اجماع مرکب است و به با و این  
تا نجسان اجازت داشته و صدق غسل دادن مرد و خمر تا سالان تخم بخور نموده و صفا ذخیره  
فرموده لکن الا اول شهر و یا محارم زن مرد غسل میدهند و محارم خود را اگر چه مائل باشد با وجود امکان  
مائل باقیه مائل شرط است جمعی قول اول اختیار کرده اند لکن شرط میدهند در آن سیاق شبیه با شهر احوط است  
مائل مثل مجرم نکند و هرگاه مائل مفقود باشد مجرم کافل این امور گرد و غسل بدکار این ناپه خد مجرم از نظر تعویض  
است لهذا شرط سیاق مجرم کرده است چنانچه حکم غیر زوجیت و انا و جین پس زوج او بر خود و بالعکس  
قوم سنیان از شرط نیستند اگر چه پدر است اما انیکه غسل دادن سائر اموات بر منه العودا بهتر است کما فی  
یا بهتر است که مستور بر این یا منجر است سیما هر دو امر با حجت بر منکره در آن جماع از جمعه بها قول است و ظاهر  
از عناصر اسلام قائل بتجذیه کما عن الحق الثنا و التشیع فی الخلاف و تاجیر بنا قول اخیر نیست و لکن کتب  
قول اخیر و اما قول اول فانی پس سیب تعارض و یا محل نظر و این است او ترجیح مائل لکن عمل را اول او خروجا  
موجب نظر الی الشبهة اما سرعوت پس واجب از ناظر محرم و فی حد نفسه واجب بلکه جایگاه از ناظر محرم  
باینکه آن غاسل نابینا یا و ثوق بر نفس خود داشته باشد بعد از نظر این است سرعوت نمودن و حجب بعضی  
کرده اند باینکه هرگاه است طفل نابینا که شوهرش غاسل او باشد که برین تقدیر نیز سرعوت سنت است

[illegible]



و از جانب دیگر که مخصوص بمرآتیه الایمان بطریق بالجماعه و اگر وارث طفل ضعیف یا غایب باشد جاری  
نخواهد بود و کما عن المذاکر جامع المقاصد و در نسبت که بسبب الطلاق وایت کلام کمتر حاجت نمایند  
نباشد و اذن باشد حال عدم منع در جواز کافی بوده باشد آری اگر عدم رضا و ارث معلوم شود و تصرف  
نمی توان کرد و عدم جواز التصرف فی ملک الغیر و گیر نیست است نم کرد و انکشتان بملایمت و انکشتان بملایمت  
است چنانکه از غیر نقل شده و آن شرع بر دعوی اجماع است و تصریح کرده آن شیخ و محققان و دیگران علی حکم  
وارد است باینکه نرم میکی مفصل او را و اگر بجهت شدن اعضا شو آپکن آغاز اجمال آن و قریب و قریب  
آمد که تا توانی انکشتان مفصل او را نرم میکی و قید لا و نیست که از سیاق کلام قریب مقام کم که قریب عقیده  
همیشه شود و این عقید از غیر مفصل منع کرده و در و طلحه بن ولایت قبول او دارد و فقد وی عن  
الصداق علیه السلام که ان یغیر له بمفصل و حمل کرده اند از این غیر شد بوقت از وقت حسنه را  
از آن حضرت اختصاص بوقت غسل معلوم میکرد و در قریب است که اقبل از قریب باطل است باطل است باطل است  
فیر است که او پیش از غسل غوه سدر یعنی کف یک سدر شوی سدر سدر بان لالت او را و در وقت  
فقها المیت علیه السلام بر آن کرده اند لکن سبقت این غسل بر غسل سدر و لا تارک ما فی جوابه کلام و  
نموده اند از اینکه جناب سید گفته است که سبقت حکم اجماعی است که در غیر مذکور گردیده است انکاء اجماع و در خصوص اصل  
غسل است و است بر تقدیم ندارد و باز فرموده که آری صحیح این یقین است ان لالت میکند و نیز است شستن فرج او با  
سدر و عرض ایشان پیش از غسل خبر الکافی و فیه من لک مثلیت غسله و الا کنا فی الزمان الامم بسبب لک لک فی الما  
الکافور و القریح و یک است که بشوید غسل و سبقتها از غسل و سبقتها از غسل و سبقتها از غسل و سبقتها از غسل  
میت با پارچه خشک کند لکن الا جماع و مکرر است انکه در این عاقل و در این عاقل و در این عاقل و در این عاقل  
و که یجعله بین بجلید فی غسله بل یقف صر باینکه کن در غیر این میان لغوی است ان و در بکادان  
ایضا او در میان جلین تا بر رویت غسل علی بن الحارثه و فیه ما و در نسبت که احتمال تفسیر داشته باشد و بعضی  
اجماع کرده اند که مکرر است تخلفی است یعنی با هم بر دشمن با لای او و دیگر مکرر است که گفت است از این که اهل الک  
از تعداد و بولا شریف علی ان اجماع علیه اجماع است یا نه و اجماع علیه اجماع است یا نه و اجماع علیه اجماع است یا نه

شماره که در این دو خارج که پیش از این در جمیع کتب گفته اند که جاز نیست تا آخر قرن بیست و یکم  
کردن آن را به بطلان حمل علیها که اگر این مقام دوم واجب خط کردن است بعد از اول و  
رطوبت آن پیش از آنکه در جمیع دعوی اطلاق کرده اند بر وجوب خط کردن چهارم آن است نه و آیا بنا  
قوانین جو باید آن تکفین واجب یا نه از قواعد و جویان متفاد میشود چنانکه صحیح و غیر آن را در است  
اذا جففت ملیت عن الکافون و است اینها السبوح و ازین و تبت چنانکه می بینی لا یخرج میشود که  
محل آن بعد تفسیل و تفسیر قبل از اینست که پسند علیهم الرحمة استفاده و جواب آن تا بل نموده و از اکثر  
علامه و مشایخ و فقهه و علمای آن واضح میشود که محل آن بعد از تفسیل است از قبض علامه علی علیه الرحمة مثل منبر  
تا غیر خط از پیشانی در این از همدیگر با نیر آن تا تمام کتب متفاد میشود و عمل بر اول احوط و اول آن  
و مراد از این شرط است که فوراً بر اعضا متفاد به سجده و کمال و ظاهر عبارت اصحاب نیست که بکثرت همین دو یا  
کافور را بماند و بعضی اساتید اصحاب قدسین یا اطراف اصحاب نوشته اند و حال آنکه داخل مساجد میشوند  
و بعضی می گویند که آن را که در وجوب آن تا بل است اما مفاصل و سر و پند کردن لبه و کف یا  
و موضع ظاهر پس از این کافور یا آن است مخصوص بر که محمول بر استحباب و برگردن در خیمه و کوش و مانند  
که رفته اند می گویند که آن محمول بر استحباب است و مسامحی کافور بر خط کافور است کما هو المشهور المأثور  
در واجبات است و در کلام بعضی موسس یا بعضی آن است لعدم قیام الدلیل علییه است که فی هر دو یک  
در هم نیست اما در این صلی الله علیه و آله و سلم و سلم و سلم  
در هر دو قسمه و تقسیم و افاضه و اعطای السلام فدا هر دو کل  
بقد و بعد از آنکه اینها را کرده اند که این هم کافور مختص منوط نموده بلکه کافور غسل نیز از آنجمله بود و  
در ریاض است که استحباب آن بعد از آن مرتبه چهارم است و بعد از آن  
یکبار هم چنانکه از کلام صدوق متفاد میشود و فردا محمول بر استحباب است و فردا نیز که اقل است مخصوص  
لکن بعضی دعوی اطلاق بر آن کرده اند و بعضی را اینست بر سهولت و غیر آن بر سهولت اقل فصل است که  
باینجوری که متفاد است یا یک شقال و بعضی که گفته اند و آن حسب ظاهر غیر در هم نیست اگر چه بعضی آن را

حل بر در کمر ده اندک لکن لا شاهد فی البین و اما فروغانی پس در صحت و ارجحیت فان لم تقبل علی هذا  
المقدار و المشار الیه هو المقدر لکل فارجه صراهم و مقدار در محاسبه این یار و مؤلفه یعنی تقریباً  
تمام سوم و کفین است بلکه در کفین پانزده و برای شش یا شش بر امر و علی الاظهر و اظهر و غیر  
و دعوی اجماع بر آن مقول شده اخبار کثیره بر آن لالت دارد و واضح تر آنست که صحیح است اما الکفین المقدره ثلثه  
اثنان و ثوب تمامه اقل منه لکن بعض آن واقع است ازین آیه و دلیل آورده اند بر قیاس سایر باب و  
لکن سیاق و سبب لالت او دارد و آن نسخه را ترجیح داده اند و از آن شرح نقل شده که حرف عطف اصلاً در  
واقع نیست لکن تعبیرات این تقدیر خالی از مامل نمیشد و ممکن است که شریک را حمل بر صفت یا قیاس  
و اما سایر احادیث پس لالت ندارد و مکرر حکایت کفین باب سالتاب و دیگر حضرت بسیار چه و حدیث حضرت  
یا آن آیه لالت نمی کند بر وجوب مکرر از حیثیت وجوب تاسی آن علی الاطلاق مشکل است لکن در مشق و در  
که شخصی سوال کرد و کفین به المیت پس فرمود ثلثه اثواب اما کفر ب رسول الله فی ثلثه احوال  
و آن اشعار علی و م دارد و با آنکه چنین اعمال توقیفی است اخبار با قلم و بن نص و حدیثی آن را در حضور  
اشهر و وجوب پانزده یا جمعی کثیر دعوی اجماع بر آن نموده اند چنانکه الکفای با قلم و بن کس در یاد آورده است  
که هر یک که مخصوص باشد شود و صحیحیه معتدیه معلوم میشود که پانزده یا پانزده نیست زیاد بر آن حدیث و در حدیث  
تحقیق آن در ذیل سنن ابی یزید و دیگر نظام تحقیق و اقدیم است یکی تحقیق آنکه نیست کفین و وجوب است  
و محسناً و دیگر تفصیل پانزده یا مکرر و اما امر اول بسیار نیست موده اند که کفین جنونیت معتبر است  
آنکه این هر دو فعل واجب اند لکن اگر اخلال کند در سبب فعل باطل خواهد شد و آیا کفر کار شمی و تبرکت قبول  
دارد و محبت و حب عمل تمام نمیشود و هیچ عملی که برکت بقوله لا عمل الا بالنیة و احتمال عدم ثمر نیست  
فقط این امور است در عالم وجود لکن ثوابی بر افعال خواهد بود و مکرر و فیکه را راه و تقریب کند و این کلام بسیار  
چنانکه می بینی کار از حد نظر او بعضی فاضل معاصرین هم نموده اند با اعتباریت در آن در تحفیه و تحقیق و تقریر  
موقوف است بر تحقیق آنکه چنین امور از قسم عبادات است یا نیست بلکه در منابع التبیان ذکر کرده اند که فقر و عبادت  
است و کمال است و اینها را هم در حد ضبط قانون شده اند کلام شما مضبوط نیست و یقیناً این وارثان

اینست که شایسته بنا حکم بران دشوار و از حج آن قوا کل است و قواعد او آنست که هر کس که در  
ایم زمان آفت باشد خواه بلیغ اعموی از مطلق باشد و خواه در راع و پس آن عبادت یا کمال  
و بنیاد عزم و قصد مطلق و هر کس که غرض این نظام بود و نیویسید خواه جلب نفع بران مرتبت باشد  
و خواه در غیر آن باشد این تفرقه و جوی از دین و هر کس که عبادت او برست لکن تنقص شود  
باز از اینجا است که وضایع عبادت داخل است و بدید در ارک فرموده که فرق در میان این عبادت  
مستحب است از طهارت شرعی و از آن نیست که این عبادت مستحب است از اخبار ازین باب عالی  
و خیف در اینجا است که شاید و تفرقه و آن با کمال است طهارت حکمت وضعی که تارح صلوات علیه  
طاعات از زبان جلیل است که در اینجا است پس آنکه سبب شرعی آن شود حصول مسبب امری که از اینست  
آنچه هست از این است که طهارت حاصل شود یا قیاد و یا چه در آن کثیر و ماندن و آنکه فعل  
مستحب است از آن که بود و بدین طهارت طهارت پاره است نه طهارت آن چنانکه از اخبار آب طهارت مستفاد  
فصل در طهارت است که در اینجا است که در اینجا است که وضو غسل است که متعلق حکم در اینجا  
فصل در طهارت است که در اینجا است که در اینجا است که وضو غسل است که متعلق حکم در اینجا  
مستحب است که در اینجا است که در اینجا است که وضو غسل است که متعلق حکم در اینجا  
و اصل خواهد بود و معنی الصبر و فی بعض الروایات بخلاف آنکه است و همین است حال در جمیع موارد  
که از ضابطه خواهد بود و بدین طهارت طهارت مستفاد از نصوص و قوانین آمده در آن باب و تفرقه توان  
و اما حاصل عدم است که در اینجا است که در اینجا است که وضو غسل است که متعلق حکم در اینجا  
و در دینی تطهیر و احترام است و دیگر فعل و در اینجا است که وضو غسل است که متعلق حکم در اینجا  
نیت در کار باشد و در اینجا است که وضو غسل است که متعلق حکم در اینجا  
و در آن غالب است فعل کلف من حيث هو و مطالب شرعی فیکون من تسبیل العبادت و آن در اینجا  
تفصیل است در آن وقت که عبادت در اینجا است که وضو غسل است که متعلق حکم در اینجا

هیئت آن شاه من الشارح است و اگر محقق نیست آن و در از در جمل اعتبار ساقط میشود و اگر محقق  
 یا محقق تظنیف مقصودی و در تفسیر فعل آن که فیما اتفقوا فی محرمی میشود و عموم لا عمل الا بنسبه شامل آن است  
 که خلا فی معتد به در اعتبار نیست درین برود نیست و اما تکلفین نیز پس بر چند که بنسبه ساقط علیه الرحمن صدر  
 کلام نیست و در آن معتد بنسبه لکن اگر کلامش بعد از اعتبار آن اهل کشته و بعضی فاضل معاصرین بان مجرم  
 از این جهت که مستفاد از رضوض ظهور این امور است در خارج یعنی آمدن آن از قوه لفعول و ظهور حکمت آن  
 و اینکه تکلیف نفس و قرب ریاضیت در آن ملحوظ می باشد آری نیست در حصول ثواب متبر است آن حال از وقت  
 نیست اگر چه بعضی وجه سابقه اعتبار نیست در آن جاری است لکن اگر الوجوب المطلقیه و عموم لا عمل الا  
 بالنیة اما وجوب مطلقیت پس می تواند شد که مثل وجوب امانت باشد و لا یعبر فیہ النیة و عموم لا عمل  
 است بکامان عبادۀ لا مطلقا پس اگر شخصی در وقت قربت کفن و دفن و خطو بعمل آرد کافی خواهد بود و قابل قبول  
 تحقیق حد و پارچه کفن بدانکه یکی از آن نیز است که اگر از از نیز می گویند و آن لکن است از جامع المقاصد  
 شده که عرض میاید که تقدیر باشد که از انفاذ و پوشانده و نافذ را نوم در آن مستور شود و اکثر مبسوطی عمر آن گفته اند  
 و لکن گاه است که بر کمر از حد نکو صدق نیز منع کرده میشود و آن احوط است و بعضی احتمال کرده اند که مجوز است  
 کافی باشد لکن نهایت تبعید و بعضی گفته اند از انفاذ سراجا که از ساق برسد و این هم بعید است مگر آنکه محل استجابه  
 نموده شود بلکه بعضی گفته اند که سنت است که از سینه ساق مستور شود بان و از مبسوط چنین است و بکون عمر  
 يبلغ من صدره الى الرجلین و خبر عمار بران دلالت دارد و لکن بر گاه از قدر و وجوب و کمر رضا و شایسته  
 میت بان در کار خواهد بود که مخرج البعض من اقصیه در آن بودن افراد و جب تخیری سجا است چه بر تقدیریم  
 اندراج آن در وجوب بر تعین فردا محل آن حاجت باذن و رتبه متعلق می تواند شد مگر آنکه گفته شود که بودن  
 کفن از اصل مال در رضوض مطلق است و شامل است اجابات مستحبات از او کیفا کان دلیل بر لزوم  
 نیز حدیث رضوی است یکفن ثلثه اثواب لفافه و قميص و ازار و سر حنیف اطلاق از ازار  
 بر چادر ساری نیز آن لکن در اینجا بقریه تعادل مراد از آن نیز است و روایات دیگر نوجوه عید و  
 سیدیه بران دلالت دارد پس مال صاحب در آن محل مال است لکن گفتا باز از بعضی جا در دعوی حضرت

و هم بر اینست و آنچه اسم بر آن نهادند از اینست که کافی باشد و بعضی گفته اند که  
 آنرا با پنج یا نصف ساق برسد و بر عدم جز با قفل از آن شیوع فیض تا نصف ساق و از میان حدود و  
 سنا کرده اند و نیست که تا بقدم نمیرسد و بعضی گفته اند که استیجاب این زیادتیا نشاء بر بودن فیض  
 اخراست که از این کثیره دلالت از وفای هر شیء است با غنیمت و شرف و اجماع منقول و این فیض  
 و حجب نیست فیض و بین ابداله ثوب با خریدی در الهیت و تحقق در معتبر و شهیدان در وضه قول و ابراهیم  
 داده اند لاطلاق الاثواب فی جود این الاثر و عمل مطلق و بقید ممکن است اگر حاصل می شود قول ثان است  
 در الفقهیه قال الشیخ موسی بن جعفر عن الرجل یوت یکفن فی ثلثة اوثاب بغیر فیض  
 قال لا بأس فی فیض الحجب و ان ضعف سنده لتایده بالاصل فیما قبله و الاول احوط سوم چادر ستر  
 است که شامل بدن باشد و مخصوص کثیره بر آن دلالت دارد و ایضا است که و طول آنقدر زیاده باشد تا  
 گره بزن آن و یا بعضی تصریح استیجاب کرده اند و بعضی بوجوب آن نه اند که ما عن جامع المقاصد الروض  
 و الریاض و بعضی تأمل نموده اند مع تحقق الثمر و نه و در عرض نیست که بمقداری باشد که یکیش را  
 بالاسی و دیگر آن نهاد و در ظاهر و اما است این است تفصیل مرتبه پارچه مشهور و حجب ثلثه و حجب  
 که پارچه را گفتن از آنجنس است که در آنرا و حال اختیار و آن نماز جاریست پس نمیتواند شد که از حریر  
 یا طلا یا نعلین یا کفش و غیره و این بود که با کذا ذکره جامع عن الاعلام و از کلام بعضی ظاهر شود که بجز  
 نماز مقید بر حال نیست پس تا برسد به آنرا آن کفن مجزئ بر می خیزد و پشت کما صرح العلامة المنتهی لکن از  
 اطلاق آن مخصوص تفادیه و که مرد و زن در کفن مجزئ یکسانند و بلکه در بعض روایات در باب کفن زن  
 و مرد است که کفن یک کفن الرجل و تشبیه اعم است از تشبیه عید و قطعات صفات آن پس استیضا  
 که دلیل علامه علی علیه السلام است بسبب عومات مذکوره بی کار است آری دلیل بر عدم جواز ذی  
 و تشبیه بر اینست که استیضا نمیتواند شد لکن بعضی صریح بنظر نموده با آنکه اکثر نفوس حکما را در  
 قطن است لکن باین اکثر افراد و جازا الصلوة نیز ممنوع خواهد بود و اما بصوف یا کول پس حواله باین  
 اجماعی است تا آنکه در بعضی از روایات که با کس صف و ماعد آن در منع مندرج خواهد بود و از همین جا

بعضی تکفیر از حلقه منع کرده اند **تذکره** این سنن کفر پس اول آن خرمه است که بآن سر را نش  
می چسبند کافی انصاف نیست که کسی که شرب و طول سینه فرغ کافی انحراف الان العرض فی نصف شرب و  
المرسل عرض شرب لانه لا تعرض فیهِ للطول و طریق عیدین آن بر این فرد است که یک شرب از سر  
و بر دو جانب بر کمر بند تا رانچ بر عورتش و نجیته شود پس آن پارچه اطراف پشت کرد و اند و از ران  
بر آورده تا بر سر و دو کمرین تا رانها بهر جا که نتهی شود و بچند و این شرب را در متصل بآن داخل کنند که  
کشاده و کرد و این پارچه افشها خامه می نامند که باین چنگله نتهای عدد سه گانه کفر و حبیب و توانی  
است که یکی از آن دو تاجه است چنانکه ذکرش می آید و خامه همین آن پنج و دو و آن جهت که ببار و  
اضافه فقط برای مردان سنن است و بعضی بر زنان هم تعلیم نموده اند و جبر و وزن عقبه شمی است  
یعنی است که عجزه بوده با آن کبر عین محله یا فتح آن مسوبت بیکه مضعی است که جانب و ای آن  
بعثت و آیت مستفاد می شود که جبره بدل همان ترا سری است که در اجزای ثلثه واجب کفر نیست پس می  
لله و آیه کفر رسول الله فی ثلثه اشعاب ثوبین صحارین و ثوب یعنی عری بلکه جناس  
علیه الرحمه بر آیه و آیت یاد محمل تقیه را بسند خبر صحیح تقویت فرموده اند و تایید نموده اند از روایت نهی عن  
الزیاده علی ثلث قطع بلکه تصریح آن عبید بودن باز و باز فرموده اند که لکن مشهور است حجاب یاد آن  
بلکه بعضی دعوی اجاع کرده اند و احتیاط در ترک است از بعضی روایا مستفاد می شود که بعضی حضرات  
وصیت فرموده اند که کفر نباید آنحضرت در سه پارچه که یکی از آن جبره بود که در یوم حجه در آن ناز می کرد و در  
حسن و اوست که ابو الحسن و الدبزرگوار خود را در پارچه شطویه که احرام در آن می بست و قمیصی قمیه های آنحضرت  
و عمامه حضرت علی بن الحسین علیه السلام و بر که بچهل دنیا خرید و بوند کفر و بوند و فرموده اند که اگر آن بر  
امر و موجود می بود بقیمت چهار صد و پیم می بود و این روایا اشعاری حجام مایصلی فیها و میسر  
معلوم است که آن بعضی روایا مستفاد می شود که عمامه را کفر نیست و ظاهر امر و از آن است که اگر کفر  
نیست چنانکه در بعضی روایا تقیه بآن گرفته و قدر آن طول است که هم تان است که بآن  
بچند است که خاک بل آورند و طرف عمامه باین چنگل کشند بر سینه بیدازند لکن یاد آن جانب است

بر جان و جیب بیند از دنیا عکس کلی فی المثل و غیره و در عرض هم حقا اسم در کار و بر آن در یکجا آنکه  
یست این در بیان چه میگوید و نسبت آنرا به نزد تاجم آن ظاهر نشود و مرفوعه سهل المصیر و لا الاغنیاء لعل  
علما و الاغنیاء لاشکل الاستیاء و عوض عامه یاد ده یکتدر برای اوقاف که آنرا از هم می بینند و همچنین  
در حدیث صحیح تعبیر از آن اردو گشته و چه تمییز نیست که تخمین فواصل پیشانیدند و مقصود را می بینند و نیز نظری بر  
نظری می آورند یا چادری دیگر بر تاسری بر خط که به حساب پیدا علیله الرحمه فرموده که دلیل از روی و تاسری  
هم نیست و حققتیست غیر این نام نیست آنکه چادری مطلق بعضی آید دلالت دارد و منها الصیح کفر که مذهب  
در مذهب بار پوزن برگاه فرشته پنج قطعه بر این که آنرا به یزید فرموده که کند این قطعه تعبیر از آن واقع شده  
و مقصود و تاسری پس کی از آن مرفوعه بود و یک سکنون مراد از منطقه میسر یعنی آنکه چادری  
علیه الرحمه و یک تحقیق نموده اند و بعضی فهم کرده اند که مراد از آن اقامه فرائض است و احتمال دارد که مراد از آن این  
باشد و الا اولی و برگاه جبهه بر آن نیز نیست یا که بر این شهر پس سر تاسری او خواهد بود و اگر تخصیص  
شود و بر آن پس قیاد و تاسری بر و خواهد بود و نسبت که گفتن اینها بر قطعی باشد که صاحب این مذهب  
باشد و به مقتضای حدیثی که در آنجا می آید که در این مذهب و نسبت که بر این چه گفتن و نیز به آن کی می شنود  
و حقیقت آن نسبت و نسبت که چنانکه حضرت امام حسین علیه السلام شهادتین اینوینا چه میگوید که حضرت  
سید عالمین هم عیسی فرزند خود نوشتند استعجیل بشما ان لا اله الا الله و حمیری از حضرت خدا الامر  
السلام است که چون حج و ایستاد بر سید و این یا جاز است بر آنکه بوسیله این آنجا که قبرش نیست فرموده  
و آنکه در آن مذهب است که آنجا که این را می بیند آنرا به نزد تاجم آن ظاهر نشود و مرفوعه سهل المصیر و لا الاغنیاء لعل  
علما و الاغنیاء لاشکل الاستیاء و عوض عامه یاد ده یکتدر برای اوقاف که آنرا از هم می بینند و همچنین  
در حدیث صحیح تعبیر از آن اردو گشته و چه تمییز نیست که تخمین فواصل پیشانیدند و مقصود را می بینند و نیز نظری بر  
نظری می آورند یا چادری دیگر بر تاسری بر خط که به حساب پیدا علیله الرحمه فرموده که دلیل از روی و تاسری  
هم نیست و حققتیست غیر این نام نیست آنکه چادری مطلق بعضی آید دلالت دارد و منها الصیح کفر که مذهب  
در مذهب بار پوزن برگاه فرشته پنج قطعه بر این که آنرا به یزید فرموده که کند این قطعه تعبیر از آن واقع شده  
و مقصود و تاسری پس کی از آن مرفوعه بود و یک سکنون مراد از منطقه میسر یعنی آنکه چادری  
علیه الرحمه و یک تحقیق نموده اند و بعضی فهم کرده اند که مراد از آن اقامه فرائض است و احتمال دارد که مراد از آن این  
باشد و الا اولی و برگاه جبهه بر آن نیز نیست یا که بر این شهر پس سر تاسری او خواهد بود و اگر تخصیص  
شود و بر آن پس قیاد و تاسری بر و خواهد بود و نسبت که گفتن اینها بر قطعی باشد که صاحب این مذهب  
باشد و به مقتضای حدیثی که در آنجا می آید که در این مذهب و نسبت که بر این چه گفتن و نیز به آن کی می شنود  
و حقیقت آن نسبت و نسبت که چنانکه حضرت امام حسین علیه السلام شهادتین اینوینا چه میگوید که حضرت  
سید عالمین هم عیسی فرزند خود نوشتند استعجیل بشما ان لا اله الا الله و حمیری از حضرت خدا الامر



قمی از ابو جعفر محمد بن عثمان عمری رضی الله عنه وکیل نامه مقدسه روایت کرده که حاضر شدم بخند سید بن قم  
 نزد او و لوحی از ساج را که نقاش بر او نقش مسکند آیات قرآنی و اسماء الهیه بر سر آن پس سپیدم از نو  
 چه لوحی است فرمود که همیا که دلم این برای قبر خود تا بگذارم آنرا در آن کند ششم بر آن با آن دو سوم  
 بر آن من بر سر و در دو نوی قبر خود درمی آیم و خبر و از اجزای قرآن بخوانم و بعضی تو هم استخوانها را در  
 میشد و بجا سید این تو هم بنصوص مجزوه من دفع هسته و لکن اگر مراد ایشان از بنی الحمله این مضایقه ندارد و الله  
 علی العموم مراد ایشان شکل است چه در طمان بعد نجاست اقرار اولی است چه در حکایت فعل عمومیه است  
 دیگر با وصف ضعف سند و عموم آن تامل است مگر آنکه گفته شود عدم تفصیل دلیل عموم است و نیز بنابر  
 افاده نموده که هر آنچه مستحسن بنوشتن آن از راه استشفاع اگر چه بخصوصه مخصوص شد مثل حسن بن سعید  
 فرج نوشتن آن عدلی را در توطئه استخوان شری اعتقاد نکند یا احتمال جزا مطلقا سبب راجع آن است  
 که شرعاً و عقلاً مذکور است و نیست که بامیت و جریده بگذارد بنابر استدفاع عدلی یعنی و موجب نداشتن  
 دخت خرماء و اگر هم سید پس از دخت کنار و اگر بنا شد پس دخت فید اگر بنا شد پس از خرماء تازه که بوده با یکی از  
 هر دو را از خیر کردن از جانب راست طعن بجلد و دیگری از جانب چپ یا بر این چادر و مقدار سرد و جریده  
 در درازی باید که بقدر استخوان ذراع باشد و بعد آن در فضیله مقدار یک جبت و بعد آن چهار انگشت و وضع  
 هر دو جریده بر آنست که باعث اینست از عذاب تا و فیکه رطوبت آن بماند و این عمد بنابر تفسیر است  
 و بودن جریده از محل اصل است که عند الاطلاق متبادر از آن شاخ خرماء می شود و الحذران لوقد علم علی  
 الحجدیه فقال عوج السد وان حجت است بر سلا که خلاف را مقدم داشته بر سرد و متبادر معلوم است  
 و بعضی گفته اند که بر تقدیر عدم تمیز جریده حقیقه بر شاخ سبز تازه کافی است و در میان افراد اختیار دارد  
 و از کلام بعضی از ابتدای امر تخمیر متبادر می شود و اگر مراد از آن اصل حوز است تخمیر فی الفضل پس استبعاد  
 ندارد و الا قابل قبول نخواهد بود و اما کیفیت مذکور پس در حد صحیح مرویست لکن مضمر است و مضمر است  
 که جریده بقدر شریایه نموده شود یکی از خیر کردن متصل بجلد و دیگری در چپ خیمه تر و ماهی که بر سبب این  
 و از بعضی علیه الرحمه نقل شده که بنی اخیان است بگذارد و دیگر بر بر قربان سنان و وضعی نصف مجازی سابق بوده با و

[illegible]

فی الثوب الماسود ولا تکفن برقمه و شهادت بر راس و کفن بر راس و کفن بر راس و کفن بر راس  
 مکره و دانند و آن محل را مل است بلکه سینه از اختلاف تحقیق نیست مکره است نوشتن سینه بر کفن بعضی  
 که جائز نیست چنانچه سند فرموده که انصاف ظاهر است مگر آنکه عموم نهی از کفن در پاره پاره یا تکه تکه است  
 در خبر وارد شده لا تلتقی الميت سواد و از شیخ نقل شده که هیچ کس نباید نوشت مکره است نوشتن بر بدن  
 کفن بر کاف و غیره مگر آنکه غیر آن است مگر آنکه بعضی است که در بعضی روایات و اینها را از تفسیر حمل کرده  
 شیخ مفید و شیخ طوسی علیهما الرحمه فرموده اند که قطع کردن کفن با هر چه که است شیخ و شیخ میفرمایند که از شیخ خود  
 مذاکره کنید و ایم و عمل شان بر آن باقیه ایم و تحقیق در جعفر فرموده که متابعت ایشان واجب است و امر مکرر و واقع شده  
 سینه بقل آن فرموده که عمل بر این ضایقه مذاکره در چند سله متفرقه که بیان آن است اول آن کفن و حجاب  
 اصل آن محسوب میشود مقدم بر این و وصیت و خلا در آن نیست و مستند الصبیح رجال مات علیه دین و خلف  
 قد رث من کفنه قال یجعل ما ترک فی قمن کنند و فی الخبر اول شیء یأمر المال الکفن ثم اللین ثم الوصیه  
 ثم المیراث و چنانکه شهید ثانی در شرح لمعه فرموده رعایت کرده میشود و جنس آن اقتضا و میان روی و بی حسبت  
 و التقاریر و اول آن نیست که چه وراثت نماید یا غیر مکلف باشد و هر دو را که چه سار بدن باشد که حاکم است و اگر کفن  
 نکندش یا بشود بر کفن آن کفن در آن نیست و لکن هر کس که غسل آن شود و اگر نگیرد و دوم آنکه کفن آن سهو و بی احتیاط  
 اگر چه آن را انداخته و درین بطن خلاف ظاهر است بلکه جمعی صحیح و جایز و اجازت نموده اند و مستند الخبر المصنف  
 باشد بر علی و کفن او آیه و فرقی نیست میان صغیره و کبیره و دخول بها و غیر آن البته بایسته تا قبل از انقطاع و اگر چه  
 مالی بغیر از نفقه یوم و لیل و استئذان و این باشد از آنکه خود آن زن او را کفن نمایند و یا استئذان دیگر علاوه کفن و  
 باشد هم بر او مشورت خواهد بود یا از ترک آن اصل مقتضای آن نیست و شیخ بر ذمه شوهر واجب دانسته و شوهر آنکه شهید  
 و آن کسی است که مسلم و مؤمن باشد یا در حکم آن که مرد باشد و هر که قتال نامور از جانب حضرت رسول خدا صلوات  
 علیه آله و از جانب امام علیه السلام بشهرتیکه موت او بحج و قتل اعدای دین باشد محتاج بغسل و کفن نیست چنانکه  
 بعضی تصریح کرده اند و در جهاد یا مجریه از طایفه یا بان اخضرت کشته باشد کافی کلام جماعه یا در جهاد  
 خان القبر و اخیره و مستند آن است حسن الدین یقتل فی سبیل الله یدفن بینه یا لا یغسل و لکن

[illegible]

[illegible]

[illegible]



[illegible]



[illegible]

اللهم ان هذا عبدك وابن عبدك وابن مملوكك وانت خير منقول به اللهم  
انا لا نعلم منه الا خيرا وانما علم بسريته منا اللهم ان كان محسنا فزد في احسانه وان  
مسيئا فمحق عنه واعف عنه اللهم اجعله عندك في عالم عليين واحلف على اهله الغائبين  
وارحمه ورحمته يا ارحم الراحمين سبحان الله اكبر وما نرى من راسخين باسمك اللهم ان هذا منك وابنه  
عبدك وابنه امين انك انت خير منقول به اللهم انما علم منها الا خيرا وانت اعلم بسريته منا  
اللهم انك انت احسنه وانما علم منها الا خيرا وانت اعلم بسريته منا  
واحلف على اهله الغائبين وارحمه ورحمته يا ارحم الراحمين واليد سرها كبريين ما يولد نبيك يا جبريل  
بسمك شهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له واشهد ان محمدا عبده ورسوله اللهم صل على  
محمد وآل محمد واعف عن المؤمنين المؤمنين اللهم ان هذا السبي قد امانا عبدك وابن عبدك وقد قضيت  
فرجه اليك وقد احسنا لرحمتك انت غني عن عبادك اللهم انا لا نعلم من ظاهرها الا خيرا وانت اعلم  
بسريته اللهم ان كان محسنا فزد في احسانه وانما علم منها الا خيرا وانت اعلم بسريته منا  
هذه المسحاة قد امانا امساك وابنه عبدك وقد قضيت وجهك اليك قد احسنا لرحمتك وانت  
غني عن عبادك اللهم انا لا نعلم من ظاهرها الا خيرا وانت اعلم بسريته منا اللهم انك انت احسنه وان  
احسانها وانك انت احسنه فمحقا ورحمته يا ارحم الراحمين عار اجازة نرحب الشهد ان لا اله الا  
الله وحده لا شريك له شهد ان محمدا عبده ورسوله اللهم صل على محمد وآل محمد وعلى ائمة الهدى  
واعف عن اخواننا الذين سبقوا بالايمان ولا تجعل في قلوبنا غلا للذين آمنوا ربنا انك عفو  
رحيم اللهم اعف عن اخواننا وامواتنا من المؤمنين والمؤمنات والفقراء على قلوبنا احسانا  
واهدانا ما اختلف فيه من الحق باذنك انك تقدر من شأنا الا صراط مستقيم اللهم عبدك  
ابو عبدك ابن امك انت اعلم به افقر الى رحمتك واستغيت عنه اللهم فمحقا ورحمته يا ارحم الراحمين  
في حسنة واعف عنه وارحمه وبغده في قبره وبقته محبته واجبه بنبيه صلى الله  
عليه واله ولا تحرمها اجرة ولا نفينا بعده والكرن باسمه راوول عامي خزانة اسما كرا

[illegible]

باینکه اگر شخصی عقل فاقد ندارد که یا مجنون در حال سفه و جنون بحد بلوغ رسیده پس او را بطفل تا بالغ حکم کرد  
 یا بضعف و احوال دارد و ندانم که احدی از علمای اعلام تعرض این فرض شده به سبب و سبب است  
 است اگر و کثیر مانع نخواهند هم صورت در وفای امر و غیر شخص عموم الا در این امر عاقل و کما یلحق فاکر ترک  
 و عاقل نیز و حی دارد و اما آنکه مجهول الحال باشد پس در بعضی آیات صحیح بر او عاقل است و عاقل است و در بعضی  
 بعضی و آیا امر دارد و بخاندن **بسم الله الرحمن الرحیم** این کلمات مجرب است که **هَلْ هُوَ غَافِلٌ أَمْ غَافِلٌ** و ترجمه و بجا و صحیح  
 و محقق در نافع فرموده است و عاقل باید که شنیدند خدای تعالی را و او را پس که با و تولى محبت افشانه و اینهم در بعضی آیات  
 آمده الکل حسن با سلف عن عدم تعین الدعا سیما فیما اختلف فی النصوص لکن دعا اخیر جامع احتمالات پس این  
 نیست چهارم از واجبات این کار قیام است با قدر بر او پس اگر عاجز یا از آن محسب است بعمل می آید مثل ویرد  
 فی شرح الدعا و مراد است که اگر قیام است بقابل استقبالی و نه باشد مقدم و اگر نواند که بد بر عصاب یا  
 یا استقامت و اگر نواند باید که انحناء و اگر عاجز باشد را با شنیدن تقبلا و الاستعانة و الا در این شود بر بطلانی است  
 بر بطلانی چیست الاستعانة اصل الا غلط و باز فرموده است که آیا فرض کفایه فعل عاجز ساقط خواهد شد یا نه محل نظر است  
 نماز صحیح بر او صادق می آید پس باید که سقوط فرض باشد و از آنکه مملو ناقص است قادر بر صلوة کامله موجود و اندون  
 فرض اصلی است پس باید که ناقصه مجزی باشد و این جهت شنیده اول در ذکر بعضی توقف فرمود و بخانیج محمد حسن نجفی  
 اتمام استدلالیده در شریعت نماز غیر ممکن بر القیام با وجود ممکن تا بل مندرج عرض در کفایه حصول فعل مأمور  
 این حدیث مکلفین است تا آنکه حصول مأمور بر وجه مطلوب همراه آنها متعذر نشود و تعلیل کلیف عاجز کل است و این فرض  
 خالی از ساقط نیست لکن بنا برین لازم می آید که عاجز عن القیام از محاطه این باشد که جبائی است خارج در حال آنکه  
 جبائی در حدیث امری است که کفین از الایمان منع فیک و الصلوة فیه کما تکلیف متعلق جمیع باشد پس مفاد  
 المیسر لا یستقبل بالمصوب باید که نماز عاجز شریح بالاقبال و هو را در شنیده اشاره لکن احوط است که در صورت عدم  
 آلتان نماز او کند و اما افاده اشیه آمده است و اگر در ابتدا امر اصلی منحصر عاجز باشد صحت نماز کلامی است  
 و بر کاه بعد از فراغ و ممکن از قیام پیشود این احتمال سقوط حال از حجت نیست کما افاده و اما وجوب حاجت حقیقت  
 کما یستحب فیها و این که جبائی در حدیث امری است که کفین از الایمان منع فیک و الصلوة فیه کما تکلیف متعلق جمیع باشد پس مفاد

شستن و بوی خوشی و اجماع آنجند و از آنکه غلبه شستن است بر بوی خوشی و بوی خوشی  
 و دلالت میکند بر احادیث مؤلفه عمار که سوال کرد و از حضرت امام خضر صادق علیه السلام پرسید که نماز را بگویند که شستن  
 پس گاه امام سلام گفت که ای کمان مطلع شد که میگوید بوی خوشی است چه در جاکشش یا یا شستن یا شستن نمودن و در این میان  
 و عاده میکنند نماز اگر چه هزاره است و شستن با شستن و توفیق و دفع کردن و شستن پس اگر در وقت نماز شستن است اگر شستن  
 مصلحتی یا بوی خوشی و بوی خوشی است یا آنکه وضع و برینست محمود است پس بطلان نماز را برین احوال و در وقت  
 شستن و مصلحتی نخواهد بود و در جماعت باید که پیش روی امام نیست بگذرانند که جعفر ثمانی از حاد است  
 بیرون و در غیر ضرورت که فاصله در میان میت و مصلی معتد به شستن است که متصل با میت نیز و بوی خوشی که نماز  
 بعد غسل و کفن و غنای تعذر بجزیم و کفن و وقوع سازند سید در مدارک میفرماید هر قول العلماء که گفته بود که  
 المقام و اما بالنصوص فطلعه و ما روی عن الصادق علیه السلام لا یصلی علی المیت ما یدفن و کما یصلی  
 علیه و هو عرکین فلا دلالة علی المدح و ان استدل بغض الاصحاب و ادان و وجوب شستن پس اگر نماز را  
 قبل غسل کفن بعمل آید و هیچ نخواهد بود و احادیث لازم خواهد دید خواه قبل غسل یا خواه قبل کفن باشد خواه بود  
 کشف الشام چنین شمارا فرموده است و آن ضعیف است و اگر غسل و کفن متدا علی المیت و النجس المتنجس است و بوی خوشی  
 در مجرم اتفاق میشود بر آنکه حاجت با جاده غسل و کفن نخواهد بود و همچنین بر آنست که متنجس بغسل و کفن  
 افاضل فرموده اند که طهارت حاصل از شهادت و طهارت حاصل از غسل و شستن با بوی خوشی است و شستن  
 و اصل در این حکم خصوص شستن و اجماع است و بوی خوشی است و اگر کفن بوی خوشی است که شستن و بوی خوشی است و نماز را بر او واجب است  
 بلکه تحقق فرموده است که او را در قبر گذارند شستن و او را شستن و نماز را بر او واجب است و آن مخصوص است و بوی خوشی است  
 و ظاهر است که در وقتیکه با چه سار عورت بهم رسد و قبر او را نهاد و عورت را بپوشانند و شستن و بوی خوشی است و نماز را بر او واجب است  
 چنانکه در این و آیت آمده اما در صورتیکه عورت در بیرون قبر ممکن باشد پس حکم بر او واجب نیست و در وقتیکه در بیرون قبر  
 نابل است قال السید السخاوی فلو وجب شستن المیت و کفنه لكان لا طائل من بعض المصنفین و قد ذکرنا فی بعض النسخ  
 کشف الشام منصوصا علی ان بوی خوشی بر آنست که شستن و بوی خوشی است و نماز را بر او واجب است و بوی خوشی است و نماز را بر او واجب است  
 و بوی خوشی است و نماز را بر او واجب است و بوی خوشی است و نماز را بر او واجب است و بوی خوشی است و نماز را بر او واجب است

الصلوة عليه فاجاز اذا تترت عورتها بين اوتراست نحو ما ليس امرها وان في غير محمول يستحب ان لا يرد وشرط  
 نيت دين ما يظهر ان حدث اصغر بشدايا الكبرى اجماع اصحا واصح وادومه بناب ان لا بد  
 بل رفع خبث هم و كان نيت على الاقوى ان لا يرد ان يست لکن اخبارنا من حاض اشعارى بعد شترط  
 طهارت جنبه دار والى غير ذلك من الادلة جناب بحر العلوم و فقهه مظلوم خود منفر ما يد وليس شين منها رفع  
 الحدث قطعا كذا الاصح في رفع الخبث و هكذا عداله الامام وسائر الشروط والاحكام لذات ارکان  
 وفي الذكرى طر و مجعها و هو ضعيف لم يستد ولا ارى شرط سوى الايمان و امانى اكل في المكان و اثنا  
 فروع و است با ماضى يسوى استقبال و بودن بر سبب جانب است ماضى و مانند آن و كفيها كان است ماضى طهارت  
 باشد للنس تكون على طهر احكامه بانك خلافى در آن ظاهر است كما صرح في المدارك و انچه بعض شوايد  
 قد كره ان يتوضا انسان عند الجنائز لانه ليس بالصلوة و انما هو التكبیر و الصلوة  
 التي فيها الركوع والسجود كذلك يجوز ان يكون ركبا او يركب ركبا او يساق و لا  
 بعدى و اردو كرا و يشرب امام وظيفه متوان كرد و اكر از طهارت ايمه ممكن نباشد بشتم متواند كرد و بلكه بعضي  
 كه بدون ضرورت نیز تميم جائز است و موجب تميم تقضيات خود ابد و نیز نسبت جماعت در اين باره نسبت امام  
 و مقابل كرد و سينه زن بر سينه زن است على الاظهر و شيخ در استبصار فرموده كه زود ستران و  
 مرد و ستران و ستران و خلاف بلكه فتوى داده با دعوى اجماع بران بهو غريب بهر خيط ظاهر و وجوب  
 است لکن غير مستعمل في المرد و ستران و ستران است و خلاصه استحباب ان بافته نشده بلكه بعضي تصریح جماع  
 کرده اند بر ستران اين نسبت حمل آن بر استحباب متيقين و اكر جاززه مرد با جاززه زن هم اين نسبت كذا خبر  
 مرد و ستران با هم به جاززه زن يسوى قبله بالابر از جاززه مرد و بعضو اينكه سينه زن مجازا كمر مرد بوده باصح  
 يجعل الرجل و المرأة و يكون الرجل جاكلى الامام و نصي و دلالت بلكه ستران و اكر جاززه زن  
 است بانكر و در ستران با هم به جاززه زن يسوى قبله بالابر از جاززه مرد و بعضو اينكه سينه زن مجازا كمر مرد بوده باصح  
 و تقدم المرأة في القولين جميعا من الوظيفتين اليها و اكر جاززه زن با ستران با هم به جاززه زن يسوى قبله بالابر  
 بوده باطل الشك في ان ستران با هم به جاززه زن يسوى قبله بالابر از جاززه مرد و بعضو اينكه سينه زن مجازا كمر مرد بوده باصح

مرد و زن بکند از شوهر و زن و نفع النساء علی القبله و الصلوات و ذلک من اجل ان  
 و استیست که با مردم اگر چه کفر باشد نه استیست از اسم پسند و استیست واقع شدن نماز در موضع یا جایی که نه استیست نما  
 در مقامی است که بشود و یا بسبب آنکه هرگاه این مقام شهرت بین الناس میگرداند نماز را از این جایگاه جمع شوند و کثرت اجتماع  
 برینین بر خارزه ملکوت و حدیث نبوی آمده نیست هیچ مسلمانی که ببرد پس چند بر خارزه او حیل نفوذ کرد  
 یا در وقتیکه آنکه در اندام شفاعت آنها را در حق قبول میفرماید و در حدیث دیگر صحیح آمده که هرگاه بر خارزه  
 او حیل کنی بر منین محبت شوند بگویند اللهم لا تلعنهم منه الاخذوا انت علی عهدنا هذا و علمنا هذا و علمنا  
 ناکه که مردم کویش را از محبتیم از برای او آنچه میسر است بسبب نداشتن استیست که بعد بکسر حکم ببرد نه استیست  
 الدنيا حسنة و الاخرة حسنة و قنا عذاب النار كما فی بعض الروایات و نیز درین آیات و استیست که سلام  
 نباید گفت از جای و حرکت باید کرد و آنکه بنی خارزه بلند بروت مردم و اطلاق استیست که لایسکند که حکم  
 عام باشد منفرد و امام او این استیست یا بنی خارزه درون فی المذکر که نه استیست الاحباب لا اعلم من غیر  
 و در روایتی آمده که لا یصل علی الجنازة یحیی و لا یصل علی الجنازة یحیی و لا یصل علی الجنازة یحیی و لا یصل علی الجنازة یحیی  
 تخصیص که ده انگیز اول مستند محمول است بر تفسیر که نه استیست اکثر المخالفین که حقیقه و غیره نه استیست  
 روایت الرضا علیه السلام و فیها قال جل فی ان الناس یقولون ایدیه و التکیدة الا ولی فقط فافتر  
 كما یفعلون او ارفع یدی فی کل تکبیرة فقال علیه السلام فیرید فی کل تکبیرة متعاشم شتم و بیان بعض  
 این نماز و این چیز اول آنکه کرده که خارزه واحد نماز تعدد بجای آوردن غلبه نقل جاری که ده اندر آن در وقت  
 آمده ان الجنازة لا یصل علیها مرتین ادعوا له و اذین او صغیر شد حمل کرده اندان بدو و در وقت  
 بکر استیست بعضی که است تخصیص و اندیکار در بعضی حکم نموده اند و در اصل جواب آنکه ایضا خلافت  
 و روایت دیگر از بعضی حمل کرده اند بر بیان جزو بعضی استیست بنا بر این افضل است و هم آنکه با مردم و بعضی  
 تکبیرات امام اینانند نمازش بالاتفاق صحیح است لکن کلام دین آنست که نیست و جواب او کار استیست استیجاب  
 الوجوب علی قیام الغیر و الواجب ان تکبیرات ما فیها هم و احوط است که نه استیست قریب گفتا نماید تمام کنند  
 خود بعد از نماز یا چنانکه در بعضی مشهور است و در استیست منها ایضا و ادک الرجل التکیدة التکیدة تین الصلاة علی

فلیقتضی انما لکن انسان فی التمام حیز بعضی عمل عموم آن که ده اند لکن بعضی و معلوم الا اکثر مقید باشد از  
بعدم مگر این دعا باینکه بخانه را پیش از اتمام بر داند و اینکه تمام بر وجه کامل مستند حصول عباد و یا احراز  
الوقایه باشد و این سبب و رت داعی خود در رکعها و اتمام تکبیرات و علاوه آن احوط است تا نیت کند از این بعض  
مردود و چه در آن و اینست مسوقی ارد است که تمام میکند تکبیر ادعای حرکت میکند باخانه فاذا المید رکع  
کبر عبد القبول از اینجا است که بعضی از علما گفته اند فان نعت بخانه اتم و لو علی القبر سوّم الله که بخانه مرده غایب  
نشده باشد و بی نماز وارد فن که ده باشد واجبست که بر قبر او نماز گذاردند کما صرح جامة لعموم الخبر النبوی که لا تدعوا احد  
من امتی بغیر صلوة و لکن در بعض و یا از نماز بغیر فن نمی ارد شد و خصوص آنکه و نیت قصد آن منصرف در این وقت  
نیست لکن عموم نهی مخصوص من صلی علیه و آله که در آنکه در جواز نماز بر قبر فی الجمله خلاف نیست بعضی مطلقا جائز  
میدانند و بعضی مقید بیده و دیگر و اند و بعضی بیک شبانه و چهارم که جائز است نماز بخانه و در هر دو که استی این  
نماز در او قائل و بقیه نقل نیست نماز حاضر و یومیه نماز بخانه هر کدام که موع به بعضی احرم و بناید شده باشد و اگر است  
به و تنگ شود پس هیچ خالی از آنسکان نیستیم حاضر و جمعی جمیع داده اند و بعضی باین دلالت ارد و بعضی  
قائل شده اند بچشم آنکه در آن نماز یک بخانه و دیگر حاضر و مصلی اختیار است و اینکه نماز بخانه اولی با تمام  
رساند و بعد از آن از سر نو بخانه دوم نماز را بجا آرد و اینکه قصد تشریک بخانه ثانیه را نشاء نماز بکند و بعضی گفته  
که غیرت در میان تمام و استیناف و قطع و استیناف یعنی ابتدای نماز بنیت اشتراک و شهیدین شوق اضرائل نموده اند  
بعلت آنکه قطع صلوة جایز نیست پس و من ضرورت التزم آن و انباشد و جانب سبب و فرمود که نماز بخانه نماز  
حقیقی نیست چه در اکثر روایات آمده که این نماز نماز نیست بلکه دعا و قطع دعا روا و بعض و یا مثل صلوة مخصوص  
بر این قطع و استیناف دلالت ارد و اما روایت صحیح از شفاء اثر که الاولی حتی بغیر غوا عن التکید  
علی الاخیره و ان شفاء و رفع و الاولی اتقوا التکید علی الاخیره کل ذلك لا بأس به پس  
ظاهرش بخاک شهیدین علیه السلام رحمه فمیده اند تشریک است و شفاء نماز اول محل آن قطع بجایست تمام که  
از کفن نباشی ملاقی شود اگر قبل داخل کردن قبر باشد یا نیست هرگاه محمد از آن محکم شد و اگر در قبر او را  
آورده باشد موضع نباشد از کفن بفرافوق چنانکه در همین است در حدیث و من و والدش و این ادیس



۱۵۷  
علی و رویت رسول بر آن دلالت دارد و جمعی گفته اند که مطلقاً قرض مقرض می نماید سبب اطلاق آن بر بعضی است  
و لکن بعضی و آیت مطلقاً حکم بشتن نیز وارد است جمیع با تقدم اولست بلکه در صورت امکان بعد و اخل کردن  
قبر نیز غسل اولست اگر اجماع برخلاف آن ثابت نشود و ظاهر است که اگر نجاستی از خارج بود باید عا و غسل از سر  
کاملاً باشد لکن این عقیل عاده لازم نیست و قوه ضعیف مقام محرم احکام دفن آنکه دفن و کینه دفن افضل  
نکات جمیع امور اول پس از آنست که صورت ساختن مرده در زیر زمین بعنوان یک حیوان از حیوانات دوزخ محفوظ گردد  
و بوی او بشام مردم نرسد از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که مرده دفن کرده شوی و جهت آنکه بر مردم  
تغیر و فساد جسم و بد بوی او ظاهر نگردد و تا نزدکان از دینت نشند و حاصل ز نظر دوست دشمن صورت بپوش  
رنج نکشد و دشمن شهادت خوشحالی نکند و رویت که شستن مرده در بنا و عمارت که بالائی میں باشد و صند  
تا وقتی که دفن در زمین صادق آید که بوقت ضرورت چنانکه چنان سید نصیر جان فرموده از اینجا ملاحظه می  
که آنچه بولانا اخوند مجلسی علیه الرحمه نسبت است که در باب امانت پیرن مرده در جواب سائل نوشته بودید که شستن  
جائز نیست اگر چه بعنوان امانت پیرده باشد مگر آنکه بالائی میں بعمارت نبشت و آنگاه در آنجا بکند از راه است که شستن  
در این صورت صادق نخواهد آمد از این جهت که این صورتی نفسیه جائز است چو دفن نیز بر آن صادق نیست پس آن  
و بسیار این عنوان چگونه حاصل می تواند شد و امید علم و مکروه است دفن او در تابوت در زیر زمین جماعاً کما نقل عن  
خلاف الشیخ رحمه الله و نسبت کردن قبر عمیق بقدر قاصد ایاخبر کردن چنانکه دعوی اجماع کرده اند و بعضی  
اخبار آمده که از سه ذراع زیاد نکند و بعضی تخصیص نموده اند از آب زمزم بدینکه خوف آن دارد که آب زمزم  
رشیع نکند و مکر ظاهر شود قال السید السید علیه الرحمه لذا امر مولانا علی بن حسین علیه السلام با بحفر الیوم  
و نسبت است که در قریه ای بسیارند یعنی کوهی در جاقبله در زیر زمین بکنند للتعقیر منها البکب اللله و الا شق لغیر او  
امام محمد باقر علیه السلام بر خود امر شق فرموده بود و محل کرده اند از ابر حصیست زمین و اینکه جسم بر  
انحضرت متین بود و در چنین صورت شق را بهتر است اند که حضرت صادق علیه السلام ویت پدر بزرگوار  
خود را نقل فرموده گفت شیعه غدا له الا حزن شفا می یابد نه کان با دفا لایا فی کیفیت دفن پس  
است مرده بقدر قفس و ناز قبر شرف و دارند و بر سبک است و در اینجه بمانند با خلاف فی فکر این که

از این جنس نقل شده که او استقبال نیت داشته و بعضی اخبار منجر بعمل اصحا و دعاوی اجماع دلالت بر وجوب آن دارد پس قول این جنس ضعیف شاد است اگر کسی در کشتی در دریا میرد بعد غسل و خوض و کفن و نماز اگر تو شد کفار و انجشکی باریزد و دفن کنند بر نحو کسی که مرگوم شد پس دفن در خشکی مقدم خواهد بود و اگر نتوانند او را بقیل کنند یا بقیل باشد با و بپزند و بدریا میزنند که در صورت غرق ساختن او بدریا قائم مقام دفن خواهد بود و اگر او را در فنی کلی مثل غایب یا غیر آن بگذارند و سرش را بند کرده در آب برآوردند و این تخیر بنا بر نیت است و بعضی گفته اند که شق تانی مقدم است بر شق اول و این قول منسوب به شیخ و خجاست علیہ الرحمہ این است و در بیان بهر دو صورت وارد گشته و اکثر علما جمع کرده اند با محمل علی التخییر و جناب سید علیہ الرحمہ تعجباً الشیخ جمیع مباحث عنوان کمال حکم است که در خواب و ماندن میت بگذارند و در صورت عدم تمییز قتل کرد و در دریا میزنند و در اصل حکم و غیره من الایارات و کیفما کان در وقت انداختن بر قیاس است یا نه مشهور است و بعضی واجب دانسته اند و صاحب ادق و جمعی دیگر آنرا اختیار کرده اند و جناب سید شاهر احوط دانسته حکمی صریح نفرموده و شیخ محمد ابوالحسن حواجر الکلام قول صاحب ادق را قوی دانسته و لایحظ منقو و کیفیت استقبال را هم متعرض نشده و ظاهر است که استقبال او بر نیت استقبال محمود باشد و احتمال دارد که اعم از آن باشد و گاه این است و گاه آن خلافی نیست در اینکه دفن کفار و اولادشان در مقابر مسلمین و غالباً مراد از آن مؤمنین باشد منوع است یا نه و مسلمانان با ایمان از این اذیت کشند و دعوی اجماع بر آن در کلام جمعی صریح است و اگر مقبره وقت باشد پس چون که وقف مومن منقح مؤمنین میباشد آنها میگویند داخل مقبره انداختن کرد و دفن کنند بشرطی که ده آنها را دور اندازند و بمسکین بدهند شان نیست زیرا که حرمتی بر کفار در شرح رسول مختار نیست اگر در غیر وقت دفن کرده باشند غیر ممکن است لصف الاذی عن المسلمین کما عن الشہید نقله سید السند و تعلیل منع بتجاوز مسلمین بحداب کفار در مکلفین آنها صحیح است اما اطفال آنها پس اگر چه در و در دنیا بنا بر مصلحتی بر تبعیت ابوین خود محکوم با حکام کفار و مسلمانان آنها باقی است آنها با صفا هم استحقاق و چیزی ندارد پس تعلیل در این جای نمی آید شد بخلاف مکلفین و فرق باطله که امر در آنها لا کس است پس محکوم بود و آنها با سلام بنا بر مصلحتی و معبودان آنها بحداب کفار و تعلیل النار مقتضی جریان انجیم است و باره آنها با قیاس مع المثل و القیاس المصداق علی حدیث لکن بصیری درین ملاحظه

رسیده و کیفا کان بنی شهر غنیمت را که از مسلمانان حاکم با خواهر بومی شهر خواهر بخان و امیر شهر لا ابد را از الله علیه و آله  
 و خواهر بنی شهر غنیمت را که از مسلمانان حاکم با خواهر بومی شهر خواهر بخان و امیر شهر لا ابد را از الله علیه و آله  
 دعوی جماع این ده اند و این جهت در حکم مذکور است که اگر خواهر بومی را در این خصوص از دست و فوج جاریه و بنی شهر  
 که حامل از لطفه آقا می خواهد باشد با حاکم مذکور تصریح است قبول و مستدبار و فوج بنی شهر مسلمانان این از فوج بنی شهر  
 بدین فوج بنی شهر متعارف است که چون یک زن کافره حرمی ندارد و فرزند مسلمان اصل است در حکم و فوج احترام فوج بنی شهر  
 فرزندش را بی انصیب کرده پس عایت حکم ولد و خصوص فوج بنی شهر است که علمای حاکم فوج بنی شهر  
 قبله کرده اند و شرط کرده اند که ولوج و خروج طفل شده باشد تا حکم اسلام به حبس یا تغلیب الاسلام بر او جاری شود و از اینجا  
 که جناب سید فرموده که بقضای تعلیل این حکم در ولد زنا جاری نخواهد شد با احتمال عموم تغلیب اسلام بر او جاری شود  
 با ثبات المرام بعضی ولوج اثر پذیرند از اثر لطفه المسلمة مطلقا کافی است قطعی و یوید و مومض و ان کما مضی فی السند  
 فی حکم بالقطره التي فطر الناس علیها قال و اما این حکم مختص بنسبیه کامله ظاهر است که اگر عبارت شامل است به کافره و بنی شهر  
 احترام و دلیل عموم می تواند شد لکن اگر اخرج طفل از شکم مادرش شکم در غیر کتابیه ممکن باشد مقدم خواهد بود و فایده بدانکه  
 است که سرگامیت در قبر بخوابد عقاید حق را تلقین او کند خصوصا و لایق معصومین صلوات الله علیهم و تهتیر است  
 است و شریعت است بکبر و بدعت و شریعت را و حرکت و تلقین کند و اگر این خوب بود جماع است و استماع  
 افعهم استماع افعهم یا فلان فلان نامیت پدرش که میوه دل انت علی العهد الذی فارقنا علیه من ذکر الذی  
 شهادة ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان محمدا صلی الله علیه و آله عبده و رسول الله و  
 سید المرسلین و خاتم المرسلین و ان علیا امیر المؤمنین و سید الوصیین و امام افرض الله طاعته  
 علی العالمین و ان الحسن و الحسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر  
 و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسین بن علی و القائم الحجة المهدی صلوات الله علیهم  
 ائمة المؤمنین و حج الله علی الخلق اجمعین ائمتک ائمة هدی ابرار و فلان فلان ذاکنا الذی  
 المقر بان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و عن ابی عن نبیک و عن نبی عن نبیک و عن نبی عن نبیک  
 عن نبیک و عن نبیک فلا شک لا حرج و لا جوارح الله جل جلاله فی محمد صلی الله علیه و آله

[illegible]

من حمل جنازة من ابراج جوانها غفر الله تعالى له اربعين كبدية يعني ان جنازة را از ابراج جوانها  
 بردارد و بخشد حق تعالی بر او چهل کبیره را و در خبر دیگر آمده بر آنکه با نیت یکبار و حق تعالی بشت نیکو کند و کبیره او را  
 می بخشد و نیکو تر می کند از کانا با برین و سوم افضل است که بیست نصابه سریع بعمل آرند و در بیان تفصیل  
 آن اقوال و روایات مختلف است جمعی گفته اند که شهرت است مقدم سر را از جانب راست بر برداشتن و چو دیگر  
 بعد از آن بجا پای چپ نقل شود و همچنین در بار و بعد از آن بجا چپ بر موخر آرد و در شش است بر دوار و در  
 مقدم سر را بیشتر نقل شود و همچنین در بار و بعضی عکس آن گفته اند و برین تقدیر ابتدا بر مقدم سر را از جانب چپ  
 متصل بدست است می کنند و بردوش است می گرد و بین جانل با بین مجول موافق می گرد و دو بار بسیار  
 و آنرا شهرت است و در نحو شهرت از سر و طرف متعارض و در صحیح ابن ابی نعیم است السنة ان يستقبل  
 الجنازة من جانبها الايمن وهو على اليسار و قرین المرسلا آن صریح است در اعتبار حمل العکس اول شنبه  
 بدوران بسیار و هر یک متعارف است هم مرجع است و کلام جانب سینه مخصوص شنبه است از حفظ نیست و لکن  
 در اول کلامش با نچه تعلیم تصویر واقع و صاحب او هر الکلام کثر عبارات اصحا را که خالی از اجمال نیست بر همین مذهب  
 محل فرموده و از خبر فضل بن یونس از ابوالبراء علیه السلام متفاو شد و که بتمام تقیه ابتدا بدست است می کنند  
 از آن بپا است بعد از آن بطرف پشت سر خازنه می رود و بلکه از پاست از زمین جلوس روی خازنه بر میگردد و پس  
 چپ بر سید و بعد از آن با دست بعد از آن باید پشت خازنه را پیش رو آن می کند چنانکه مرتب اول بعمل آورده و در  
 مقام تقیه نباید پشت است از دست است ایست کند و از دست بپا است و از دست چپ چپ است چپ نقل شود  
 می کنند و آن نیز می تواند است بعضی و ای که بحسب ظاهر قبول اول مطابقت دارد و تاویل آن ممکن است شنبه  
 بدوران بسیار و هر چند جمعی قرین بر اراده معنی اول ساخته اند لکن مشاهده شاهد است بوقت قول ثانی چنانکه  
 کما شهد بک جماعه ایضا و بفرض آنکه دوران بر عکس آن متعارف باشد شنبه بدوران است اجماع  
 است چه عرض از آن در عامه است که بیست منقول از ایشان بدوران است یا مخالفت کلی دارد و جمعا بین  
 الروایات احتمال تخیر می رود یعنی بهر دو عنوان باشد او شود اگر جمع کنند میانه و در نحو ترجیح اول  
 خواهد بود چهارم آنکه سنت است که در وقت مشاهده جنازه نماز الحمد لله الذی کرم وجهی من السجده

الحمد لله الذي جعلنا من آل أبي طالب من آل محمد و آل محمد من آل أبي طالب و آل أبي طالب من آل محمد و آل محمد من آل أبي طالب  
رسول خدا صلی علیه و آله فرمود که هر کس استقبال جنابه کند یا بنده آن سبک بود که الله اکبر هذا ما وعد الله  
و قوله و صدق الله و رسوله اللهم زدنا إيماناً و تسليماً الحمد لله الذي تفرق بالقدر  
و قهر الجبابرة بالحق سبحانه و تعالی و ما من تبارک انکه گریه کند از روی رحمت بر او رحم غنیمت  
که در اندیشه جنابه و علامه را تو بخواند چنانکه در خبر عمار از آنحضرت ماوست که حامل جنابه گوید بسم الله و  
و صلى الله على محمد و آل محمد اللهم اغفر للمؤمنين و المؤمنات و المستضعفين و المستضعفات و اغفر  
تبرأ منكم و اغفر لهم و اجعلهم من رضى من رضى الله و لا تجعلهم من رضى من رضى الشيطان  
هذا ما وعدنا الله و رسوله و صدق الله و رسوله و ما من تبارک انکه گریه کند از روی رحمت بر او رحم غنیمت  
و فرقی بر او برسد آنرا بر زمین گذارد چه در احادیث آمده که دفعه مرده را در قبر نهد بلکه آنکه در آنجا بگذارد و آنرا  
زنان قبر نشود یعنی حشت و کم شود بعضی گفته اند چون در بعض آیات آمده اذا اتيت باخيك الى القبر فلا  
وضعه اسفل من القبر بل اعين ثلثه حتى يجعل بينه و بينه علم فميدان که جنابه در مقابل قبر باید گذشت جنابه را  
پیش و قریباً قبله و لکن بعضی از این روایت متعارف میشود و می اندیشد که خوش آن باشد که در رویا آمده مرده مرد  
و قبر از جانب پا قبر داخل قبر باید که دو مرده را در عرض نباشد و جنابه در وسط و طرف پا قبر که در وازه قبر است بود  
و نهادن جنابه در پیش و قریباً قبله نسبت به اهل که در آن عرض و آمار و یا مطلقه داخل است  
پا قریباً قبله الموثق لکل شیء باب القبر من قبل الرجلین اذا وضعت الجنابة فضعها  
الرجلین پس مول برسان حال مرده بود که صریح جماعه من المحققین و مریدان محل استبعاد ندارد و عمل عام علی  
شائع است لکن احتمال تخیر در باب اهل که در پیش از قبر متوقف میشود پس متعارف شد که از پا قریباً داخل قبر کند و قریباً  
که در عرض اهل که باید علم بالرویتین که آنکه مخالف جماعه با جمعی گفته اند که در قریباً قبله میت نباید و باستون قریباً  
کنند و برین نیست بعضی آثار نقل کرده اند و اینهاست که چند بیغافه اکثر روایات مطلقه بر یکبار اقصاء نموده  
و اول علل فقهاء را درین دلالته را در جنابه که جنابه سید با آن اشاره فرموده مشتمل است بر کاه  
باشد از وازه قبر داخل قبر نمایند و این را در عرض قبر و یا بر او نهاده و کنند و صورت اول زیخان

که بسیار پائین شود بلکه زنی و استوار داخل کند اما احکام متعلقه که سبکه و فرود می آید و چند چیز اول آنکه سبک  
 بر این قیاسی و در ابتدا سبک و پائین شدن را فی الروایا مکرر کرده اند که ابو الحسن علی السلام در قبری در وینتر انکساده و خبا  
 سینه نشسته و مانع احتمال دارد که از برای ساجد یا از راه چشم بر آما م لازم نباشد و و هم آنکه در بعضی  
 آمده که قوت فرو آمدن تغییر عاده نماید از شر شیطان بخواند سوره فاتحه و بعد از آن قل هو الله احد و آیه الکرسی و بسم الله و یا  
 وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ عَلَىٰ مَلَكِهِ رَسُولٌ اللَّهُمَّ اقْضِ قَضَائِي وَفَرِّجْ قَلْبِي وَاصْلِحْ لِي شَأْنِي وَارْحَمْنِي بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ  
 اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ مُحْسِنًا فَدِّ فِي حَسَنَاتِهِ وَإِنْ كَانَ مُجْسِمًا فَاغْفِرْ لَهُ وَارْحَمْهُ وَتَحَاوَنِي عَلَيْهِ وَطَلَبْتُ رَحْمَتَكَ  
 او هر قدر که تواند نقل کرد که حضرت امام زین العابدین علیه السلام بگاه داخل قبر شد میفرمود اللَّهُمَّ جَافِ الْكَرْبَ مِنْ حَبْنَةِ  
 وَاصْغِدْ عَمَلَهُ وَأَقِمْ مِنْهُ بَصُوكَا وَارْضُحْ غَيْرَ أَنْ يَقُولَ سُبْحَانَكَ يَا قَبْرُ وَاقْبَلْ قَسَمِي وَبِرَّكَ  
 اللَّهُمَّ اجْعَلْهَا قَرْضَةً مِنْ بَابِ الْحَبَّةِ وَلَا تَجْعَلْهَا سَفَرًا مِنْ حَبْرِ النَّيِّرَانِ وَتَوَكَّلْ مَرَّةً بَكْرَةً بِكُلِّ سَمٍ لِلَّهِ  
 وَبِاللَّهِ وَعَلَىٰ مَلَكِهِ رَسُولُ اللَّهِ اللَّهُمَّ إِيْمَانًا بِكَ وَتَصَدَّقًا بِكَ يَا كِبْرِيَا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَسُوءُ مَا وَعَدَ  
 اللَّهُ وَسُوءُ مَا اللَّهُمَّ نَزَّحْنَا إِيْمَانًا وَتَسْلِيمًا سَوْجَدًا بِكَ كَسْرًا وَفِرْدًا بِكَ دَامَ أَقْبَارُكَ وَتَرْتَبَ بَابُكَ  
 قلب و جمیع از علما این حکم را علی العموم نوشته اند لکن بعضی خصوص بر سبب و سبب است بلکه در این تصریح و در بیان  
 کراهت و عکس آن که همان کراهت نباشد و فرو آمدن قریب که از جمله محارم باشد که اتشی نیست شومر و لایست و  
 او در قبر الخیر الزواج او بامر الله تخصیصی باقی قهر و آتش عقید علیه الرحمه نقل شده که زن او کس در قبر داخل نمیشد مرد  
 خود را نیز شانه او بگذارد و دیگری نیرو را و پائین آنکه او و نزار است که این خبر شومر شایع است بعضی از محارم را  
 شومر شمع جوید و بخواهد شومر و محرّم نباشد و لازم است بلکه جمعی عموماً جامع بان و ده اند و هر حظ و آما این  
 نیست متعلق است پس این انجلیست که در حال دفن در می بیند با او میزدند که با او لاشه و آتش عقید علیه الرحمه نقل شده که زن  
 بگذارد یا مقابل رو او خیا که از شیخ نقل شده علامه و مختلف فرموده اند به صورت جوار و در و در آیه که ترتب  
 از این خوف و بعضی و آما توقع رفع ربا بطین قبر بر نه و آورده تضعیف مع المیتین یا طبعی النساء الله مدبر است  
 دیگر آمده ما علی احد که اخذ المیت و شده انساب ان بعضی در وجهه و بعضی در پشت و بعضی در راس و بعضی در  
 رضو آمده جعل في الكهانة من طين القبر تربة الحسين ع و طين كارة عطف فيه و در کتو آمده که زنی را قبر

مؤلف این فرموده اند که او پیش از شهادت با همسایه های خود در میان ایشان  
نموده و ظاهر آنست که روایات متعددی در این خصوص موجود است چنانچه این استنباط خفیه است بهرام آنکه در این بخش خام  
و کمال صحت است حکم نماید که اهل علی بعض الاخبار کثیر سعد بن معاذ و غیره و در وقت کربلا در میان خود و اهل بیت  
فرموده که حضرت امیر علیه السلام بر قبر پدر حضرت علی علیه السلام خاک گذشت پس اعیان رضی الله عنه و کله اگر کسی بجای آن  
بگذارد و یا نبست ضرری میرساند حضرت فرموده و در خبر کتب تصریح است که باینکه خشتی را که قائم مقام آن باگانی است در  
امامی حلال در قبر سعد بن معاذ که رسول خدا صلی الله علیه و آله در قبر سعد فرود آورد و در کعبه خاک گذشت و خشت را بر او جسد  
فرموده که بسیار یسناک بسیار بد خاک تر او بند کرد و بان سیاه شد و خشت این گاه خان غش شد و خاک بر او ریخت فرموده که  
بر سینه که من دیدم که این گفته میشود و بخود او گفتی که من دیدم که حق تعالی او را در میان خاک بر او ریخت فرموده که  
قبر زنده از جانب بی قبر بر او بود و در و این تصریح با بعضی روایات او بود و در و این باب که این کافی در خصوص  
زن از جناسه بر او آن نیست و آن محل نابل است ششم است که حاضرین خاک او بر نیز ریخت و است و در میان  
فی الرضوی غیره و صریح جماعه و اگر کتاب کبری نقل شده که هر دو خاک بر نیز ریخت و یا بفعل التماسی در وقت خاک  
انا لله و انا الیه راجعون بگویند و بعضی گفته اند که بعضی در خصوص او نیست و دیده آمده که در وقت خاک بر نیز  
بر نیز ریخت و انا الیه راجعون بگویند و بعضی گفته اند که بعضی در خصوص او نیست و دیده آمده که در وقت خاک بر نیز  
رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که هر که چیزی که حق تعالی بخواهد در قبر او ریخت باید و دیگر ادعیه گفته در حال  
گشته که عمل روا میدهند و اما احکام بعد از دفن بر گاه قبر را خاک بگذرانند و است که از غیر خاک آن قبر در آن داخل گشته  
اگر خاک دیگران مخلوط نمایند بر آن مرده باران نخواهد بود چنانکه در روایت مرسل آمده است و آنست که قبر اسطوخسارند  
نمیکنند و این شریعت است که آن طایفه اهل خلاف است و خود اعتراف دارند باینکه خلاف است و همچنین گفته اند و در وقت  
چپ میکنند با اعتراف باینکه خلاف است لکن خلاف فالتشبه از اختیار کرده و باز خود را اهل سنت  
میانند از انشی عجایب سنت است که هر که مرده را کشته سارته و بعد چهار گشت بلند کنند این همه از تفاسیر است که  
مشهور است که مراد از چهار گشت چهار گشت است و در روایات صحیحیه بیان شده که بعضی گفته اند که چهار گشت  
به هم مرده را بپوشانند و این روایت در حدیث صحیح نیست و در میان چهار گشت گفته و یک حوب



فهرتویست و بعضی و آتیا از یزانی چهار انگشت کشاده و میاروشده و علامه علیه الرح کمر است اندر آتیا  
دست دیگر است که آب بالای قبر بریزد و خلا در آن نیست و در روایت آمده که خدا بانه و در می و در می و در می  
و خاک است یک بر شتر که آب این نیست بنیدازند که و قبله است و تا و از بالین است و کشند و بچین آب که در قبر  
یا که دارند و اول ظاهر و التماس فمهمه الصدوق و غیره که مجلسی فی را و المعاد و بعد از آن پنج باقی باشد و قبر  
دیگر است که حاضرین بعد از دفن آب ششما خم در بالای قبر بگذارد و خلا در آن نیست و در روایت صحیح آمده  
که مرگه خاک با و ریخته شود و قبرش درست سازند و گفتند و را بر بالین میر قبر بگذار و کشتان و در کشاده و  
کن و انهم بعد از دفن است و نیست که در انحال و بقیه باشند که بفا و خبر شهو غیر محال است و اقریب است  
و ما و رتو آن مصر است القول و ترضع یدک علی القبر و انت مستقبل القبلة و از اینجا واضح که در کتب  
استحباب تخصیص بالین بر ندارد پس در این روایت صحیح منزه فضیلت خواهد بود و در صورت حمل خاص علی العام ندارد  
است که در انحال بر او از خداوند عالم طلب هم نایند چنانکه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام است که چنانکه از  
شیخ اشرفی نقل است از فرموده افران از دفن گفتند و را بر قبر برین و ده فرمود اللهم جاف الارض عن  
جنبیه و اصعد الیک روحه و کفه منک و اضعوا و استسکن قبره من جنتک ما نغنیه بها  
عن وجهه فرموده و بعضی و آتیا که بگوید اللهم صل و حدک و اکنس و حشنته و ارحم عنقه و استسکن  
القبره من جنتک ما یستغنی عن وجهه فرموده و اختم مع من کان بیجا و است که بفتنه  
از آنجا بخواند و بقیه که ساتوی بر کوشده بعد از دفن است و آتیا و از بلند خواند یا یکبار و ماسوا و از آنجا که در دم  
شده باشد و نسیب جابر نیست و نش و بکند و خلا در آن نیست و اقل جماع در مقام یکجا متفاضل پس محبت بر این  
است که کاشف از قول معصوم و فی صریح در آن باب نیست مگر حریم المؤمنین که حریمه جباران که دارد و است که آتیا  
ائمه و مناف الاحرام جدا و مناف المومن و المنصوص بعضی الروایا السابقة و اما در قطع و است  
پس چون حکم مذکور از راه مستفاده حکم غش از آن شواست که چه سابقش است احکام استغیثان و در او و  
و شش است از آن چند موضع که شیخ علی علیه الرحمه در شایع از ضبط فرموده و فاضل حرا و حلقه  
نموده که مرگه در قبر خیر قیسی واقع شده با برائی با و ردن آن کنند قبر جابر است و استلال نموده

بر آن یکی از اعضاء و اجزای بدن که در اندامیکه بر آن قبضه است و نسبت به آن تصریح کرده اند باینکه کثیر و قلیل  
درین حکم یکسان نیست و خالی از مال نیست و هم آنکه نصب زمین غیر دفن که در آنجا مالک عند القدره  
تخلیه زمین خود می تواند کرد اگر چه بعد از آنکه حاکمیت که در آنجا اول آنست که مالک متعرض و حصص  
چنانچه در قانون انا قارب مالک باشد و اگر مالک اجازت داده باشد و قیاس بر حسب خاک بر خیزد اندر جوع می تواند کرد و در  
سوم آنکه در وقت دفن و نصب کفن و در حاشیای بکار آن باشد و بعضی فرق کرده اند و بعضی زمین و موقوفه  
توت و جوع تفرقه نام است لکن در صورتیکه از ادله جواز متعارض است و چون اجماع بر حسب صاحب مال از احوط است  
مگر آنکه نسبت به سیدیه باشد پس پیش از جوع مذکور مانعی نخواهد داشت و همچنین اگر فصل مستبد از دفن نشده باشد  
که احتمال مثله داشته باشد چهارم آنکه نسبت به سیدیه باشد و استخوانش کنکلی بهر سبب سیدیه باشد که بر اوصافش  
دیگریش قریب تر است که در بکار و متعارف و غیر ضرورت شرعی آن داعی میشود و از اینجا است که گفته اند که هرگاه بداند که نسبت  
باین حال سیدیه باشد که صورت قریب تر است و در دیگر مستحقین انتفاع باین زمین مجرم باشد و لکن در این است  
خالی از اشکال نیست چه زمین با و خاکها با اختلاف بلاد و بقلع و اجسام اموات مختلف میشود و بکار جمعی  
از اهل غیرت تجربه موجود باشد که در وقت کفنه آنها حاصل باشد و جوع بقول آنها مستبعد خواهد بود و اگر  
کمان کند که بوسیدیه است و بعد از آن استخوانها درست میاید و حسب آن استخوان را باز دفن کند  
بلکه در صورت جواز پیش از جهت بوسیدیه نیز استخوانها را خارج زمین نمی توان انداخت و دفن آن لازم  
خواهد بود و پنجم آنکه بنا بر ادای شهادت پیش است برای اثبات امور و کسی که قریب میشود و بر ثبوت  
موت مثل آنکه شخصی مرده باشد و از دفن او فارغ نشده باشد لکن در اثر آن مطلع بنابر کسی که آن را بفرستد  
در جای که دفن شده است قبر آنکه بداند که آیا مورت ایشان است یا غیر او پس هرگاه بداند که مورت آنهاست  
و کوهی و منبر باینکه نسبت به دفن و شورش فلان است و بعد از آن خواهد داشت و در مال ارمیانه خود که بگوید  
شرعی است خواهند کرد و الا فلا و اگر زمانه طول کشیده باشد که نظایر تغییر صورت داشته باشد جایز خواهد بود  
لذا در الفاظه چند و حربه النیش کما صرح فی الذکر که شستن و قیاس بر حسب غسل باید و کفنی باید و بکار و بکار  
قبله دفن و در وقت شستن و غسل و کفنی اگر غسل جوع پیش از آنکه شستن و غسل و بکار و بکار و بکار و بکار

والدفع الاصل من غير تخصيص انچه مودى الى القيل باشد راجع است به نفس المدركه بلكه اختلاف بين سلكه و  
و سلكه تحرير اجتماع است آن محل را غير متقن من صورت عدم استند زعم كوشش احاد است بعد العلم بصدق  
اما ان اجبار القيل الميت امانا بر سبب ارك آن بجا آوردن نماز بر قبر متواتر شد و اما كفن نفس من معنيت ارك  
لحصول تسوية ايتا كه بعضي گفته اند كه خلافى در تحريم درين دو صورت است و لكن استصحا وجوب كفن ميت است  
عرض حصول تعظيم بر نفس اماره نفعي كه بعضي گفته اند كه هرگاه موضوع فن و خسته شود شيرى درين غير متقن بجا  
نمودي ندارد و بلكه تحريم نفس استند نمى كند استمانا في آن لكن حقا و خير فرموده كه چون استند تحريم اجتماع است  
با نفس ميقود پس مرت ثابت نخواهد شد و باطل ميشود پس است بقصد نقل ميت بسو عبات عرش درجات و الاحرام  
خواهد بود قال الشيخ في النهاية و اذا دفن في موضع خلا يجوز تحويله من موضع قد وردت و اية يجوز نقله الى بعض  
مشايد الا يمتنعنا ما ذكره و الاصل ما قدناه و علامه بعض علمائى نقل كرده نقل الى المشايد جائز است  
عن ابن ابراهيم قال انه بدعه و اركان النقل الى شهدا و الى غيره و از ابن حجره منقول است كه او قائل برك است  
ولا باس تحيل الموتى من الارض المتعصبة و اصلاح يراد بالميت صاحب داني فرموده كه ظاهر اولش حرام است  
بدون كرك است خود هم معين قول را نصرت نموده اختيار فرموده و همين مختار اخوند ملا محمد تقى مجايبى در شرح من  
چه در ذيل روايت حكم بر خبر برون آوردن حضرت موسى استخوانهاى حضرت يوسف السبب حى الى ربهم باير  
باينها مشكوكه كه نشان اذن قبر يوسف المعلق ساخته بود بر عطا خصلت كيك اينكه پاهايش را نشود و ديده او را نشود  
و چون او بر گردد و بامر الهى از قبر حيا شود و برابر آورده قبر يوسف بده استخوانهايش را كه در صندوق از مرمر بود  
كنار درياى نيل باورده نقل فرموده از ابشام و از كندز انجال اهل كتاب مردهاى خود را بسو شام مى بردند  
محصل الروايت فرموده كه ظاهر است كه حضرت صادق عليه السلام مقصود از ذكر اين احوال  
تجويد نقل است بسو شام بفرستد بلكه استجبا آن چنانكه استصحا ما بان فرموده اند و عمل ايشان را آن از زمان  
الان جابر بوده آن محل نظر است چه مشهور جواز است قبل دفن بعد دفن بلكه نقل حكايه عباد حضرت  
موسى است كه كه بغير من غريب باني بنطير آن درين مين شريعت اخري بوده با بلكه احتمال دارد كه جهت انتقال  
بجراست آنها از القبر طافى با رقصه و من غير بوده با بلكه در وقت دعا و عزم و رقصه او فقا كه جسام

و مصداقها و افعالی که فعل الهی و تنقل مونا هم الی بیت المقدس پیش اند شد که نقل است  
نیز تندی مردم باینکه نقل اموات شرایع سابقه بوده در لغت احوال کون و عاظم باوصف ضعیف آنکه نقل  
سجده آنکه کتاب لیبین صدر و لا مشهور احتمال تقید دارد و فاضل کجرا نیز بر دلالت بر واقعیت اعتماد نموده و نقل  
و این کل شیخ بعد از علم دلالت مخصوص اید و بویسید که درین استیخراج عظام بعد از ایدام واقع است  
و احتمال شده و مخالفت احرام در آن غیر مطرق آن از محل نزاع خارج است پس اتفاقا حکم مجتبین و آیین  
مقام بی وجه باشد و قال السید میرزا نقل نوح آدم و موسی و یوسف آن که مکن فیما تحته لاحتمال الاختصاص و اما  
البیضا قابل و اقبل و فن پس چند مشهور و بطلان اخبار اشعاری آن دارد با آنکه درین ضمیر تکسب است  
و علیه الشفاعة فانه فی وایة التفرغی انه قال علی علیه السلام للخاطب لک جاء بجنارة من الجن  
التي معک قال جنارة ابی لادفة فی هذه الاخری فقال لم لادفته فی انکم قال و صلی لک قال انه  
یدفن هناك رجل یدخل شفاعته مثل سبعة و مصر و قال علیه السلام تعرف لک الرجل قال لا قال  
انا والله ذلک الرجل لانا لکن شیخ شهید علیه الرحمه فرموده که واجب تقید حکم مذکور بصورتیکه خوف تکسب  
تغیر صورت و جسم خواه از جنه بعد مسأ و خواه بسبب تکسب پس بعد از این شرط اولی خواهد بود و اما شرط دوم  
چنانکه از بعضی و آیات استفاد میشود بنیاض شهیدان شایسته در احکام صفا مصیبت و تغیرت زیار  
قبور و منین و سایر اعمال آایا احکام صفا مصیبت پس آنکه مشهور است که جائز نیست دان زنا را اگر بیان پاک  
کردن جامه دیدن بر غیر اید و دیدن بر ایشان جایز است بلکه از بعضی اخبار ظاهر شود که مستحب یا خصوص بر پدر  
بنابر تاسی میقول است حضرت امام عسکری علیه السلام مصیبت و فات حضرت امام علی نقی علیه السلام  
خود را چاک فرموده بود و بعضی استدلال کرده اند بفعل خدرا الهیبت علیه السلام مصیبت حضرت امام حسین  
و از قیامه میر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام استفاد میشود که برای پدر و مادر و برادر و سر و چاک و این  
مکرر در مصیبت و زین مصیبت و غیره مشهور است و زین چاک نمیدانند که در بعضی مکرر و از زنا را مطلقا و استیلا  
است و چاک که مصیبت لباسی و غیره می دانند استاده شود که صفا مصیبت آنکه در پوشش و چاک و مکرر  
ای می آید که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و آتش است و حضرت جعفر صادق علیه السلام

و مصیبت اسمعیل سر خود بی راداره می فرستند بکه کفش هم در پا نگه داشته بود و در بعضی وقتها بر او عصبانیت  
 نمی از وضع در آمده و لکن وایت بنویس در خصوص شایعت خازه سعدی است که گفته اند که بر او عصبانیت  
 مضایقه ندارد و جائز نیست ترشیدن و و کندن بریدن و و احوط است که طباخچه بر او و زانو و غیره  
 و بعضی از علما موافق تر و ایتی ضعیف قائل شده اند که رنگه موی سر خود را تمام با اعم از آن در مصیبتی بر او  
 که کفاره افطار روزه ماه رمضان که کفاره کبیره خیره است بدیده گفته اند که کفاره طهارت بر او  
 و بعضی گفته اند که کفاره بر او نیست و در وقت سنت با وفاقا لشید الله و مولانا المجلسی احوط و  
 کفاره است و بعضی اشیدن مور نیز الحاق کرده اند بریدن در کفاره و همچنین اکثر علما قائل شده اند که کفاره  
 قسم بر مردن زن در شوق فوت موی زنند خواه پسر یا خواه دختر و خواه فرزند فرزند موی زنند خواه زن  
 و خواه زن متعه و مقهده بعد از جمیع در حکم و سبب و ثواب اعم است از بلوس غریب و خوش او پوشیده با و خواه بر کند  
 باشد کافی از روضه البقیه و هر رنگه موی سر را بکند مصیبت یک و خود را بخران شده خوان آید و سر فرمیده  
 خود یا از رخ و جامه چاک کند بلکه بعضی گفته اند که خلافی در اینها ظاهر نیست لکن حاکم نقل شده که بعضی از  
 و بعضی توقف کرده اند عمل مشهور احوط است اگر چه جرم بآن شکل است و لازم است اصحا مصیبت که کفاره  
 و بر بعضی از علما باشد و بدانکه حق تعالی صابر از انحراف است اگر است میفرماید و باید که مصیبت بسیار بگوید الله  
 و لا اله الا الله که چون آنکه بماند گذشته و آمرزیده شود و سرگاه که آن مصیبت بخاطرش آید این کلام بگوید تا آنکه این  
 این کلام آمرزیده و معتبر منقول است که هر که مصیبتی بخاطر آورد اگر چه بعد از آن باشد بگوید الله و لا اله الا الله که جمع  
 و الحمد لله رب العالمین اللهم اجزنی علی مصیبتی و استخلف علی افضل مناهه اجماع مصیبت او را  
 با و داده شود اما احکام غریب پس مذکر عبارت ازنا المجلسی در افاده این نام کافی است و قصار کنیم پس آنکه  
 که دیگر تعزیت نشان بکنند و ایشان الصبر شکلی است که از آنکه پیش از و من بالغه در بعد از و من پیشتر و اقل تعزیت است  
 که بر وند تا صغیر ایشانرا بدین منقول است حضرت رسول صلی الله علیه و آله که سر کعبه فرماید و نهانی او صبر را  
 میگوید که هر که سر نه انداخته او را حله نیکوی از حله بگشاید پس میفرماید که موجب و را کرد و دو هر که مصیبت زده را صبر را  
 حقیقا او را ثواب مصیبت است که هست فرماید بی آنکه از اجزا و چیزی کم نشود و فرمود که ثواب تعزیت و صبر موی

[illegible]

فرزند و وصیر کند بهتر است از برای او از آن که هفتاد و فرزند از او بماند که بیو است و در راه خدا جهاد کند  
است که هر که اخذ دوست میدارد بهترین فرزندان او را میگیرد و منقول است که ثواب مردی که در راه خدا  
خواه جبر کند و خواه نکند و بندگان منقول است که حضرت صادق علیه السلام در وصیت این صاحب فرمود  
اَحْلِلْ لِلَّذِي لَا يَجْعَلُ مَصِيْبَةً فِي دِينِي وَكَأَنَّهُ لَكَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ جَمْعُ مَصِيْبَتِي اعْظَمَ مَا كَانَتْ  
وَأَكْبَرُ عَلَى الْمَرْءِ أَنْ يَكُونَ فُكَّانًا وَأَنَا أَعْمَالُ خَيْرٍ لِمَا بَيْنَ أَيْمَانِ مَنَاسِكُ وَخَصُوصِيَّةُ بَنِي  
پس باید که زندگان و دکان افروشان نیکند زیرا که دست ایشان اعمال خیر است و دیده او را جانبی زندان و زندان  
و برادران سخن میدارند و حسان ایشان را چشم براه انداخته و عاگردن و شب و بعد از نماز فرمودند  
مشفردید و مادر از یاد او دیگران باید عاگرد و اعمال خیر برای ایشان بعمل آورد که در خیر است بسیار از نیکو  
حیات پدر و ادعای ایشان باشد و بعد از فوت ایشان نیکو کار کرد و بسبب اعمال خیر برای ایشان بعمل آورد  
و بسیار از نیکو در حال حیات پدر و نیکو کار باشد و بعد از فوت ایشان عاقد کرد و بسبب اعمال خیر برای ایشان  
کم بعمل آورد و عده خیر برای پدر و مادر و سایر خویش است که قروض ایشان را ادا کند و ایشان را از حقوق  
بری گرداند و حج و سایر عبادت که از ایشان فوت شده باشد سعی کند به تنجاریا به تبرع بعمل آورد و از کتابهای  
سید علی بن طاووس علیه الرحمه نقل شده که در دست از حدیقه الیما از جناب سالک صلی الله علیه و آله ماثور است  
آنحضرت فرمود که منی آید بر بست ساعتی شخت از شب اول و منی رحم کنید مردگان خود را بدوین چیزی  
خدا پس اگر نیاید چیزی که بدید از راه خدا پس بخوانید یکی از شهادت و رکعت نماز که بخواند در رکعت اول آن  
سوره فاتحه یکبار سوره توحید را دو بار و در رکعت دوم سوره حمد را یکبار و سوره الهکم التکاثره را دو بار  
سلام بگوید **اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَابْعَثْ نَوَابِغَهُمْ اِلَى قَبْرِ ذٰلِكَ الْمَيِّتِ**  
فلان بن فلان پس بفرستد حق تعالی هزار فرشته بسوی قبر او که با هر فرشته لباسی حله باشد و دوست  
میدارد در قبر او بعد از شکلی تا دیدن صورت او میشود و نماز کند از ده ست تا بعد از پنجمی تا بعد از آن افتاد  
و بلند میفرماید بر او چهل بار و در سجده را بخوند علیه الرحمه و ایت نموده که نماز هدیه میت و رکعت است از رکعت  
اول فاتحه و آیت الکرسی خواند و در رکعت دوم سوره فاتحه یکبار سوره انزالناه اوده مرتبه بخواند و بعد از سلام بگوید

[illegible]



از جهت اوستغفار کند و موم مصحفی یا کتابی از کتب علمی که از وی بماند و مردم بعد از آن بخوانند و هر روز یکی  
 بکار و مردم از آن نفع یابند چهارم آنی که جاری سازد محرم جایی که حضرت نماز که خلق خدا متوجه آن گردند  
 است مردم بآن عمل نمایند از راه و جهت خلق با تصنیف کتب و مانند آن مقام ششم در بیان وجوب غسل  
 میت با آنکه هر کس که میسزوده را بعد و در شدن گرمی بهم رسیدن سردی بسبب قبل غسل پس از آن  
 انظر للامر في الاخبار الكثير منها الصحيح اذا منسخت لا حين يدرى فاغسل و بر چند وین وقت  
 تصریح بقبلیت غسل و از جهت لکن اطلاق آن با بعد غسل را شامل نیست چه ظاهر قول آنحضرت صین بر دوستان  
 است و در پیش آمد با بعد غسل بنا بر وجه دیگر نص است و قبلیت غسل و شمولت بر لفظ و وجوب بجا اذا اصابت  
 جسد الميت قبل ان يغسل فقد يجب عليك الغسل و بعض آیات دیگر تم تأیید آن میکنند و کون  
 بعض آیات از غسل بعد از غسل نیز آمده آن و آیات متروک العمل است و بعضی اعلام آنرا حمل  
 کرده اند و سید مرتضی علیه الرحمه مطلقا غسل میسزاندند و جهت آن را حاکم و تضعیف و اما  
 وجوب غسل کامل است یعنی فراغ از اغسال البته یا مطلق غسل هر دو محتمل است لکن شهرت است که غسل کامل است  
 و در استفا و این حکم از جهت نص کامل است آنرا میگویند که جمع کنند در میان نص احیاء غسل پس غسل  
 الميت نص از غسل پس و بعد غسل محل الاول علی الغسل الکامل و حمل الفاعل علی الغسل الغير التام گفته اند  
 الشاهد بکلیه ظاهر است که قبلیت غسل که فی المعنی تا فی غسل است از جهت آنکه نفی مقتضی استغراق است لالت و از  
 بر نفی غسل بامره نص با بعد غسل بر وجود آن و لو فی الجملة و اگر غسل کامل نیز در نصیوت مندرج خواهد بود لکن دلیل  
 از این حکم خارج خواهد شد و کیفما کان بنا بر اشتراط سقوط غسل است بعد کمال غسل مخصوص که از اغسال  
 آن انصراف شده باشد و لکن پیوسته غسل ثالث با تمام میسزاید و وجوب غسل در مس آن محل نظر است و ظاهر است  
 که حاجت بغسل مس نباشد و چنانکه مبسوط غسل واجب شود و همچنین مس را به از جسم از مسیت زده جدا  
 گردیده باشد و مشتمل باشد بر استخوان و لکن لمرسل فکلما کان فی عظم فقد وجب علیه غسل  
 الغسل و قریب منه الرضوی و شهرت جایز ضعف است اگر استخوان نشده باشد غسل پس آن  
 و از غیر محقق مطلقا عدم وجوب استفا و میشود للاصل و در مس استخوان که اشکال کرده اند و کیفما کان

است مثل آنکه غسل نیست و مثل غریب است در حاجت بوضو برای مشروط آن مطلب  
 است و آن بسیار است تا آنکه شش شنبه آنرا از غلبه یا بجا قسم شده اول غسل جمیع است و آن  
 است که آنست که گفت مکره است از نجاست که در بعض روایات و قول قدما صیغ لفظ واجب  
 درین مقام استعمال آمده و روایات عدیده قرآن مجید بر آن دلالت دارد و وقت آن انصبص صادق است  
 افتاب روایت صحیح بر آن دلالت دارد و بعضی گفته اند که وقت آنکه در وقت که بزوال قریب باشد  
 کما فی الرضوی علیه فتوی الاصحاد و غسل شب اول ماه رمضان در فصل بخبان دعوی اجماع آن کرده  
 و روایات معتبره بر آن دلالت دارد و آن حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر کس غسل کند شب اول ماه رمضان  
 در نماز و کفایت آن بر سر زیاک شود و ماه رمضان آنیده و در بعض و آیا آمده که غسل سلامتی میباشد  
 ماه رمضان آنیده و باید که اول شب غسل را بعمل آورد و در قرب آنجا بعد از نماز و آنجا از سوم غسل  
 باز و دوم ماه مبارک رمضان چهارم غسل شب هفتم که بوم التقا جمیع پنج غسل شب نهم و ششم  
 غسل شب بیست و یکم هفتم غسل شب بیست و دوم غسل شب عید فطر و غسل روز عید و سوم  
 غسل روز عید قربان وقت آن عیدین وقت طلوع فجر است و در هر یازدهم غسل روز عید است و از دهم  
 شب یازدهم ماه رحمت فیسر غسل و رحمت است غنی بیست و ششم شب چهارم غسل شب یازدهم ماه شعبان  
 یازدهم غسل روز عید غدیر یعنی هجدهم ماهی آنجا شانزدهم غسل روز عید مبارک است و آنست چهارم ماه ذی  
 است علی الاظهر بعضی بیست و یکم گفته اند و بعضی بیست و یکم و بعضی بیست و یکم و بعضی بیست و یکم و بعضی بیست و یکم  
 حضرت الانام و ابیه کرام علیهم السلام روز دهم غسل توبه از کفر باشد از شیخ او مرکب کبریه بوده با و خواه صغیره  
 و جمیع ضعیف که ده نیکو کبریه بیست و یکم غسل تا از خدا عالم است و یکم غسل دخول حج و بیست و یکم  
 غسل شجاریست و دهم غسل دخول کربلاست و چهارم غسل دخول خابره بیست و یکم غسل دخول سجده بیست و یکم  
 غسل متولد غسل و اول طفل در وقت ولاد او و بعضی واجب است بیست و یکم غسل از کربلا تا از کربلا بیست و یکم  
 ترک نماز کرده باشد تا مصلحت کفر شده و در این خلاف نموده از عدم حجاب غسل در صورت انتقامی شود و طولی است  
 شش و فیهما الرحمة الکفا که اندر طاعت و شش و بیست و یکم و بیست و یکم و بیست و یکم و بیست و یکم و بیست و یکم و بیست و یکم



که تا شیر روی حد فیه منسوب است پس اگر اتمال نیست که آنکه گفته شود که این وقت دست می آید که در حد فیه منسوب  
 نه از این جهت که با هرگاه بمقام آن میخاک علی نفسه الدخ وارد شده باشد پس لاسلم که ظاهرش ضرر علی نفس  
 بیهوده بلکه ظاهرش نیست که خود در محض است با آنکه در شدید حکم فرض بدست و نیکای تحمل آن است پس آنکه بمقاد  
 کلا حرج الدین چنین کلیف شاق متقی باشد و اما آنچه در بعضی و آیا آمده که خبا امام جعفر صادق علیه السلام در بار آورده  
 در شدید شد غسل را بعل آور و درین انگشتن ضعیف است بلکه ذکر در شدید است و چنانکه در مدینه حرج و در حد فیه  
 بان اعتنا نظر شود همچنین در شدید پس حرج و باین لاف اعتنا نباشد باید که رجوع هم لاف اعتباری باشد و اگر در حد فیه  
 تا اول تا نیکه می تواند بود که رجوع خاص است آنجا که در حد فیه ضعیف است و درین تاویل در بر و هم می تواند شد که شاید بر  
 نسبت آنجا که این تیر شاق نباشد که مستوعی هم کرد و اگر آب باقیمانده نگیرد به قیمت واجب و اگر چه پس از آن  
 باشد و چنین مثل قیمت مثل باشد متقوسست حضرت امام جعفر صادق علیه السلام اب ضرر ابعده دنیا را لا خرید و  
 و از عبد صالح یعنی حضرت امام موسی کاظم مرویست که اگر آب باقیمانده را بیاید بکند فرمود این امر تعالی بوعبت او  
 دارد پس اگر تشنگی باشد نمی خرد و الا فلا اگر گویند که فرق حسبت که بنا بر حفاظت مال طلب آب با قطب با و بنا بر خرید  
 مال کثیر و آب باشد اگر حفظ مال واجب پس مال آن حاضر و شباهه اگر طلب آب واجب پس حفظ آن جری لازم بوده باشد  
 خواهم گفت که فارق نیست و حکم مذکور بعد محض و بعضی حکم که ده اند که فرق نیست که حاصل در صورت تلف مال عوض  
 است و آن است قطع است و صورت تلف آن بدل قیمت آب بر حلی حاصل شود و لکن شیخ شهید علیه الرحمه در دفع  
 فرموده که در صورتیکه بدل مال و تلف آن هر دو جائزی بود و مورد ثواب خود می گیرید زیرا که توفیق نفس طلب الرضا  
 بر هر دو تقدیر بعمل آمده بلکه بر تقدیر ثانی عوض و ثواب هر دو برای او حاصل خواهد کرد و در خلاف اول و لکن شارع  
 اول اجازت بلکه واجب گردانیده و در الثاني فالغالب هو النص لا غیر و احدی علم و اگر با او آبی بوده باشد  
 و لکن تشنگی خود خائف باشد تشنگی رفیق خود را که مومن باشد یا آنکه بمفارقت او متضرر شود و هر چند آن  
 رفیق کافر باشد یا چنانچه می که با تلف آن متضرر شود بعلت آنکه آب قلیل باشد و هرگاه آن را به اهلدارت  
 بضرر رساند برسد که در وقت تشنگی خود با دیگران بمن ذکر بالفعل باید زمانه فی مرقب غیر مرقب الدار  
 آبی نخواهد داشت پس در صورتی که جائز است هرگاه بدستش خشن باشد یا تشنگی محض نباشد و آب تقدیر طاعت



۱۷۵  
 کان تحریف مقدم است بر تمیم و این گفته اند درست بلکه بعضی اعلام تصریح کرده اند اینکه درین صورت تمیم  
 و تقدیم آن بر عباد و غیر عباد مایع به التیم عند الاضطرار بالاتفاق جائز است اگر مرد طین مطوب است بقدم آن  
 عند اشکال است و متعارف است سابقه اگر هیچکس ازین چیزها ممکن نباشد و برف موجود باشد پس اگر غرض غسل آن  
 باشد اگر چه در یک آن حصول مسأله غسل و طهارت مایه لازم خواهد شد و الاطهارت مایه و تراشیدن و باقی ماندن  
 و سبب طهارت آن در غسل سابقه خواهد بود و سبب تمیم در بعضی گفته اند که اعضا غسل میکنند و طهارت مایه را بعد از غسل  
 میگویند و تمیم پس از آن میکنند هر قول ضعیف و قول اخیر و این وجهی است که دلالت دارد بر این صریح نیست و سبب طهارت  
 و تعدد و احتمال استدلال بان تمام است الاحتیاط بالجمع بین الاقوال اولی مقام سوم در بیان وقت آن است که  
 تیمم برای نماز جائز نیست قبل ادا شدن وقت آن بالاتفاق و اما بعد دخول وقت نماز پس شهر و لایسما بین التاخرین  
 حوازل و وجوب در اول وقت و لو وجوباً موسعاً و جمیع گفته اند که جائز نیست که بعد از وقت بحیثیتیکه وسعت  
 باشد مگر برای تیمم و نماز و جمعی و علم اکثر القدر بر آنند که اگر اول وقت امید زوال عذر در وسط یا آخر وقت  
 باشد تیمم را تاخیر می اندازد و هرگاه امید داشته باشد اول وقت تیمم می تواند کرد و قول اول اقوی و بعضی  
 گفته اند که دلالت دارد بر اینکه بعد فراغ از نماز اگر آب ایستاده بر او احوال و قضا نیست خواه وقت باشد خواه  
 وقت دلالت میکند بر این ظاهر آن همین است که تیمم در وقت اقع شده و اما آنچه دلالت بر این میکند هرگاه  
 رجاء زوال عذر داشته باشد پس محمول بر استحباب است و لکن چونکه بعضی دعوی اجماع بر تأخیر در صورت مذکوره  
 پس عایت آن احوط است مقام چهارم در کیفیت تیمم بدانکه اول افعال تیمم یا مقدمه آن ضرب  
 است دوم مسح پیشانی سوم مسح پشت هر دو دست از بند دست چونکه نیت اگر چه در ابتدا شرط صحت  
 عباد است پس این لا تعرض بان لازم است تا نیا تحقیق اول افعال ظاهری تیمم بحسب شرط اقران نیست بان  
 شود که تعارض آن ضرب ضروری است یا مسح عیبه اما امر اول است تحقیق نیت مگر سابقاً که نیت  
 حاجت با جاده آن نیست که در مقام بیان و پذیر کار است یا تحقیق آنکه آیا در تیمم نیت رفع حدث می باشد یا  
 شرط بان دوم آنکه نیت نیست ضروری مایه چنانچه در این خصوص تیمم را در این تعرض بان این مقام لازم است  
 پس آنکه اکثر علماء گفته اند که تیمم نیست سبباً صلوة در کار نیست و سبباً صلوة در کار نیست و بعضی نیت رفع حدث

جائز و مستند و آن محل در ویلی که زوال عذر را بمنزله تفسیر قرار داد و هم تکرار شد بر رفع حدیث  
 الی غایه بر رفع حدیث مطلق و قول اول اقوست چه تمیم حدیث ارفع میکند بلکه حکم آتا وقت قول عذر ساکت کرد و  
 و بعد در محل قول ثانوی خالی از تکلف نیست اما اول پس باریست که اطلاق حدیث بر زوال عذر نماید و الا حدیث مطلق  
 بهیچین سبب و اما ثانی اغنی رفع حدیث غایه پس که مراد از آن رفع منع است پس آن بصفت استنباط میکرد و اگر مراد  
 از آن ارتفاع نفس حدیث است پس خود آن بعد عدم بلا سبب است خصوصاً در آنکه بعضی اخبار در بعضی حدیث است  
 و اگر در کقول النبی لابن العاص قد صلی الله علیه و آله صلیت بک انت چیست خبری بر قلت الصلوات و اگر چه  
 امر قوما و هو جنب و قد تمیم و هم علی طهوا نجس اگر چه حدیث رفع حدیث یکبار خطا باشد لغو خواهد بود و  
 نخواهد بود و اگر چه باشد پس اگر تمیم آن شخص ساخته تشریح فرمایند خواهد بود و اما تحقیق ثانوی پس بدانکه جمعی گفته اند که  
 در تمیم بدیست در کار است این امر و دلیل و افع بر تقدیر اتحاد و مافی الذمه ندارد و در صورت تعدد بنا بر تخصیص حدیث  
 بآن متعلق میتواند شد مثل آنکه زن جائز که آب شسته بایک تمیم بدل غسل میکند و دیگران وضو بعضی را بنیویست  
 را لازم ندانند و آن بعد است بعضی بر تقدیر عدم اختلاف است تمیم وضو و تمیم بدل غسل یکبار و در بعضی  
 قائل شده اند بوجوب تعیین آن محل نظر است اگر چه احوط است و اما آنکه قائل اند بوجوب بدیست بعضی از آنها گفته اند که  
 برای نماز بنا بر بدیست بدیست در کار نیست و همچنین است تمیم برای خواب که با وضو کمال طهارت است و اینجا که تمیم با وضو  
 پس اگر تمیم بدل آن میشود بدون تعدیل و انمی شد و لکن میتوان گفت که بدل اختیار است چنانکه در مصالح کفاره و غیره  
 و اما امری یعنی تحقیق اول افعال تمیم که اقرا نیست بان ضرورت پس جمعی گفته اند که اول افعال تمیم ضرب و اگر چه  
 بنا بر اقوی و نسبت برین پنج در حکم نیست بوجه تکرار و اعتماد بر مطلق وضع و انجمنی مطلق وضع کافی دانسته اند  
 و آن محل تا مل است کیفما کان اخبار آورده در بیان کنیست تمیم بر دخول آن در تمیم دلالتی دارد و بعضی گفته اند که  
 اول افعال مسح بر سبب و ضرب مقدمه آن مثل کفر آب بکف در طهارتیه و بویاید خبر از راه فلیتمیم بناید علی  
 اللبد و البز و غیره و بعضی و لکن چنانکه می بینی اطلاق تمیم در ضرب و را می ضرب در حدیث استنباط استنباط  
 پس استنباط اصلا میران از اینها را مانعیت کردن در افاده خروج ضرب بعد از تمیم است و بعضی گفته اند که  
 باینکه اگر ضرب و تمیم احسن باشد باینکه اگر در آنها که را پیشانی می رسد و آن کافی باشد و آن که قائل است

[illegible]



جیه حکم اصل عضو است و چنین نجاست باطن کفین با عدم تعدد و حامل و بی حکم میان است و مسوح آر کی  
 تعدی به حکم از شکم دست ایشان در ضرب مسوح منقل خواهد شد و حکم ضرب مسوح بر بخش اگر چه تعدد کند  
 مدارک و خبر و لایح شود شکل است بکلیت است اگر حاملی تواند گذشت وضع این لازم خواهد بود و اگر بعضی  
 میسر آید باینکه مانع مختص بعضی باشد در بصورت ضرب مسوح باطن بعضی کف کا خواهد بود و لا ینقل الفرض  
 الظاهر و اشهر نظر شرط طهارت مسوح است از شرح مضایق نفی خلاف از آن منع میشود و لکن بعضی  
 نامل کرده اند که نقل عن حاشی عید الدین غیره اذ اكانت النجاسة غیر متعدية جاز الیتم و الحکات یا نه چنین  
 این اوستی پس این فعل دوم بنا بر قول اول و او اینا بر قول ثانی از افعال تیمم مسوح چیست که آن مسطح پیشانی است  
 و در بعضی آیات لفظ حسین آمده و در بعضی آیات لفظ وجه آمده لکن الاول اشهر و مستند آن گفته شده است  
 از ابو جعفر علیه السلام که او بر سید از آنحضرت حالت تیمم پس دست خود را بر زمین زد و پشت او مسطحی  
 را بعد از آن نمود بر چهره خود پس این و این نیز مختلف است لکن وایت مذکور به هیچیک نقل شده است و مسطح  
 است و بعضی بر وایت اخیر که دلالت بر مسوح وجه میکند عمل نموده اند و آن وایت متعدد است تا آنکه بعضی شمار کرده  
 که دوازده روایت است از آنجه است وایت او دین نعمان از حضرت صادق علیه السلام فقلنا الله فلیکفیم  
 فوضع یدیه علی الارض ثم رفعهما فمسح وجهه یدیه فوق الکف فلیدا یعنی عرض کردیم بخدمت آنحضرت پس حکم  
 باید کرد و پس آنحضرت هر دو دست خود را بر زمین گذاشت بعد از آن دستها را برداشت مسوح و خمی و دستها را  
 بالای سینه دست بجل آورد و ظاهر این وایت استیغاس مسوح است آن نهیب بن بابویه و لکن سید رضی  
 رحمه دعوا اجماع بر نفی آن فرموده و اخبار چندی را که تیمم بر او صعبا طیبا معاضدان زبانه آورده است  
 ابو جعفر علیه السلام وایت کرده که عرض کردیم بخدمت آنحضرت که از کجا دانستی که مسوح بر پا کانی است  
 حضرت فرمود که حق تعالی فرموده است مسوح بر و حکم پس سبب باینکه بعضی استیم که مراد مسوح بعضی است  
 بعد کلامی از خدا فرمود که حق تعالی در این تیمم فرمود فامسح ابو جهم اشدت بعضی است سحالا لان قال ابو جهم  
 و هرگاه این دانستی که مسوح بر و این تیمم است و این تیمم عیال باطل اند و در شأن این ظاهر لازم کرده  
 و چون مسوح بر چهره نیست حد دل از آن بخش که بر روی آن که اگر چه مفهوم بعضی است و است او را است

که چنین است اما چه در ملک صحیح فسخ و بطلان حکم و بطلان آن حکم از قوت نیست و منتهی مختار از علمای مالک از بعضی  
اجماع بر آن نقل شده و محل و آیت چنین چنین بر وجهی بنا بر معیت ازین روایت از دیگر روایات یا بنی استفاد  
یابند که مسیح پیش از بدو دست بیاورد و ازین سبب که شیخ شهید اول در ذکر فرموده بحسب مسیح الکفین  
فلو صحیح بود ما لم یخرج و لکن این چند علیه الرحمه کفار از دست است بخود نموده و شهید در جوابش گفته که قول  
او معارضه شهرت است و لکن دلیل این چند صدق مسیح است شهرت دلیلش نیست پس معارضه چگونه تحقیق باشد  
و لکن دلیل او اگر تمام شود باید که دست چپ هم کافی باشد و نقل به بانک در نصوص صحیح هر دو وارد شده و عبادت  
توقیفی است پس تقدیری از بدو اول نص شکل است لکن میتوان گفت که انتقال او امر مطلقه مسیحی است و نمیتواند تکلیف  
زائد محتاج بدلیل است قائل و کیف امکان پس اعتبار اجتماع هر دو دست مکرر وقت امکان آن پس استعدا  
باشند و بکری سبب ضعیف با قطع و کسری با ربطی کفار میفرماید که در مسیح دست با قطع خواهد شد که  
محل آن نباشد و الا بکرم جبر با ولایت حسب حال خود رجوع خواهد کرد و شکی نیست در اینکه مسیح پیش از آمدن آن  
از دست نگاه مومنان اما انتهای آن بجایین طرف انف پس از باب مقدمه است و مراد از طرف انف آن  
طرف است که متصل است بجهت طرف بعید لکن بعضی از علمای مسیح را تا بان طرف منتهی ساختن اولی است و این  
و وجهش ظاهر نیست اما اینکه ابتدا از اعلا ضرورت یا نه پس مذہب اکثر وجوبت کما صرح بالفاضل  
و المحدث البحر اودالات میکند بران و آیات و بیانات حضرت عظیم التجات رضوی مصرح است  
بان بقوله تسبیح بهما وجهك موضع السجود من مقام الشعر الى طرف الكنف و احتمال تجدید  
مسوح درین روایت مستبعد است لکن من و الی که دلالت بر تبعیاطی دارد و قبله یامن الاول  
الی الاخر بسوم یاد و م علی اختلاف القولین مسیح مرد و کف دست یعنی مسیح نیست را بشکیم و دست چپ  
و دست چپ بشکیم دست است از بند دست تا شترستان هو المعروف من مذہب الاصحاب و عدل علیه  
صحیح زارعه عن الباقر علیه السلام ثم مسح وجهه و کفیه و لم یمسح الذراعین و لکن از علی بن ابی نقیل  
شده که او بوجوب تکرار عین قائل شده و الاول اظهر و روایات مسیح ذراعین از مفرق تا شترستان محل  
است بقیه چه اولان نقل کتاب مجید دلالت بر بعضی میکند لکن الباری کما فرست فی الروایه سابق

و تائید این روایات بقول عامه اوست پس ترجیح بواجب است کتاب الله و محافل عامه بر روایت صحیح شریسته  
دو گونه روایات از اینجاست که جمع بین الروایات بحال علی الاستصحاب نتیجه نیست و قول ابن حبه الاشیاء  
کما نقضت من المحققین المعبرین بعبیدت بعد است این قول بوجوب مسح از اصول اصابع تاروس و بعضی که  
قول ذکر کرده اند اداول است یعنی ما کان مسح کف شخص است پیش از آن و حلا در آن ظاهر است  
بعضی و باید از این آیه فهمیده که اطراف الاصابع واحدة علی ظهرها و واحد علی بطنها پس بنا بر قول مستخرجین  
احتمال دارد که مسح بطن نیز واجب باشد لکن آن قول خود ضعیف است پس فرع آن بطریق اولی ضعیف خواهد بود  
باید که مسح پیشانی و پشت سر و دست استیفاً بمسوح ضرورت و لکن بعضی گفته اند که اگر کسی باقی ماند  
در عرف مسح نیست باری که آن صادق است مگر نخواهد داشت لعدم التذوق فی ذلك و لا تجزئ بالمسح و احد  
فی التیمم البتة و از مجموع البرهان نقل شد یکف مسح ظهر الکف مرة واحدة مع عدم التهاؤ و التخصیر الاستیفاء و از اینجا  
لازم می گردد که مسح پشت کف است حالیکه پشتتان با هم فراموش شده باشند ضروری باشد که در تحلیله مسایه پشتتان  
است با ضربی از باطن آن برین بالمقدّمه مسح و چنانکه قدری بالاتر از بند دست در مسح داخل آید که در وقت و در وقت  
فی بعض السالف و لکن ذکر استیفاء از الاصابع عند الضرب نص علیه الصالح لیکمل البیضاء و لا یستحب  
مجلسها المسح لاصل و عکس و هم ندارد یعنی استیفاء با مسح و بر جمیع افعال آن بمسوح در کف است و از آنچه تقدم  
ترتیب من جهة التماسی لازم گردد و اما اولاً پس شیخ شهید ثانی علیه الرحمه فرمود که ظاهر صحیح اتفاق است  
و چون مغربی متابعت فیه که هر واحد از افعال را در پی با قبل آن اوقع سازد و بجو آن که در عرف و انفرق و کونیه و  
باطن شود و مهم باطل در موا لایا که کفار می دانند و احتمال تطرق است اصل نهضت است و بقرینه ظاهر  
وقت نهیم فساد را متعین است و فاضل خراسانی علیه الرحمه در ذخیره از غنی نقل اجماع نموده و در سند این  
از آیات و روایات بحث نموده و لکن بدلیل جماعات بیانیه و عمل اصحاب و اصل اشتغال فرموده و توقف بقرینه  
بر مراعات و الا واجب از ما وجبه است و الا مگر ذلك و در صورت این در بطان این هم تردید نموده  
و فصل در استیفاء میفهم بر مقتضی اعاده است اگر چه حکم ضمنی این شکل است الاحتیاط و اوضح منه بانه  
در وقت که یقیناً باقی مانده که آنکه باطل و شرط است یا نهضت که بعضی از جماعتی که به استیفاء

تا مسیح نکاح واقع شود یا نه میان علمای دین باب اختلاف است اشهر عدم وجوب آنست و اکثر تاسیسین قائل بوجوب  
 آن شده اند و فاضل معاضه نصرت مشهور مرتبه آنهم نموده بلکه اجماعی دانسته و لکن مبطله خالی از اشکال نیست  
 مضافا این اعتبار آنست لقوله تعا و اید یکم منتمه منتمه فی الصبح بقوله ای من لک التیمه ظهور کون المرء المسمیه  
 اکثر النصوص مطاعه لورود و بامور و الغالب من تعلو شی من اجزاء التراب البیدل اکثر التراب طوی  
 علی المسیح کالماء و لکن مقتضی التیمیم بحجر الاطس الجائزیه التیمیم علی التامه لا قوی باجبار بنفس الشامل للنفس  
 لا لاخراج جمیع الذرات فی الاکثر استانه و لا اقل ان استجاب بنفس لایل علی عدم اعتبار العلوق لانه فلما یتم  
 سلبه بالکلیه بل بقیه ما یکفی للمسیح انما بنفسه لرفع التشویب و کیفما کان تمیم نکاح منجمه صلب باشد ضرری ندارد  
 که از علوق خالی نباشد و اگر فرض شود که اصلا خاک از آن بدست متعلق نشود پس بنا بر مشهور تمیم خارج از  
 و یویده جواز التیمیم بحجر و بنا بر شرط علوق تمیم صحیح نخواهد بود و مرا حانه احوط و ادات غیره و احکام حیه تمیم  
 از احکامیکه در طهارت مایه گذشت و هم انکه اختلاف است میان علما رضوان علیهم در آنکه آیا یک ضرب از  
 مسیح بشو و هر دو شستگاریست مطلقا خواه تمیم عوض غسل یا خواه عوض ضویا یا می بود و ضرب در کاسیت یا  
 تیممکی بدل و خوب و آن یک ضرب کافیت آنکه بدل غسل باشد و آن ضرب در کاسیت اول تحاریریه یعنی رجوع  
 در ساله غیره قول محقق در مقبره شهید ذکر و ظاهر کلام کلینی در کاس و علی بن ابی حمزه بر این نقل عنهم قول فی قول  
 از طایفه شیخ مفید و اگر آن را شیخ حسن علیه الرحمه در منقح از جمعی قدما قول ثالث مختار محقق است در سرائع و الا شیخ  
 دین فمختلف و جانشین و اکثر تاسیس الماسخ قول اول نصرت نموده و جانشین محمد حسن قول اخیر نهائیه  
 داده اند و سکه از اشکال نیست اگر وقت حدیث و انشاء تحقیق سلسله ساله مفیده میوم و احوط آنست که تمیم مطلقا  
 ضرب بعمل آید یک قبضه خوب و یک قبضه سخی یا با حیاط و اگر دو تمیم بجا آرند زیاده بر حیاط خواهد بود و در طایفه  
 علوق یعنی تعلو خاک و در عوض غسل زیاده را سم است و الله اعلم سوم آنکه کسب تیمم بر زمین شور زار و یک در زمین چمن  
 و کعبه قبل طایفه آن شهر جاز است و بعضی منع کرده اند بطنه آنکه معتد است و هو منوع و بعضی و ایاد لا یجوز و اگر  
 اثری از نم نموده که معدنی است تیمم بر آن جائز نخواهد بود و غسل هر دو اگر چه آن مستحب از اطلاق خاک بلکه از  
 خارج گردیده همچنین جایز نیست تیمم بخاک هر قاصد تیمم در بیان باره از احکام تیمم و آنست که اگر کسی که در آن باشد

طلب تجسس آب هرگاه ممکن باشد و ضرری با و عائد نشود و اما وجوب طلب با تحقق تبرؤ و شرط طهارت اذالمجد  
 المسافر الماء فليطلبه ادم في الوقت فاذا خاف ان يقوته الوقت فليتم وليصل و شست دست  
 ناموار یک تیر یا بآب هر چهار تجسس آب بکند و در زمین بجارد و تمیز عقل لازم است و متوسط القوة در هوا متوسط  
 انداخته شود و بعضی آیات بر آن دلالت دارد و مثل اصحاب ان مرجح است پس این تخیر مخصوص اول خواهد بود و اما  
 سقوط طلب وقت عدم امکان پس تلافی آن تلاکف نفسا الا وسعها و اما عند التصرف فلا تقع  
 عن النفس استیجاب نه فی انجبه یتیمم فانی اخاف عليك الخلف عن اصحابك فقتل و یا کلاک السبع  
 و کیفما کان پس طلب در خبر مصرح بهما تیر یعنی از اطلاق آن بعضی استنباط کرده اند که طلب در کبریت  
 کافی باشد و آن محل است چه بجا مانده و معلوم است بعضی گفته اند که لزوم ترجیح بلامرجح و مثل ذی القعدة فی تقضی است که  
 در چهار جهت اجتناب و بعضی طلب در زمین و بسیار کافی داشته اند لکن عبارتشان از این پنج جهت است  
 طلب در چهار جهت دعوی اجماع از غنیه نقل شده و هرگاه خود قاهر تر تحسین باشد تا نسبت آن که لازم است که  
 بگیرد اگر چه با جرت باشد لکن عادل میشود و قدم خواهد بود و الا کس میگوید که اگر قنای در بعضی جهات باشد  
 طلب در آن جهت ساقط خواهد شد و کیفما کان هرگاه و طلب آب بقدر وجوب تصور کند و تمیز کرده نماز را بجا آورد  
 آب دست یا شستن و طهارت و اعاده نماز لازم خواهد بود و هرگاه تیمم و نماز در وسعت وقت بوقوع آمده باشد طهارت  
 بکند و در صورت اگر آب نایاب باشد تیمم نماز لازم خواهد بود چه این تیمم بسبب احوال شرط مطلوب است و چون  
 فاسد باشد یا آنکه امر بالشیء است از ضد آن پس در وقت طلب مطلوب فعل غیر آن روا نباشد و  
 است که بعد تجسس آب بر پنج مطلوب شارع اعاده نماید آب بیابد یا نباشد و سرگاه وقت تنگ شده باشد  
 چونکه وجوب طلب در اینجا ساقط است اگر چه بر احوال آن در زمان ما قبل مواخذ خواهد بود و لکن تیمم  
 کافی خواهد بود و خلاف در این صورت بر تقدیر ثبوت آن بنا نیست حقیقت و هم آنکه تیمم کند که  
 قبل شروع در نماز آبر با تیمم و نقض خواهد شد و آب و طهارت بآب بر او وجوب آید و هرگاه که وقت  
 تنگ باشد که در اشتغال بطهارت یا به وقت از دست دهد که در این صورت بهمان تیمم نماز را بجا می آید  
 علی الامع الا نفع بعضی گفته اند که بهر صورت تیمم باطل میشود و اطلاق بعضی آیات مستند خود

که نه در آنها صحیح قلت ان اصاب الماء وجه علی اخری انفق علیها فلما اتمت الغسل علیها قلت  
تیمم علیه ان یصلیتم و استدلال باین دوین مقام شکل است لظهور ان المانع الشرعی کالمانع العقلی انکه گفته  
که آب کفها کان باطلا و اینست ناقض است چونکه نماز شرط طهارت و تحصیل طهارت نفوت و نیست پس  
بنفاذ و اوقات الشرط فاقطع الشرط نماز مندر دست نیست قیامل سوم آنکه اگر آبی بجهتیم هم رسد و قبل  
استعمال از دست رود پس از دو حال گمانیت یابانکه آنقدر زمان گذشت است که اگر نجو است طهارت با  
سجایمی آورد یا اینکه اینقدر وقت نمانده بر تقدیر اول تیمم و البتة شکسته الحال اگر آب بهم نرسد ضرورت تیمم  
کنند و بر تقدیر ثانی اگر بگویم که شرط انقضا و جبران آب است باید که تیمم اعاده بکند و اگر بگویم که مکن شرط  
پس تیمم باقی باقی خواهد بود و حجت با عاده نخواهد داشت آری اگر تلافی قبل تیمم یا خیار او باشد احتمال اولی که ممکن  
محسوب شود و اعاده تیمم لازم گردد و احتمال دارد که محض تخم بدو واجب شود و تیمم منقص نشود و لهذا  
اولی بالنظر الی ظاهر الدلیل استصحاب صحت تیمم ترجیح است و اما استصحاب بقاء شغل فیحصل  
عبادت پس معارض نمی تواند شد و تکلف نبود مگر با دانی یا تیمم پس انتحال فرض محتاج بدلیل است  
آنکه اگر آب بعد فراغ از نماز بدست آید پس حاجت با عاده نیست و اگر در نشانی نماز آب بهم رسد پس حجت  
گفته اند که بعبء کبیره الاحرام یا قن آب در تیمم علی بهم نرسد باید که بر نماز خود متمسک ماند و در شرح لمعین  
را اشهر داشته و این درین دعوی اجماع بر آن کرده و بعضی گفته اند اگر در قنات داخل شده  
بحال خود میماند و الا بعد وضو نماز از سر بگیرد و اینقول از سلا منقول گشته و جمعی گفته اند که اگر  
منور بر کوع رکعت اولی رسیده بر میگردد و وضو کرده نماز از سر بگیرد و اگر بر کوع رکعت  
بر حال خود باقی بماند و بعضی گفته اند که اگر بر کوع رکعت ثانیه داخل نگردد و عود میکند بوضو و بعضی گفته اند  
که هر حال که باشد نماز را می شکند هر گاه بداند که از وقت نماز مقدار طهارت و نماز باقی است اگر بحسب  
نقطه باشد و اگر راند قطع نماز لازم نمی شود و بعضی گفته اند که تا وقتی که بر کوع زفته شکستن نماز نیست  
و این قول از ابن حمزه نقل شده و القول الاول لعله اظهر للضرورة و حاصل مضمون آن این است  
و قیقه تکبیر احرام از نماز خود بعمل آوردی آب بنزد تو در آنوقت رسید پس نماز تیمم خود را نمی شکستی و نماز

نحو مستحرمی باشد و ممکن است که گفته شود که ابطال نماز در صورت وجدان آب تعدیه  
 الاحرام و قبل رکوع ضروری نیست بلکه اگر خواسته باشد بهمان حال نماز را تمام کند و اگر  
 خواسته باشد قطع کند تا وقتی که رکوع زفقه است و سرگاه رکوع داخل شده باشد تمام تخم خواهد بود  
 جمعی از روایان فکیون یا بخار را لم یکملکن این نحو جمع با وصف حکم را تمام بعد از اتمام و امر به جمع قبل  
 رکوع تا از بعد نیست چه اقل است از آنکه در جنان هر دو جانب با هم منافات دارد و اگر آنکه گفته شود  
 که امر در تحقیق برای ابحاث و از آنکه از بعد نیست با آنکه قول به تمیز به نظر نرسیده اگر چه از ظاهر  
 بعضی عبارات متنبهات آن ممکن است پس از حوط است که عمل بر شهر و نواده اعاده میکنند و دیگر اقاوی و ابی  
 الذریع و حتی در است در میان قبل اول و ثالث الصحنه هستند و پس از رکوع کعت اول داخل شده و  
 مستمر میماند بر حال خود و وجود آب در حق او مثل عدم است پنجم آنکه تو قن تمیم مثل تو قن وضو است که  
 وجدان آب و زوال غرض فی الصبح یصل الرجل یتم واحد صلوة اللیل و النهار کما قال النعمان بن  
 اویس و از اینجا لا یتم تمیم برای نماز یک وقت اگر تنقص نشود برائی قن یک کافی است اگر چه  
 در تمیم ابتدای تمیم وقت معتبر و اندک بعد از تمیم بالاتفاق پنج نماز وقت ثانی است با وصف جمع  
 و قن آن خلاف بعضی علما حکم بنقصه بخروج الوقت و لا یسبغون الا بعد من یتمیم کذب وجدان از حد  
 انصر صا شود و عدد شش شمر شد ظاهر آنست که بدل غسل تمیم میکند و از رسید مرتضی رضی الله عنه  
 منقول است که اگر آب بقدر وضو او را بهمسد وضو او لازم است از آن استنباط کرده اند که  
 اگر آب بهر نیمه تمیم بدل وضو با اعتقادشان لازم خواهد بود و قول اول اقوی است منقسم آنکه  
 سرگاه تمیم با شستن باطل آورده نماز را بجا آورد و در شکامیکه عدم شستن معترف شود حاجت با جاده نماز  
 ندارد و تنقیض منها الصیغ یتمیم بالصعيد فاذا وجد الماء فلیغسل ولا یبعد الصلوة  
 و منها لا یبعدان و ب الماء عرب الصعیب و درین سند فرق نیست میان سیر  
 و خضر و آنکه در فقه آب چنانچه با وضو استعمال آن خلاف السید المرتضی و تمیم با فقدان الماء مستند  
 صحاح و غیره است و اما آن که قال شویم یتمیم و وقت میشتیم آنکه سرگاه اگر کسی

[illegible]



[illegible]



Date	No.	Date	No.
		JULY	
		1967	
		N	

THE DOO



**RULES:-**

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over-due.

